



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

آیا مصاحب و همراهِ

رسول خدا در غار

ابوبکر بود؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیا مصاحب و همراه رسول خدا در غار ابوبکر بود؟

نویسنده:

نجاح الطائی

ناشر چاپی:

دار الهدی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	آیا مصاحب و همراه رسول خدا در غار ابوبکر بود؟
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	اهداء
۱۴	مقدمه
۱۴	مقدمه
۱۶	خواننده گرامی
۲۱	خواننده گرامی
۲۲	باب اول: وضع اجتماعی و دینی ابوبکر در مکه
۲۲	فصل اول
۲۲	جایگاه اجتماعی ابوبکر در مکه
۲۶	فصل دوم
۲۶	چگونگی اسلام آوردن ابوبکر و عمر
۳۲	پی نوشتها
۳۷	فصل سوم
۳۷	شکنجه و آزار مسلمانان
۳۸	فصل چهارم
۳۸	آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر علاقه داشت؟
۴۶	باب دوم: هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه خود بسوی غار
۴۶	فصل اول
۴۶	پیامبر صلی الله علیه و آله در هجرت بر اختفاء تکیه کرد
۴۸	فصل دوم
۴۸	هجوم مسلحانه بر خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله
۵۱	فصل سوم

۵۱	خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله
۵۳	فصل چهارم
۵۳	خروج پیامبر صلی الله علیه و آله بسوی غار
۵۷	پی نوشتها
۶۰	فصل پنجم
۶۰	آیا علی علیه السلام کسی را در باره خارج شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی غار آگاه کرد؟
۶۲	باب سوم : وقایعی که در غار اتفاق افتاد
۶۲	فصل اول
۶۲	غار ثور کجاست؟
۶۴	فصل دوم
۶۴	عبدالله بن بکر کیست؟
۶۷	کرز قافی
۶۹	فصل سوم
۶۹	آیات غار
۷۰	صحابه و تابعین درباره آیه غار چنین گفته اند
۷۵	فصل چهارم
۷۵	داخل غار
۷۶	فصل پنجم
۷۶	خوراک پیامبر و وسیله هجرت وی به مدینه
۷۹	پی نوشتها
۸۳	باب چهارم : هجرت بسوی مدینه
۸۳	فصل اول
۸۳	حرکت پیامبر و عبدالله بن اریقظ بن بکر بسوی مدینه
۸۶	فصل دوم
۸۶	مسیر حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله بسوی مدینه
۸۸	فصل سوم

۸۸	ابن سراقه راهزن ، رسول خدا را پیدا می کند
۹۰	فصل چهارم
۹۰	در راه قبا
۹۱	فصل پنجم
۹۱	اشتیاق مکه
۹۲	باب پنجم : نقش علی علیه السلام در هجرت
۹۲	فصل اول
۹۲	علی علیه السلام در مکه باقی ماند
۹۴	فصل دوم
۹۴	چه کسی با فاطمه ها به مدینه هجرت کرد ؟
۹۷	باب ششم : ساختن روایت غار
۹۷	فصل اول
۹۷	چه زمانی روایت غار به نفع ابوبکر ساخته شد ؟
۱۰۲	پی نوشتها
۱۰۶	فصل دوم
۱۰۶	دلایل اثبات مهاجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با ابن بکر ، نه ابوبکر
۱۰۶	قسمت اول
۱۱۶	قسمت دوم
۱۲۵	قسمت سوم
۱۳۶	پی نوشتها
۱۴۳	فصل سوم
۱۴۳	فضائل دروغین برای اصحاب ابوبکر
۱۴۶	فصل چهارم
۱۴۶	تکفیر کسانی که حدیث غار را تکذیب می نمودند
۱۴۹	فصل پنجم
۱۴۹	نگاهی به راویان حدیث حضور ابوبکر در غار

۱۵۲	فصل ششم
۱۵۲	ساختن قصه دروغین حضور ابوبکر و ... در غار
۱۵۸	فصل هفتم
۱۵۸	دروغ هجرت پیامبر از خانه ابوبکر به غار در روز
۱۶۱	پی نوشتها
۱۶۳	فصل هشتم
۱۶۳	نگاهی به کلمه حزن در آیه
۱۷۰	باب هفتم: کیفیت ورود پیامبر به مدینه
۱۷۰	فصل اول
۱۷۰	برگزاری اولین نماز جمعه
۱۷۳	فصل دوم
۱۷۳	بنیان گذاری مسجد مدینه
۱۷۵	فصل سوم
۱۷۵	ابن بکر خانواده ابوبکر را از مکه به مدینه آورد
۱۷۸	فصل چهارم
۱۷۸	تغییر تاریخ هجری
۱۸۰	پی نوشتها
۱۸۳	باب هشتم: جایگاه دینی و سیاسی خلیفه
۱۸۳	فصل اول
۱۸۳	رابطه غار و خلافت
۱۸۸	فصل دوم
۱۸۸	بستن تمام درهای مسجد به استثنای دو در
۱۹۵	فصل سوم
۱۹۵	آیا بعضی از صحابه بر ابوبکر و عمر ریاست کردند؟
۱۹۷	فصل چهارم
۱۹۷	در سال نهم هجرت چه کسی امیر حج بود؟

۱۹۷	قسمت اول
۲۰۳	قسمت دوم
۲۱۰	پی نوشتها
۲۱۶	فصل پنجم
۲۱۶	امامت نماز جماعت در صبح روز دوشنبه
۲۲۴	فصل ششم
۲۲۴	آیا ابوبکر در حکومت پیامبر منصبی عالی بدست آورد؟
۲۲۵	باب نهم : دست بردن در احادیث
۲۲۵	فصل اول
۲۲۵	علل و اسباب بوجود آمدن روایات ساختگی
۲۳۰	فصل دوم
۲۳۰	روایات ساختگی
۲۳۶	پی نوشتها
۲۳۹	فصل سوم
۲۳۹	شأن و منزلت عایشه در حدیث و سیره
۲۴۶	فصل چهارم
۲۴۶	شأن و منزلت عروه در حدیث و سیره
۲۵۰	فصل پنجم
۲۵۰	شأن و منزلت انس ابن مالک در حدیث و سیره
۲۵۱	فصل ششم
۲۵۱	شأن و منزلت عبدالله بن عمر در حدیث و سیره
۲۵۲	فصل هفتم
۲۵۲	شأن و منزلت ابوهزیره در حدیث و سیره
۲۵۴	فصل هشتم
۲۵۴	جمع آوری حدیث
۲۵۵	باب دهم : تلاش برای بدنام کردن اسلام

۲۵۵	فصل اوّل
۲۵۵	تلاش برای تغییر دین مردم
۲۵۸	پی نوشتها
۲۶۲	فصل دوّم
۲۶۲	تغییر احکام شرعی
۲۶۲	فصل سوّم
۲۶۲	نابود کردن کتابهای علمی و دینی
۲۶۳	فصل چهارم
۲۶۳	تلاش برای بدنام کردن رسول خدا
۲۶۵	فصل پنجم
۲۶۵	آیا پیامبر در انتخاب اصحاب خود اشتباه کرد؟
۲۶۷	باب یازدهم: قصه گویان و تحریف حدیث
۲۶۷	فصل اوّل
۲۶۷	قصه گویان و نشر احادیث ساختگی
۲۷۰	فصل دوّم
۲۷۰	نقش کعب الأخبار در تحریف سیره و حدیث
۲۷۴	فصل سوّم
۲۷۴	انگیزه های عمر در استخدام کعب و تمیم و امثال آنها
۲۷۶	فصل چهارم
۲۷۶	چه کسی از کعب خواست در مدینه بماند؟
۲۷۹	پی نوشتها
۲۸۵	فصل پنجم
۲۸۵	مرجعیت قصه گویان
۲۸۷	هر که من مولای اویم این علی مولای اوست
۲۸۷	قسمت اول
۲۹۶	قسمت دوم

۳۰۵	فصل ششم -
۳۰۵	تمیم داری اولین نفری بود که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله قصه گوئی کرد
۳۱۲	پی نوشتها
۳۱۸	فصل هفتم
۳۱۸	کعب الأَحبار و مقام مرجعیت
۳۲۶	فصل هشتم
۳۲۶	رجوع معاویه به کعب و حمایت از وی
۳۲۷	فصل نهم
۳۲۷	کعب خداوند را مجسم نمود
۳۳۰	فصل دهم
۳۳۰	سؤال از آینده و از دجال
۳۳۲	فصل یازدهم
۳۳۲	کعب مردم را به کفر دعوت می کرد
۳۳۶	فصل دوازدهم
۳۳۶	کعب حدیث دوازده خلیفه را تحریف کرد
۳۳۸	پی نوشتها
۳۴۲	ضمائم
۳۴۲	دلایل مهم همراه نبودن پیامبر با ابوبکر در هجرت
۳۴۴	تقیه و روایاتی که حضور ابوبکر را در غار تأیید می کنند
۳۴۵	پی نوشتها
۳۴۶	فهرست مصادر
۳۴۶	۱ تا ۵۶
۳۵۰	۵۷ تا ۱۲۶
۳۵۵	۱۲۷ تا ۱۶۷
۳۵۹	درباره مرکز

آیا مصاحب و همراه رسول خدا در غار ابوبکر بود؟

مشخصات کتاب

سرشناسه: طایی نجاج ۱۳۳۲

عنوان و نام پدیدآور: یار غار: آیا مصاحب و همراه رسول خدا در غار ابوبکر بود؟/ تالیف نجاج الطائی.

مشخصات نشر: قم: دارالهدی لاحیاء التراث ۱۳۸۶ ۲۰۰۷ م ۱۴۲۸ ق.

مشخصات ظاهری: ۴۰۰ ص.

شابک: ۹۶۴-۲۷۱۷-۱۸-۲

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری

یادداشت: چاپ سوم.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۷۳ - ۳۸۲.

موضوع: غار حرا

رده بندی کنگره: BP۲۶۲/۲ ط ۲ ی ۲ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۶۱

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۴۶۶۰۵

اهداء

این کتاب را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و تمام جویندگان حقیقت و تلاشگران رسیدن به واقعیت های دست نخورده اهداء می کنم، پس تمام گروهها و فرقه های مردم با اخلاص، بخاطر رسیدن ما به قصه حقیقی غار بدون هیچ کم و کاستی خوشحال باشند.

سال ۱۴۲۰ هجری قمری را از دروغ و فریبی که قضیه غار را احاطه کرد و آنرا از صحت و سیرت اصلی خود درآورد، طی خواهیم کرد.

و خشم گیرنده گان بر حق و آزادی از شدت ناراحتی و کینه بخاطر نور بمیرند همانطوری که گذشتگان متحجر آنان مردند.

و این بحث نمایانگر بزرگترین کشف تاریخی درباره بزرگترین دروغی می باشد که استبدادگران در غار ثور بوجود آوردند
دروغی که عمر آن به چهارده قرن می رسد .

و خداوند تعالی را بخاطر این هدیه و عطیه بزرگ سپاس می گوئیم .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا

وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُزْجَاهٍ

فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا

إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ

(سوره

مبارکه یوسف ، آیه ۸۸)

« قطره ای بر در آفروخته »

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ

بِوَلَايَةِ سَيِّدِنَا وَ مَوْلَانَا ، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ

وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ

وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

مقدمه

مقدمه

موضوع این کتاب از موضوعات بسیار مهمی است که خداوند تعالی توفیق نوشتن آن را به ما عنایت فرمود . با آنکه ۱۴۲۰ سال از هجرت نبوی گذشته ، لکن هنوز مسلمانان مطالبی را که حکام ستمگر تألیف و وعاظ درباری و یاران آنان نوشته اند ، می خوانند و مسلمانها نسل به نسل عادت به خواندن دروغهای نوشته شده درباره غار هجرت نمودند و لذا خطا ، سنگین و کار مشکل گردید حکام مستبد موفق شدند ملتها را در تاریکی و ظلمت نگه دارند و زندانها را انباشته از آزادگان و گورستانها را مملو از شهداء نمایند .

و در عرصه فرهنگ و اندیشه در اغلب صحنه های تاریخی متعلق به سرگذشت اقوام مختلف ، موفق شدند نگرش کورکورانه ای را بر مسلمانان چیره نمایند و تاریخ را در جهت مصالح خود چنان نوشتند که با واقع و حقیقت فاصله زیادی داشته باشد . لذا ابوهیره ای که مسلمانان وی را بخاطر بستن دروغ به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرقت اموال مسلمانان طرد کرده بودند بخاطر خوش خدمتی هایش به دستگاه حکومت بنی امیه راوی مشهور و سرشناس اسلام می گردد . ابوهیره از این راه به ثروتهای هنگفتی دست یافت و چون خشم مردم بر او شدت گرفت عمر بن الخطاب به ناچار وی را در

مقابل انبوه مسلمانان رسوا نمود، و مسلمانان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به حق و گفتار صادقانه عادت کرده و بر همین روش پیش می رفتند اما طولی نکشید که با روش وحشتناک دروغ و افتراء برخورد کردند.

و طغیانگران برای رسیدن به نقشه تحریف سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و احادیث وی توانستند دهها هزار نفر را سازماندهی کنند و بودجه های سنگینی را برای رسیدن به این هدف خرج نمایند. و برای استوار نمودن ارکان حکومت و رسیدن به اهداف مورد نظر، قوای دیگری در این میدان وارد شدند و در آمد اقتصادی مخالفان برنامه های فرهنگی و اعتقادی و سیاسی دولت را قطع نمودند. و از طرفی نیروهای نظامی خانه های مخالفان حکومت را ویران کرده، و هر کس را که با نظریات مطرح شده دولت مخالفت می کرد گرفتار قتل و زندان نمودند.

و بدین سبب چنان کذب و افترائی ظهور پیدا کرد که بشریت نمی توانست آنها تحمل نماید و انسانیت هرگز آنها جایز نمی دانست و بخاطر همین اکاذیب مخالف با علم و اخلاق بسیاری از مسلمانان به ناچار کوچ کردند.

آری، مردم مسلمانی که در پی ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و محمد صلی الله علیه و آله حرکت کرده اند نمی توانند سیره و خط مشی مغیره و ابن العاص و مروان و متوکل را تحمل نمایند. زیرا الگوهای انسانی عرضه شده و در قرآن کریم کاملاً مخالف با الگوهای فریبنده عرضه شده از طرف دولتها بود.

این دولتها برای رسیدن به مقصود خود

تا جائی شدت عمل نشان دادند که فتواهائی صادر نمودند تا هر کس نوشته های دروغین آنها را تصدیق نکند کشته شود و یکی از همین فتاوی، دستور کشتن هر مسلمانی بود که به حضور ابوبکر در غار اعتقاد نداشت. و مقصود ما از این کتاب و شاه بیت این غزل بیان همین مطلب می باشد.

خواننده گرامی

این کتاب واقعیت و حقیقت قضیه غار را مطابق با کتاب و سنت و با تائید عقل و فطرت و دور از هر گونه دروغ و افتراء حزبی و حکومتی بیان می نماید. و از طرفی هجرت نبوی شریف علاوه بر داشتن معجزات الهی و نکات انسانی و قضایای فلسفی و امور فقهی، درسهای تربیتی و فرهنگی و اخلاقی بدیعی دارد که می تواند مردم را به ترقی و شکوفائی برساند.

در همین مسأله خوابیدن علی علیه السلام بجای پیامبر صلی الله علیه و آله در شب هجرت نکات و نشانه های بسیاری وجود دارد که فداکاری و اخلاص در راه عقائد حقه و نبوت را معلوم می نماید.

و حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله بسوی مدینه برای هجرت در راه خدای تعالی همان طوری که در قرآن نیز آمده است به انسان مسلمان برنامه هجرت را می آموزد.

و حرکت مخفیانه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در هجرت نیز آموزش های روشن و مهمی برای مؤمنان دارد، حضرت شبانه از منزل خود بسوی غار حرکت نمود، و با آنکه راه مدینه در شمال مکه قرار داشت برای پنهان ماندن از دید کفار قریش که همواره در جستجوی وی بودند

به طرف جنوب حرکت کرد .

و برای مخفی ماندن هجرت مبارک خود تنها و بی هیچ همراهی بسوی غار رفت و در غار و هجرت جز علی بن ابی طالب علیه السّلام و راهنمای حضرت ، عبدالله بن اریقظ بن بکر جای او را احدی نمی دانست و این هجرت در حالی بود که مسلمانان قبل از آن تاریخ به مدینه هجرت کرده و منتظر قدوم مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند .

و نظریه اختفاء و حرکت پنهان در هجرت یکی از نظریات مهمّ پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه گردید . و در میدان فقه رسول خدا صلی الله علیه و آله نظریه ای را در مورد حقّ بشر ارائه کرد که به نام آن حضرت رقم خورد ، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام را بر آن داشت تا امانتهای مردم مکه و اطراف آنرا در ظرف سه روز به صاحبانشان برگرداند بدون آنکه بیمی بر جان وصی و خلیفه و پسر عمومی خود علی بن ابی طالب داشته باشد .

و ماجرای برگرداندن امانات به صاحبانشان روش و سیره ای اسلامی برای تمام ساکنان کره زمین با هر دین و فرهنگی گردید .

پیامبر صلی الله علیه و آله امانات را به صاحبان کافر آنها باز گرداند گرچه با وی در دین و عقیده اختلاف جدی داشته و دشمنی و جنگ می کردند .

امروزه در تمام دنیا بانکها تأسیس شده اند و همگی بر اساس شیوه پیام آور تمدن محمّد صلی الله علیه و آله که حفظ امانت مردم است گرچه مخالف با

حکومت باشند ، سیر می کنند .

و برنامه هجرت آشکار می کند که سید رسولان صلی الله علیه و آله هرگز بر سر دین با سرکشان مکه معامله نکرد ، و در هیچ فقره ای از فقرات تعالیم اسلام از قضایای عبادی گرفته تا قضایای اجتماعی و اقتصادی و دیگر قضایا به نفع آنان کوتاه نیامد .

و بدین ترتیب بزرگان مکه در به سازش کشاندن رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد رسالت آسمانی خویش ناکام ماندند و در پاسخ ، پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر این خواسته کفار این جمله ماندگار و جاویدان تاریخی را بیان فرمود :
بخدا سوگند عموجان ، اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ من بگذارند تا این امر (رسالت) را رها کنم رها نخواهم کرد .

و این کتاب قضیه حضور ابوبکر در غار را به صورتی علمی و مستند به روایات صحیح و متواتر و شواهد و قرائن فراوان رد کرده و از پایه و اساس ویران می نماید .

و این کتاب بیان می کند که در طول دوره حکومت ده ساله رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت ، ابوبکر را در پی امر مهم و خطیری نفرستاده و حقیقت رابطه ضعیف بین پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر را واضح می نماید و با دلائل روشن ، دروغین بودن قضیه امامت جماعت ابوبکر را در روز وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله آشکار کرده است .

و این کتاب نادرست بودن قضیه بستن تمام درها بجز روزنه خانه ابوبکر

را ثابت کرده است .

و مجموع این دروغ های فراوان نشان می دهد که رجال سیاست ، بسیاری از مناقب ساختگی را برای مورد تمسخر قرار دادن ملت‌ها بوجود آورده اند .

می گویند دروغهای بسیار پیرامون موضوعی ، حق را به باطل و باطل را به حق تبدیل می کند ، و در همین راستا اخبار ، دروغهای بسیاری به عیسی علیه السلام نسبت دادند که مورد تصدیق یهودیان واقع شد ، و در پی آن با وی به جنگ برخاسته و نقشه برای قتل وی کشیدند ، و تاکنون معتقد به دروغ و نفاق او هستند .

و نمرود بر ابراهیم علیه السلام دروغ بست ، لذا اغلب مردم برای سوزاندن او هیزم آوردند .

و قارون بر بنی اسرائیل نسبت های دروغ روا داشت ، و آنان را به همراه خود در صف معارضین با موسی علیه السلام و وصی او یوشع علیه السلام قرار داد ، تا جائی که صفیراء دختر حضرت شعیب علیه السلام و همسر موسی علیه السلام با وصی شوهر خود یوشع علیه السلام به جنگ برخاست .

و رجال حزب قریشی با نهایت کوشش و با تمام وسائل ممکن سعی در محشور کردن ابوبکر در قضیه غار و هجرت نمودند . و دهها حدیث ساختگی بین مردم منتشر گردید ، و دولت جشن بزرگی برای بزرگداشت همین مناسبت برگزار نمود .

و از آن جائی که ریسمان دروغ کوتاه است ، و اصلاً این دورغ برای مقابله با حادثه غدیر که در روز هجدهم ذی حجه واقع شد وضع گردید ، رجال سیاست حادثه غار را روز ۲۶ ذی حجه قرار دادند ،

در حالی که چنین نبود و واقعه غار در آخر ماه صفر بوقوع پیوسته بود .

زیادی دروغ های قریش و دنباله روهای آنها ، و هنر نمائی فوق العاده آنها در این زمینه ، انسان را به تعجب و امیدوار می دارد . و کافی است بدانیم که حيله گری و ذکاوت قریش در آن زمان به حدی بود که احدی بدان نمی رسید . و این حيله گری موقعی شدت یافت که قریش با یهودیان متحد شدند ، پس کعب الأخبار « شیطان یهود » در زمان عمر بن الخطاب واعظ مسجد نبوی گردید ، و در زمان عثمان بر همین منصب باقی ماند ، و با استقرار یافتن کعب الأخبار یهودی بر مسند تعلیم و تدریس برای آنکه به مسلمانان درس دین بدهد بخوبی می توان وضعیّت دینی مسلمانان را تصوّر نمود . و موقعی این حيله گری و فریب به اوج خود رسید که ، قدرت حاکمه ، هر مسلمانی را که اعتقادی به حضور ابوبکر در غار و هجرت نداشت به کفر متّهم می کرد ، در حالی که خداوند تعالی در قرآن می فرماید :

... وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا (۱)

یعنی به آن کس که اظهار اسلام کند و به شما سر تسلیم فرود آورد نسبت کفر ندهید . و در همان حال هیچ یک از وعّاظ درباری ، قاتلان حضرت فاطمه سلام الله علیها دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و قاتلان حسین علیه السلام و معتقدین به نقصان قرآن را به کفر متّهم نکردند .

و بجز خدا ، کسی نمی داند چه تعداد از

مسلمانان به همین بهانه به قتل رسیدند ، البته قدرتهای حاکمه به بهانه های مختلف مسلمانان را به قتل می رساندند ، و سبب حقیقی خونریزی و کشتار خود را پنهان می ساختند ، حجاج بن یوسف ثقفی به بهانه های نامعلومی صد و بیست هزار نفر را به قتل رساند ، و سی و سه هزار نفر را به زندان انداخت (۲) .

حجاج ، سعید بن جبیر ، فقیه زاهد و کمیل بن زیاد ، شاگرد امیرمؤمنان علی علیه السلام و عبد الرحمن بن ابی لیلی که قرآن را از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرا گرفته بود (۳) به قتل رساند . آیا کشته شدن این افراد بخاطر آن نبود که به حضور ابوبکر در غار و هجرت ، ایمان و اعتقاد نداشتند ؟

صفحاتی که در پیش روی شماسست می گویند : آری پس به دقت کتاب را ملاحظه کنید .

و مؤمن الطاق ، بزرگترین شاگرد امام صادق علیه السلام را شیطان طاق نامیدند و به دورغ قضیه اعتقاد وی را به ناقص بودن قرآن بوجود آوردند ، زیرا به همراهی و مصاحبت ابوبکر با نبی مکرم اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله در غار اعتقاد نداشت (۴) . و از ظواهر چنین بر می آید که مؤمن طاق و رفیق او ، هشام بن الحکم و سایر شاگردان امام صادق علیه السلام (۵) هیچکدام به همراهی و مصاحبت ابوبکر با رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار اعتقاد نداشتند .

خواننده گرامی

کتابی که پیش روی شماسست اولین اکتشاف علمی و مستند به دلایل صحیح می باشد ،

که بعد از چهارده قرن فرو رفتن در جهل و دوری از حقیقت و انحراف از واقعیت‌اتی که استبداد گران و جاهلان همواره در صدد نابود کردن و پنهان نمودن آن بوده اند، پرده از چهره حقیقت برداشت. و در واقع بزرگترین توفیق الهی زندگی من می باشد که تا این روز به دستم رسیده است.

از خداوند تعالی برای این توفیق عظیم تشکر می کنم.

و السلام علیکم

نجاح الطائی

باب اول: وضع اجتماعی و دینی ابوبکر در مکه

فصل اول

جایگاه اجتماعی ابوبکر در مکه

آیا ابوبکر از عربهای آزاد مکه بود یا از بردگان حبشه؟

عبدالله بن جدعان بزرگترین و ثروتمندترین تاجر بردگان مکه بود. او در مکه صد برده داشت (۶) و دارنده بزرگترین مرکز برای بدست آوردن و فروختن بردگان کم سن و سال بود. او مالک دهها کنیز بود، که آنها را در دست مردان قرار می داد، و چون دارای فرزندی می شدند آنها را به پدران خود یا به بیگانه ها می فروخت (۷)، و رهبر مؤسسه فحشاء در مدینه همان رهبر منافقین عبدالله بن ابی بود، که درباره او و افرادی چون او، این آیه شریفه قرآن نازل شد:

وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا (۸)

چون کنیزان شما بخواهند با عفت زندگی کنند آنان را به فحشاء وادار نکنید

مؤسسه ای که عبدالله بن جدعان براه انداخته بود، بدترین و بزرگترین مؤسسه فساد مکه در ایام جاهلیت بود، که گردنکشان شهر، چون ابوسفیان و ولید بن مغیره و ابوجهل و عاص سهمی و ابولهب دائماً به آنجا رفت و آمد می کردند، و چون عبدالله بن جدعان مردی عقیم

بود (۹) نمی توان هیچ کدام از نوزادانی که از آن کنیزان بدکار متولد می شدند را به او نسبت داد ، بلکه تنها عده ای از آنان به پدران خود نسبت داده می شدند . عبدالله بن جذعان که تاجر فاسقی بود ، در جنگ فِجَار فرماندهی جنگ را به عهده داشت (۱۰) و أبوقحافه و فرزندان او از بردگان عبدالله بن جذعان بودند ، که اصل و نسبشان به حبشه بر می گشت و چون أبوبکر فرزند قحافه از بردگی آزاد شد ، نام وی را طبق عادات عرب ها که آزاد شده گان از بردگی را عتیق و معتق و عُتیق نامگذاری می کردند ، عتیق گذاشتند (۱۱) .

أولین مسئولیت اُبی قحافه در خانه عبدالله بن جذعان این بود که هرگاه غذای عبدالله آماده می شد او را صدا می زد و در همین زمینه شعری درباره عبدالله بن جذعان گفته شده است :

له داع بمکه مشمعل *** و آخر فوق دارته ینادی

مشمعل و شخص دیگری در مکه بر خوان او فریاد می زنند ، که مشمعل سفیان بن عبد الأسد و آن شخص دیگر أبوقحافه بود ، که هر دو از بردگان عبدالله بن جذعان بودند .

ابن کلبی می گوید : مادر سفیان از کنیزان ابن جذعان بود (۱۲) . و مسئولیت دیگری وی دور کردن مگس ها از سفره او بود (۱۳) و از همین جاست که شاعر عایشه در جنگ جمل به بردگی أبوبکر و خاندان او اعتراف کرده می گوید :

أطعنا بنی تیم بن مرّه شقوه *** و هل تیم الأعبد و اماء

از روی شقاوت و بدبختی فرزندان تیم

بن مرّه را اطاعت کردیم ، لکن آیا خاندان تیم بجز بردگان اشخاص دیگری بودند (۱۴) ؟

و شاعری دیگر چنین گفته است :

کفینا بنی تیم بن مرّه ما جنت *** و ما التّیم الّا اعبد و اماء

از سرّ جنایات خاندان تیم ابن مرّه راحت شدیم ، و این خاندان بردگانی بیش نیستند (۱۵) .

بنابر این ابوبکر مرد بی نام و نشانی در مکه بود و شهرتی بین مردم نداشت ، او یکی از بردگان عبدالله ابن جدعان تیمی بود ، و عتیق نام داشت (۱۶) ، عبدالله بن جدعان او و برادرانش را آزاد ساخت ، یعنی از بردگی رها نمود ، و نامشان به عتیق و معتق و عتیق تغییر پیدا کرد (۱۷) و هیچکدام از این سه نفر شهرت نیکوئی نداشتند ، و ابوبکر برده ای از بردگان حبشه بود که برای ثروتمندان خدمت می نمود ، لذا چهره ای سیاه داشت .

مسعودی «مورّخ شهیر» گفته است : ابوبکر قامتی بلند و چهره ای سیاه داشت (۱۸) . واقدی درباره او گفته است : او مردی سیاه رنگ بود (۱۹) و ابن جوزی گفته است : سیاهان ، اسامه بن زید و ابوبکر و سالم غلام اُبی حذیفه و بلال بن رباح می باشد (۲۰) . لذا قیس بن سعد بن عباده به ابوبکر گفته است که ، اصل و نسب شریفی نداری (۲۱) و عمر درباره او گفته است : کوچک و حقیر بنی تیم (۲۲) و در همان زمانی که ابوبکر اُبوسفیان را بزرگ قریش و سرور آنها گفته است (۲۳) همین اُبوسفیان درباره اش گفته است : او اُبوفصیل یعنی پدر گوساله یا گوساله

دار است (۲۴) .

عایشه دختر طلحه می گوید : طلحه بن عبید الله از ابوبکر بهتر است (۲۵) . و این طلحه بن عبیدالله تیمی از همان مؤسسه فحشاء بود و مادر او صعبه دختر عبدالله خضرمیه می باشد که به بدکاری مشهور بود و چون طلحه متولد شد عده ای از مردان که در میان آنها ابوسفیان به چشم می خورد ، درباره او به نزاع برخاستند ، و از آنجائی که زنان بدکار در زمان جاهلیت ، خود پدر فرزندان نامشروع خود را انتخاب می کردند ، این زن به عبیدالله رغبت نموده و بدکاران دیگر را رها کرد (۲۶) و با وجود این اقوال بخوبی جایگاه و مقام ابوبکر در مکه و مدینه معلوم می شود ، و چنین وضعیتی پست و حقیر ، نمی توانست وی را مناسب ریاست قبیله خود یا شهر مدینه بنماید .

و نابغه ، مادر عمرو بن عاص حبشیه از فاحشه های همین خانه فحشاء بود ، و چون عمرو متولد شد مردانی که با این زن رابطه داشتند یعنی ابولهب و امیه بن خلف و هشام بن مغیره و ابوسفیان و عاص بن وائل در او به نزاع برخاستند ، در این هنگام نابغه ، فرزند نامشروع خود را به عاص بن وائل نسبت داد (۲۷) و عمرو عاص مردی زشت روی و کوتاه قد بود و به ابوسفیان بسیار شباهت داشت (۲۸) .

و سقیفه ، علی رغم نظر مخالف بنی هاشم و انصار و اغلب مهاجرین ، ابوبکر را به ریاست رسانید ، و در این برنامه سیاسی او پیروان عبدالله بن ابی (۲۹) چون

اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و محمد بن مسلمه و بادیه نشینان اطراف مدینه که عبارت بودند از : أقرع بن الحابس ، رئیس قبیله تمیم و عینه بن حصین ، رئیس قبیله غطفان و اَبی الأَعور اسلمی ، رئیس قبیله أسلم ، که با معاویه در جنگ صفین و دیگر جنایاتش شرکت نموده بود ، او را پشتیبانی کردند (۳۰) .

فصل دوم

چگونگی اسلام آوردن ابوبکر و عمر

در محاصره شعب اَبی طالب ، آیا ابوبکر و عمر شرکت داشتند ؟

درباره اَوّلین کسی که اسلام آورد بین مردم مشهور شده است که علی علیه السّلام هیچ چیزی را شریک خداوند قرار نداد ، و چنین نبود که بعد از شرک اسلام آورده باشد ، بلکه در تمام افعال تابع و پیرو پیامبر صلی الله علیه و آله بود . بر همین شیوه به سنّ بلوغ رسید ، آنگاه خداوند تعالی بخاطر پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله او را معصوم نمود ، و راهنمائی و توفیق داد (۳۱) .

علی بن اَبی طالب اَوّلین مسلمان بود ، و او همان است که می گوید : من بنده خدا و برادر رسول خدا و صدیق اکبر می باشم ، بعد از من این جمله را کسی نمی گوید مگر آنکه دروغگو و افترا زننده باشد ، هفت سال قبل از این که مردم نماز بخوانند من همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خواندم (۳۲) . و بعضی از حسدورزان گفته اند : خدیجه اَوّلین مسلمان و اَوّلین مخلوقی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد (۳۳) .

لکن صحیح آن است که خدیجه اَوّلین زنی بود که

به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و لیکن بعد از علی علیه السلام ، و علی علیه السلام اولین نفر از مردم بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد ، و همین مطلب از سلمان و ابوذر و خباب و جابر و ابوسعید خدری و زید بن ارقم نقل شده است . و ابن اسحاق زهری این مطلب را ملتزم شده (۳۴) و همین مطلب را عده ای از اولین اصحاب قبل از روزگار حکومت بنی امیه تأیید و تأکید کرده اند (۳۵) .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : اولین شما که در کنار حوض بر من وارد می شود ، و اولین شما از نظر اسلام آوردن علی بن ابی طالب است (۳۶) . و بنی امیه از دیرباز بر این بودند تا خدیجه صلی الله علیه و آله را بر امیرالمؤمنین علیه السلام مقدم نمایند ، نه بخاطر دوستی با خدیجه ، بلکه بخاطر مخفی نگه داشتن فضائل امیر المؤمنین علیه السلام بود ، چون دشمنان محمد و آل محمد علیهم السلام در واقع آنها بودند .

سپس بر آن شدند تا ابوبکر را بر علی علیه السلام مقدم نمایند ، لکن نتوانستند نتیجه مطلوب را بدست آورند ، زیرا دانشمندان اعلام کردند که ابوبکر سالها بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله (۳۷) یعنی بعد از اسلام آوردن پنجاه مرد اسلام آورد (۳۸) و مطابق با روایت واقعی دقیقاً بعد از اسراء و معراج پیامبر صلی الله علیه و آله که یک سال و نیم قبل از هجرت بود ، اتفاق افتاد (۳۹) یعنی ابوبکر

زمانی اسلام آورد که سنّ مبارک علی علیه السّلام ۲۱ سال بود ، و این واقعه یک سال و نیم قبل از هجرت بوقوع پیوست (۴۰) و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : این علی علیه السّلام اوّلین نفر است که به من ایمان آورد ، و مرا تصدیق نمود ، و همراه من نماز خواند (۴۱) . و مطلبی که مورد اهتمام تمام حکومت های جهان می باشد این است که : حکام و سلاطین خود را از کسانی قرار دهند که در هر موردی نفر اوّل باشند ، و چون در مطلب فوق جستجو نماییم و در پی بدست آوردن مصداق هائی از آن شویم ، به درستی آن پی می بریم ، واقعاً چنین نیست ؟

زید بن الخطّاب برادر عمر بن الخطّاب است ، که قبل از او اسلام آورد ، لکن در تاریخ و حدیث و تفسیر بجز موارد اندکی از او نامی نبرده اند ، در حالی که برادرش عمر در روایات بسیار و بی شماری ذکر شده است ، و ابوبکر بخاطر نصیحت کاهنی در شام که به وی خبر خروج پیامبر صلی الله علیه و آله را داد و امر به پیروی از او نمود اسلام آورد (۴۲) و در روز وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر از فرمان وی در همراهی با لشکر اسامه سرباز زد ، و با عمر و همراهان او در اینکه به رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفتند او هذیان می گوید یعنی او دیوانه و مجنون است شرکت کرد . و خلافت رسول خدا صلی

الله علیه و آله را غصب نمود و فرمان داد به زور وارد خانه فاطمه سلام الله علیها شوند ، و استخوان سینه او را شکست ، آنگاه فاطمه سلام الله علیها به او فرمود : به خدا سوگند بعد از هر نمازی که می خوانم بر تو نفرین می کنم (۴۳). و بی گمان چنین گناهان بزرگی ، تنها از دشمن پیامبر سر می زند ، نه از کسی که همراه و مصاحب او در غار بوده است . و درباره اسلام آوردن او ، ابوالقاسم کوفی می گوید : ابوبکر هفت سال بعد از بعثت اسلام آورد (۴۴) .

و مسعودی می گوید : بسیاری از مردم بر این عقیده هستند که علی علیه السلام شریکی برای خدا قائل نشده است ، بلکه همواره در تمام افعال به پیامبر صلی الله علیه و آله اقتداء می نمود و از او پیروی می کرد و بر همین شیوه به سنّ بلوغ رسید ، و خداوند تعالی او را عصمت داد ، و بر تبعیت از پیامبر خود مؤید و موفق نمود ... و گروهی دیگر بر آن هستند که اولین ایمان آورنده علی می باشد ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در سنّ تکلیف ، او را به دین دعوت نمود ، و دلیل این مدّعی ظاهر آیه :

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۴۵) می باشد ، که خداوند به رسول خود فرمان می دهد تا خاندان نزدیک خود را به دین دعوت نماید ، و چون علی علیه السلام نزدیک ترین و اطاعت کننده ترین مردم به رسول خدا بود از او شروع

کرد (۴۶) .

و سیوطی می گوید : علی اُولین نفری است که اسلام آورد ، و عده ای نیز بر همین مطلب نقل اجماع نموده اند (۴۷) .

در روایات آمده است که علی علیه السّلام هفت سال پیش از دیگران نماز خواند ، و این روایات با روایت دیگری که تصریح بر این دارد که او سه سال پیش از دیگران نماز خواند منافاتی ندارد ، زیرا او سه سال بعد از بعثت و چهار سال قبل از آن در نماز خواندن بر دیگران سبقت داشت که مجموع این دو ، هفت سال می شود .

امام سجّاد علیه السّلام فرمود : علی علیه السّلام به خدای تبارک و تعالی و رسول او صلّی الله علیه و آله ایمان آورد ، و بر تمام مردم به ایمان به خدا و رسولش و به خواندن نماز ، سه سال سبقت گرفت (۴۸) .

أبو جعفر اسکافی می گوید : رسول خدا در سال قحطی و گرسنگی علی علیه السّلام را که هشت سال بیشتر نداشت نزد خویش آورد ، و هفت سال در کنار پیامبر صلّی الله علیه و آله زندگی کرد ، و هنگامی که جبرئیل علیه السّلام خبر رسالت پیامبر صلّی الله علیه و آله را آورد علی علیه السّلام به سنّ بلوغ رسیده بود و عقل و ادراکی کامل داشت ، و از روی دقّت نظر و فکر اسلام آورد ، در سخنان او چنین آمده که او هفت سال قبل از دیگران نماز خواند و مقصود او از هفت سال ، سالهائی می باشد که قبل از بعثت به پیامبر صلّی الله علیه و آله ملحق

شده بود ، و در آن زمان نه دعوتی بود و نه رسالتی ، و پیامبر صلی الله علیه و آله تنها خدا را بر اساس دین حنیف حضرت ابراهیم علیه السّلام عبادت می کرد ، و علی علیه السّلام نیز از او پیروی می نمود ، و چون به دوران بلوغ قدم گذاشت و رسول خدا به پیامبری مبعوث شد علی علیه السّلام را به اسلام دعوت نمود ، او نیز نه از جهت تقلید بلکه از روی تحقیق و معرفت اسلام آورد (۴۹) .

و اولین مسلمانان : جعفر و همسر او أسماء بنت عمیس و عقیل (۵۰) و عبیده بن الحارث (۵۱) می باشند ، سپس زید ابن حارثه (۵۲) . و مصعب بن عمیر (۵۳) و بلال و زبیر بن العوام و خالد بن سعید بن العاص و همسر او امینه بنت خلف بن أسعد (۵۴) و حاطب بن عمرو بن عبد شمس بن عبدود (۵۵) و عتبه بن غزوان (۵۶) و عبیده بن الحارث بن المطلب (۵۷) و أبوحذیفه مهشم بن عتبه بن ربیعہ (۵۸) و عتبه بن مسعود برادر عبدالله بن مسعود (۵۹) و خالد و عامر و ایاس فرزندان بکیر بن عبد یالیل (۶۰) و ارقم بن ارقم (۶۱) و أبوذر، جندب بن جناده (۶۲) و عمّار بن یاسر عنسی (۶۳) و پدر و مادر او و خباب بن الأرت (۶۴) و عبدالله بن جحش و برادرش أبو محمد بن جحش (۶۵) و عبدالله بن مسعود (۶۶) و خنیس بن حذافه بن قیس (۶۷) و عمرو بن عنبسه سلمی (۶۸) و عامر بن ربیعہ عنزی (۶۹) و حاطب بن الحرث بن معمر

و همسر او فاطمه بنت المجلل (۷۰) و سائب بن عثمان بن مظعون (۷۱) و مطلب بن ازهر بن عبد عوف و همسر او رمله بنت ابي عوف بن صبيره (۷۲) و اولين شهيد در اسلام، سميه مادر عمّار بود، که او را به دو شتر بستند و قلب او را با حربه ای شکافتند، و همسرش یاسر را کشتند (۷۳) و همگی این افراد قبل از ابوبکر اسلام آوردند (۷۴).

و ابوبکر و عمر بعد از گذشتن ده سال از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آوردند و هنگامی که بنی هاشم در محاصره شدید اقتصادی و اجتماعی بودند، آن دو، در صف کافران بسر می بردند.

پی نوشتها

[۱] سوره نساء، آیه ۹۴

[۲] معجم البلدان حموی، ۳۴۹ ج ۵.

[۳] ألبدایه و النّهایه، ۶۴ ج ۹، أعلام زرکلی ۹۳ ج ۳.

[۴] به بخش مربوط به مؤمن طاق همین کتاب مراجعه کنید.

[۵] جدّه مادری امام صادق علیه السّلام دختر محمّد بن القاسم بن ابي حذیفه بود و دختر قاسم بن ابي بکر نمی باشد.

[۶] مختصر تاریخ دمشق، ۲۵۴ ج ۵، أ المعارف، ۵۷۶، چاپ دار الکتب ۱۹۶۰

[۷] مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور ۲۵۴ ج ۵، أ المعارف ابن قتیبه، ۵۷۶ مروج الذهب مسعودی ۲۸۶ ج ۲.

[۸] سوره نور، آیه ۳۳ تاریخ المدینه المنوره، ابن شبه ۳۶۷ ج ۱.

[۹] رسائل جاحظ.

[۱۰] مروج الذهب مسعودی ۲۸۶ ج ۲.

[۱۱] مروج الذهب

مسعودی ، ۲۸۶ ج ۲ .

[۱۲] أَلْمَثَالِبُ هِشَامِ بْنِ كَلْبِي ۱۳۹ ، مَعْجَمُ الْبُلْدَانِ ، حَمَوِي ۴۲۴ ج ۲ ، ۱۸۵ ج ۵ السِّيَرَةُ النَّبَوِيَّةُ ، ابْنُ كَثِيرٍ ۱۱۷ ج ۱ ، الْأَغَانِي ۴ ج ۸ ، مَسَامِرَةُ الْأَوَائِلِ ۸۸ .

[۱۳] شَرْحُ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ۲۷۵ ج ۱۳ .

[۱۴] تَارِيخُ طَبْرِي ۵۳۱ ج ۳ ، تَارِيخُ مَسْعُودِي ۳۷۰ ج ۲ .

[۱۵] مَخْتَصَرُ تَارِيخِ دِمَشْقِ ابْنِ مَنظُورٍ ۳۰۵ ج ۹ ، أَلْتَعَاذِي وَ الْمِرَاثِي ، أَلْمَبْرَدُ ، بَتْحَقِيقُ مُحَمَّدِ دِيْبَاغِي ، ۲۵۷ أَلْكَامِلُ فِي التَّارِيخِ ، ابْنُ أَثِيرٍ ، ۲۵۳ ج ۳ وَ رَسَائِلُ الْجَا حِظ .

[۱۶] أَوَائِلُ الْمَقَامَاتِ ، أَلْمَفِيدُ ۱۸ مِنْهَاجِ الْكِرَامَةِ ، عَلَامَةُ حَلِي ۳۵ ، سَنَنِ التَّيْمِي وَ كَانَ اسْمُهُ عَتِيقُ ، أَلْتَرْمِذِي ۲۶۷ ج ۵ ، أَلْمُسْتَدْرَكُ حَاكِمٍ ، ۶۲ ج ۳ .

[۱۷] بِهْ كِتَابُ مَخْتَصَرِ تَارِيخِ دِمَشْقِ ۳۵ ج ۱۳ وَ كِتَابُ هَلِ اغْتِيلَ النَّبِيُّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تَحْتَ عِنْوَانِ حَقَائِقِ غَيْرَتِ مِرَاجِعُهُ نَمَائِدُ .

[۱۸] أَلْتَنْبِيهِ وَ الْإِشْرَافُ ، مَسْعُودِي ۲۴۹ .

[۱۹] فَتُوحُ الشَّامِ ، أَلْوَا قِدِي ۱۶ ج ۱ .

[۲۰] عِيُونُ الْأَثَرِ ، ابْنُ سَيِّدِ النَّاسِ ۴۴۹ كِهْ دَرِ چَا پِ هَا يِ جَدِيدِ نَاشِرَانِ اَيْنِ مَطْلَبِ رَا حَذْفِ كَرْدِهْ اَنْدُ .

[۲۱] بَحَارُ الْأَنْوَارِ ، ۱۶۷ ج ۲۹ .

[۲۲] شَرْحُ نَهْجِ الْمَعْتَرَلِي ، ۳۱ ج ۲ وَ ۳۲ .

[۲۳] أَلْبَحَارُ ۳۲۸ ج ۲۸ ، تَارِيخُ طَبْرِي ۴۴۹ ج ۲ ، شَرْحُ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ ۴۰ ج ۶ ، تَفْسِيرُ قَرَطْبِي ۲ ج ۱۴ .

[۲۴] أَلْإِسْتِعَابُ دَرِ پَاورْقِي الْأِصَابَةِ ۶۰ ج ۲ .

[۲۵]

مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ۳۵ ج ۱۳ .

[۲۶] أُنْهَاهِ ۱۶۶ ج ۱ ، أَلْفَاقُ ، أَلْزَمَخْشَرَى ۱۲۵ ج ۱ ، شَرْحُ النَّهْجِ ۳۱۹ ج ۹ .

[۲۷] أَلْمَثَالُ ، هِشَامُ بْنُ الْكَلْبِيِّ ، بَابُ تَسْمِيَةِ ذَوَى الزَّيَاتِ ، شَرْحُ النَّهْجِ الْمَعْتَزَلِيِّ ۲۸۶ ج ۶ أَلْسَيَّرَةُ الْحَلَبِيِّهِ ۴۳ ج ۱ أَلْكَامِلُ الْمَبْرَدِ ۴۷۷ ، أَلْعَقْدُ الْفَرِيدِ ۶۰ ج ۱ ، ۳۴۷ ، تَارِيخُ أَبِي الْفِدَاءِ ۲۶۷ ج ۱ .

[۲۸] شَرْحُ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ، مَعْتَزَلِي ۲۸۳ ج ۶ .

[۲۹] دَارِنْدَةُ بَزْرْكَتَرِيْنِ مَرْكَزِ فَحْشَاءِ مَدِيْنَةِ وَ سَرْكَرْدَةِ مَنَافِقِيْنِ .

[۳۰] بِهْ شَرْحِ حَالِ أَوْ دَرِ كِتَابِ إِصَابَةِ بَنِ حَجْرٍ وَ كِتَابِ أَسْدِ الْغَابَةِ ابْنِ أَثِيْرٍ ، وَ كِتَابِ تَارِيخِ دِمَشْقِ ابْنِ عَسَاكِرٍ مَرَاجِعُهُ شُودُ .

[۳۱] مَرْوَجُ الذَّهَبِ ۲۷۶ ج ۲ .

[۳۲] تَارِيخُ ابْنِ أَثِيْرٍ ، ۵۷ ج ۲ .

[۳۳] أَلْسَيَّرَةُ النَّبَوِيَّةِ ، دَحْلَانُ ، أَلْأَوَائِلُ ، الطَّبْرَانِيُّ ۸۰ ، أَلْسَيَّرَةُ الْحَلَبِيِّهِ ۲۶۷ ج ۱ .

[۳۴] عِيُونُ الْأَثَرِ ج ۱ مَنَاقِبُ خَوَارِزْمِيِّ ج ۱۸ ، أَلْسَيَّرَةُ الْحَلَبِيِّهِ ج ۱ حَلِيَةُ الْأَوْلِيَاءِ ج ۱ أَلْسَيَّرَةُ النَّبَوِيَّةِ ، دَحْلَانُ ۹۱ ج ۱ ، تَارِيخُ بَغْدَادِ ۲۳۲ ج ۴ ، تَهْذِيْبُ تَارِيخِ دِمَشْقِ ج ۳ ، أَلْكَامِلُ ، ابْنِ أَثِيْرٍ ، ۵۷ ج ۲ . مَجْمَعُ الزَّوَائِدِ ج ۹

[۳۵] أَلْمُسْتَدْرَكُ الْحَاكِمِ ۱۳۶ ج ۳ ، أَلْأَوَائِلُ ۱۹۵ ج ۱ ، حِيَاةُ الصَّحَابَةِ ، ۵۱۴ وَ ۵۱۵ ج ۲

[۳۶] مُسْتَدْرَكُ حَاكِمِ ۱۳۶ ج ۳ ، أَلْإِصَابَةُ ۲۸ ج ۳ .

[۳۷] أَلْسَيَّرَةُ الْحَلَبِيِّهِ ۲۷۳ ج ۱ .

[۳۸] أَلْبَدَايَةُ وَ أَلْنَهَايَةُ ۲۸ ج ۳ ، تَارِيخُ طَبْرِى ۶۰ ج ۲ .

[۳۹] مَجْمَعُ الزَّوَائِدِ

[۴۰] مجمع الزوائد ۷۶ ج ۱ ، به نقل از طبرانی در الكبير .

[۴۱] شرح نهج البلاغه ، ابن أبي الحديد ۲۲۵ ج ۱۳ ، تاریخ بغداد ۲۲۴ ج ۴ .

[۴۲] ألبدايه و النّهايه ۳۰ و ۲۹ ج ۳ ، السّيره النبويّه ، ابن كثير ۴۳۹ ج ۱ .

[۴۳] ألبدايه و النّهايه ، ۷۳ ج ۸ ، عيون الأثر ۲۸۱ ج ۲ ، لسان الميزان ۱۸۹ ج ۸ ، در شرح حال علويان ، تاريخ يعقوبى ۱۳۷ ج ۲ ، الإمامه و السّياسه ، ابن قتيبه ۲۰ ج ۲ ، چاپ مؤسسه حلبى مصر ، و به كتاب هل اغتيل النّبي محمّد صلّى الله عليه و آله مراجعه شود .

[۴۴] الإستغاثه ۳۱ ج ۲ .

[۴۵] سوره شعراء ، آيه ۲۱۴ .

[۴۶] مروج الذهب ، مسعودى ۲۷۶ ج ۲ .

[۴۷] تاريخ الخلفاء ، سيوطى ۱۸۵ ، المستدرک حاكم ۱۱۱ ج ۳ ، حيله الأولياء ۶۶ ج ۱ ، تاريخ الخطيب بغدادى ۲ ج ۸۱ ، السّيره الحلبيّه ۲۶۸ ج ۱ .

[۴۸] ألكافى ، كلينى ۳۳۹ ج ۸ المستدرک ، حاكم ۱۱۱ ج ۳ ، ذخائرالعقبى ۶۰ ، صفين ، نصرين مزاحم ۱۰۰ ، ألزيّاض النّصره ۱۵۸ ج ۲ ، كتاب الغدير ۲۲۱ و ۲۴۰ ج ۳

[۴۹] شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد ، ۲۴۸ ج ۱۳ .

[۵۰] عيون الأثر ۱۲۴ ج ۱ ۱۲۸ سير أعلام النبلاء ۱۴۴ ج ۱ .

[۵۱] تاريخ يعقوبى ۲۷ ج ۲ .

[۵۲] سير أعلام النبلاء ۱۴۴ ج ۱ ابن اسحاق مى گويد : او بعد از

على بن ابي طالب اسلام آورد.

[٥٣] تاريخ يعقوبى ٢٣٢ ج ٢ .

[٥٤] عيون الأثر ١٢٩ ج ١ الكامل ، ابن أثير ، ٦٠ ج ٢ ، تاريخ يعقوبى ٢٣ ج ٢ .

[٥٥] عيون الأثر ١٢٩ ج ١ .

[٥٦] تاريخ يعقوبى ٢٢ ج ٢ .

[٥٧] سير أعلام النبلاء ١٤٤ ج ١ .

[٥٨] عيون الأثر ١٢٩ ج ١ .

[٥٩] عيون الأثر ١٢٩ ج ١ .

[٦٠] عيون الأثر ١٣٠ ج ١ .

[٦١] عيون الأثر ١٢٧ ج ١ ، ألبدء و التاربخ ١٤٦ ج ٤ ، سير أعلام النبلاء ١٤٤ ج ١ .

[٦٢] عيون الأثر ١٢٩ ج ١ ، سير أعلام النبلاء ١٤٥ ج ١ .

[٦٣] عيون الأثر ١٣٠ ج ١ ، سير أعلام النبلاء ١٤٥ ج ١ .

[٦٤] عيون الأثر ١٢٧ ج ١ ، سير أعلام النبلاء ١٤٤ ج ١ .

[٦٥] ألبدء و التاربخ ، ألمقدسى ١٤٦ ج ٤ ، سير أعلام النبلاء ١٤٤ ج ١ .

[٦٦] عيون الأثر ١ ج ١ سير أعلام النبلاء ١٤٤ ج ١ .

[٦٧] عيون الأثر ١٢٧ ج ١ .

[٦٨] نفحات الأزهار ١٣٣ ج ١ ، عيون الأثر ١٢٩ ج ١ .

[٦٩] عيون الأثر ١٢٧ ج ١ .

[٧٠] عيون الأثر ١٢٧ ج ١ .

[٧١] عيون الأثر ١٢٨ ج ١ ، سير أعلام النبلاء ١٤٤ ج ١ .

[٧٢] عيون الأثر ١٢٨ ج ١ .

[٧٣] أسباب نزول الايات ، واحدى

[٧٤] شرح نهج البلاغه ، ابن أبى الحديد ٢٢٤ ج ١٣ ، چاپ العثمانية الغدير ٢٤١ ج ٣ .

فصل سوم

شکنجه و آزار مسلمانان

أبوبکر و عمر کسانى

نبودند که مانند سایر مسلمانان شکنجه دیده باشند ، بلکه عمر بن الخطاب ، قبل از اسلام آوردن ، خود مسلمانان را شکنجه می نمود ، و در آزار رساندن به زنان مسلمان از مهارت خاصی برخوردار بود .

عمر بن الخطاب در دوران جاهلیت همواره با زنان مسلمان ستیزه جوئی می کرد ، و شکنجه دادن زنان مؤمن ضعیفی را که یآوری در دفاع از خویش نمی یافتند ، به عهده داشت .

روزی ابوبکر به عمر برخورد نمود ، در حالی که وی کنیز مسلمان بنی مؤمل (۷۵) را شکنجه می داد تا دست از اسلام بردارد ، عمر در آنزمان مشرک بود و او را می زد و چون خسته شد گفت : من از تو معذرت می خواهم فقط بخاطر خستگی رهایت کردم (۷۶) .

و عمر از وضعیّت خود قبل از مسلمان شدن چنین پرده بر می دارد : از اسلام دوری می جستیم و در جاهلیت از شراب جدا نمی شدم و شراب را بسیار دوست داشتم و مایه سرور و نشاط من بود (۷۷) .

امّ عبدالله ، دختر حشمه از روش عمر در زمان جاهلیت چنین می گوید : از او بلاء و اذیت و خشونت به ما می رسید (۷۸) .

و از کارهای دیگر او در این میدان که نشانگر سر دسته بودن او در طومار شکنجه گران مسلمانان می باشد این است که ، چون « حتنه » مسلمان شد بسویش حمله برد و او را بشدت لگدکوب کرد ، و چنان ضربه ای به صورت خواهر مسلمانش زد که چهره او غرق در خون شد (۷۹) .

فصل چهارم

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر علاقه داشت ؟

زیرکان

قریش در دو زمینه حساس برای مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام به تلاش برخاستند :

اولین زمینه ، مبارزه با پیکر و جان پیامبر صلی الله علیه و آله که به صورت آزار رساندن به او ، خویشاوندان و همراهان وی و محاصره اقتصادی قبیله او شکل می گرفت .

و دومین زمینه ، وارد شدن دروغین گروهی از اندیشمندان قریش به اسلام تا با روی گردانی از اخلاق اسلامی و مخالفت با میراث و مقاصد اسلام آنها را از درون از هم بپاشند .

و این قریشی ها دوبار به دروغ به اسلام روی آوردند : بار اول قبل از هجرت بود و روی آوردنشان از روی فریب ، و به اختیار بود و بار دیگر بعد از فتح مکه ، که این بار از روی اجبار و نیرنگ بود .

و درباره ازدواج با سرور زنان جهان ، ابوبکر در مدینه منوره کوشش می کرد بواسطه روابط خانوادگی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شود ، ولی رسول خدا دست رد به سینه او زد ، و همچنین عمر بن الخطاب را نیز رد کرد و فرمود :

امر ازدواج او در دست خداوند سبحان است

و چون امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از وی خواستگاری نمود ، پیامبر صلی الله علیه و آله رضایت داد و فرمود : تو دجال نمی باشی (۸۰) و آنگاه که ابوبکر و عمر در ازدواج با فاطمه سلام الله علیها یگانه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله ناکام ماندند ، به روشی دیگر برای نزدیک شدن به رسول خدا صلی

الله علیه و آله و بوجود آوردن روابط خانوادگی روی آوردند ، که با عرضه کردن دختران خود برای ازدواج با وی آشکار گردید .

پس ابوبکر دختر خود عایشه را بر خاتم الأنبياء عرضه کرد ، و از آن حضرت درخواست نمود تا با وی ازدواج نماید ، و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز راضی گردید .

و عمر نیز دختر خود حفصه را بر خاتم الأنبياء عرضه نمود و از حضرت درخواست کرد تا با دختر او ازدواج نماید ، و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز راضی گردید (۸۱) .

و اشعث بن قیس زیرک نیز برای نزدیک شدن به رسول خدا صلی الله علیه و آله همین نقشه را کشید ، و خواهر خود قتيله را بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه کرد و پیامبر نیز به ازدواج با وی راضی شد . پس از آن اشعث به اسلام پشت کرد و مرتد گردید و قتيله نیز همین راه را در پیش گرفت و پیامبر صلی الله علیه و آله با وی ازدواج نکرد (۸۲) .

بنابراین رابطه پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر و عمر و اشعث رابطه محکمی نبود ، بلکه رابطه ای در حدّ روابط با دیگر مردانی بود که دختران خویش را به پیامبر عرضه می نمودند و حضرت نیز قبول می کرد ، یا در حدّ زنانی بود مانند : لیلابنت الخطیم اوسی که خود را برای ازدواج بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می نمودند (۸۳) .

و ابوسفیان از روی نیرنگ ، در به ازدواج در آوردن دخترش امّ

حبیبه با پیامبر صلی الله علیه و آله سعی نمود، بعد از آنکه همسر وی در حبشه به کیش مسیحیت در آمد. و در این مطلب کامیاب شد.

و زینب بنت جحش بعد از آنکه از زید بن حارثه طلاق گرفت از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کرد با او ازدواج کند، و پیامبر صلی الله علیه و آله قبول کرد و درخواست او را رد ننمود، و رابطه همسری پیامبر صلی الله علیه و آله با عایشه و حفصه در مدینه، بعد از هجرت واقع شد، و قبل از آن هیچ گونه ارتباطی در مدینه بین پیامبر صلی الله علیه و آله و خانواده ابوبکر و عمر وجود نداشت، زیرا عایشه در مکه دختری خردسال و حفصه در ازدواج خنیس بن حذافه بود.

و پیامبر صلی الله علیه و آله عایشه و حفصه را بخاطر کارهای ناروایشان در حقّ وی طلاق داد و پس از آن باز گرداند (۸۴).

و عمر چون شنید پیامبر صلی الله علیه و آله حفصه را بخاطر اخلاق نادرستش طلاق داده بر سر خود خاک ریخت (۸۵).

و رابطه پیامبر صلی الله علیه و آله با عثمان نیز چه در مکه و چه در مدینه رابطه مستحکمی نبود، و عثمان که در مکه اسلام آورد و از آنجائی که عثمان مثل ابن مسعود و ابوذر که اسلام خود را آشکار می کردند و به آن شهادت می دادند و علناً قرآن را در مکه می خواندند با مشرکین برخورد نکرد، بخاطر اسلام آوردن هیچ گونه آزار و شکنجه

و بخاطر روابط صمیمانه عثمان با اَبوسفیان و عتبه و شیبه دو فرزند ربیع و حکم بن اَبی العاص و سعید بن العاص و بخاطر انتساب او به بنی امیه ، پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه و مدینه کارهای مهم و راهبردی را به وی نمی سپرد .

و پیامبر صلی الله علیه و آله روابط آشکار و روشنی داشت ، او جعفر بن اَبی طالب را بخاطر سبقت در اسلام و سازش ناپذیری او در دین و علاقه وافر پیامبر به وی به ریاست مسلمانان مهاجر بسوی حبشه گماشت ، و در همان حال عثمان در میان آنها بود .

اما در مکه : رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در بستر خود گذاشت و وی را وکیل خود در باز گرداندن امانات مردم نمود ، و مورد اعتماد و اطمینان خود در رساندن فاطمه سلام الله علیها به مدینه دانست ، و در همان حال هیچ گونه مسئولیت حساس و خطیری به اَبوبکر و عمر و عثمان نداد ، و بلکه خود با سایر مسلمانان به مدینه مهاجرت کردند (۸۶) .

و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه به افراد معروفی اعتماد می کرد ، افرادی که در اَمیرالمؤمنین علی بن اَبی طالب و جعفر بن اَبی طالب و بزرگ سرزمین اَبطح ، اَبوطالب و حمزه بن عبدالمطلب و خالد بن سعید بن العاص و عمّار بن یاسر و مقداد بن عمرو و زید بن حارثه و عبدالله بن مسعود و مصعب بن عمیر خلاصه می شدند .

اما دست ناپاک سیاست ، فضائل و مناقب

بسیاری را از آنها ربود ، و همان فضائل و مناقب را به ناحق به توطئه گران سقیفه سپرد .

أبوطالب ، بزرگ سرزمین اَبطَح از اولین مسلمانان معتقد به اسلام بود که اسلام خود را آشکار نمی کرد و همین مخفی نمودن ایمان ، وی را قادر ساخت تا مدّتی طولانی در جایگاه خود به عنوان رئیس قریش باقی بماند .

و فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله در اینکه بعضی از مردم اسلام خود را پنهان نماید و بعضی دیگر علنی کنند آشکار بود ، و اتّخاذ چنین روشی در برابر قریش موفقیت آمیز بود ، و به همین جهت أبوطالب مسلمان ، سالهای طولانی در پست زمامداری مکه باقی ماند ، تا آنکه زمامداری کفر از تمایل وی به اسلام پرده برداشت و به مسلمان بودن او واقف شد ، پس او را از ریاست قریش دور نمود .

و چون مشرکین از این ابتکار عمل پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه شدند ، بر محاصره مسلمانان در شعب اَبی طالب به مدّت سه سال پیشی گرفتند ، و اگر معجزه الهی در مسلّط شدن موریانه بر خوردن عهدنامه مشرکین و باقی گذاشتن نام خداوند تعالی از آن نبود محاصره مسلمانان ، سالهای زیادی طول می کشید .

و أحادیث نبوی که نشانگر دشمنی أبوبکر با پیامبر صلی الله علیه و آله ، و أحادیثی که در آن رسول أعظم ، أبوبکر را مذمّت کرده است بسیار می باشند ، و در اینجا به چند حدیث اشاره می نمائیم :

حذیفه بن الیمان روایت می کند که : ابابکر و عمر و عثمان و طلحه

و سعد بن ابی وقاص می خواستند پیامبر صلی الله علیه و آله را بکشند و تصمیم گرفتند او را از گردنه کوهستانهای تبوک به درّه پرتاب نمایند (۸۷) .

و رسول خدا صلی الله علیه و آله سرپیچی کنندگان از لشکر اسامه را مورد لعن قرار داد ، که در میان سرپیچی کنندگان ابوبکر و عثمان و اسید بن حضیر (۸۸) به چشم می خوردند .

و پیامبر صلی الله علیه و آله زنان خود را از عمر و ابوبکر و دیگر کسانی که در روز شهادت وی می گفتند او هذیان می گوید ، بهتر دانست و فرمود : این زنان از شما بهترند (۸۹).

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز شهادت خود ابوبکر و عمر و همراهانشان را از منزل بیرون کرد و فرمود : بلند شوید (خارج شوید) (۹۰) .

ابوبکر و عمر در جنگ بدر ، مشرکین قریش را ستایش کردند ، و پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان روی گرداند ، و سعد بن عباده پس از آن سخن گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله را مسرور نمود (۹۱) . و در جنگ احد ، ابوبکر و عمر و عثمان از میدان فرار کردند ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله را تنها گذاشتند (۹۲) .

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره شهدای احد فرمود : بر این گروه شهادت به نیکی و خیر می دهم .

ابوبکر گفت : آیا ما برادران اینان نیستیم ؟ ما چون اینان اسلام آوردیم و چون اینان جهاد کردیم . رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود: آری، لکن نمی دانم بعد از من چه خواهید کرد. ابوبکر پی در پی گریه کرد و پس از آن گفت: آیا ما بعد از شما زنده هستیم (۹۳)؟ و این از معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر ابوبکر و اصحاب وی می باشد، و بیان کننده این مطلب است که وی قبل از آنها رحلت می نماید و آنها کارهای ناشایسته بسیاری انجام می دهند.

و ابوبکر مسلمانان را در جنگ حنین مورد حسد قرار داد و گفت: امروز از این گروه اندک، شکست نمی خوریم (۹۴).

پس خداوند تعالی حسد وی را با این آیه بیان فرمود:

... وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتُمْكُمْ كَثْرَتِكُمْ (۹۵)

یعنی: ... در روز جنگ حنین آن زمانی که افزونی جمعیت، شما را به تعجب وا داشت.

و چون ابوبکر مسلمانان را مورد حسدورزی خود قرار داد، در جنگ شکست خوردند، پس خداوند تعالی بخاطر دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله این هزیمت را به نصرت و ظفر تبدیل کرد. و ابوبکر در جنگ حنین فرار نمود (۹۶) و ابوبکر در مراسم تدفین پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت نکرد، و برای غضب خلافت شرعی وی که اختصاص به علی بن ابی طالب علیه السلام داشت، راهی سقیفه شد (۹۷). و ابوبکر فرمان داد تا به خانه فاطمه سلام الله علیها دختر پیامبر صلی الله علیه و آله حمله کنند، و این حمله مسلحانه، به کشته شدن وی و فرزندش محسن منجر گردید.

(۹۸). و مدّتی بعد، ابوبکر بخاطر این جنایت ننگین پشیمان شد (۹۹) و چنین گفت: کاش خانه فاطمه را رها می کردم، و مردان را وارد بر آن خانه نمی نمودم (۱۰۰).

و عایشه از کارهای خود پشیمان شد و گفت: ای کاش درختی بودم (۱۰۱). و در جای دیگر می گوید: ای کاش پاره سنگی بودم (۱۰۲). و ای کاش خون حیضی بودم که دور انداخته می شدم (۱۰۳).

و عمر از روی ندامت و پشیمانی بر اعمال ننگین خود که در حقّ مؤمنین روا داشته بود چنین گفت: ای کاش بکلی فراموش می شدم، کاش مادر مرا نمی زاید (۱۰۴) و خداوند تعالی در قرآن کریم، گفتار این پشیمان از کارهای گذشته را ذکر کرده و می فرماید:

... یا لَیْتَنی کُنْتُ تُراباً ای کاش خاک بودم (۱۰۵).

باب دوّم: هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه خود بسوی غار

فصل اوّل

پیامبر صلی الله علیه و آله در هجرت بر اختفاء تکیه کرد

مشرکین قریش برای نابود کردن رسول خدا دست به توطئه خطرناکی زدند و در آن، تمام قوای مالی و جانی خود را بسیج نمودند، و با تمام نیروهای شیطانی خود سعی در کشتن پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و دور کردن وی از رسیدن به مدینه منوره نمودند، رهبری مکه خوب می دانست رسیدن پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه و گرفتن زمام امور انصار و مهاجرین چقدر حسّاس و خطیر است، و ارزش جغرافیائی یثرب را در راه تجارت خویش به شام خوب می دانست، اضافه بر این که یثرب از نیروی انسانی و اقتصادی بسیار بالائی بهره می برد.

و شیطان با

لشکریان قریشی خود در فراهم کردن نقشه های لازم برای خاتمه دادن به حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و نابود کردن نشانه های رسالت آسمانی شرکت نمود، و در برابر این لشکرکشی بزرگ و برنامه های خصمانه، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله برای نجات از این توطئه، به قدرت الهی اعتماد کامل نمود، و با نهایت اختفاء قدم در این راه گذاشت.

و بنابراین روش مبتنی بر کتمان اسرار و اختفاء، تا جایی که ممکن بود تعداد کمتری در این برنامه شرکت کردند، و بر گوشه های پنهان هجرت کسی جز پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و عبدالله بن اریقظ بن بکر (۱۰۶) اطلاع پیدا نکرد.

و اما علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و مورد اعتماد وی در برگرداندن امانتها به صاحبانشان و آوردن فاطمه سلام الله علیها به مدینه بود و ابن اریقظ بن بکر راهنمای پیامبر صلی الله علیه و آله بود که آن حضرت وی را برای محافظت از جان خود و رساندن وی به مدینه به سلامتی و عافیت برگزیده بود. و عبدالله بن اریقظ بن بکر در کوه ثور به چوپانی گوسفندان اشتغال داشت و به زمینهای مکه و راه های رسیدن به مدینه بخوبی آگاه بود و چون مشرکین قریش از وجود روابط جدید بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و عبدالله بن اریقظ بن بکر آگاهی نداشتند، می توانست رسول خدا صلی الله علیه و آله را در غار خود زیارت و

از شیر گوسفندان گله خویش، وی را سیراب نماید، و برایش غذا بیاورد و بدون هیچ مانعی از جانب مشرکین قریش خبر رسانی بین محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را انجام دهد.

و درباره این گفتار که گفته می شود: خبر هجرت بین ابوبکر و برده او ابن فهیره و فرزندان او عبدالله و عایشه و أسماء و همسر او امّ رومان و پسر عموی او طلحه بن عبدالله و زبیر بن عوام و صهیب رومی و عثمان بن عفان پخش شده بود، می گوئیم این خبر از دروغ های بزرگ دولت امویان است که بدون هیچ منطقی فقط بخاطر علاقه شدیدشان به این گروه، فضائلی را چون فضائل اهل بیت علیه السلام برایشان درست می کردند، در حالی که طلحه در شام بود (۱۰۷) و اسماء دختر ابوبکر به همراه شوهر خود، زبیر بن العوام در حبشه بسر (۱۰۸) می برد.

فصل دوم

هجوم مسلحانه بر خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله

بعد از سایه افکندن شب، گروه قریش از تمام اطراف به خانه رسول خدا یورش بردند، و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها دختر وی فاطمه سلام الله علیها و علی علیه السلام و زنانی دیگر حضور داشتند.

و چون آن گروه سلاح به دست می خواستند از دیوار بالا روند فریاد زنان بلند شد، عده ای از مهاجمین دیگران را از این کار باز داشتند و گفتند: عربها بالا رفتن شبانه از دیوار دختران عمو را که فریاد می زنند و کمک می طلبند، ننگ و دشنامی آشکار می دانند.

اینجا مهاجمین قرار گذاشتند محاصره خانه را تا صبح بسیار شدید نموده و چون صبح طلوع کند به خانه وارد شوند .

« و قریش بر قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله هم آهنگ شدند و گفتند امروز دیگر کسی که تاب و توان نصرت او را داشته باشد وجود ندارد زیرا ابوطالب از دنیا رفته است . » پس همگی بر آن شدند تا از هر قبیله جوانی نارس آورده و اطراف رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد آورند و با هم ضربه ای چون ضربه شمشیر یک مرد بر او وارد آورند ، تا بنی هاشم قدرتی بر دشمنی با تمام قریش نداشته باشد .

پیامبر صلی الله علیه و آله از علی در خواست نمود تا در رختخواب وی با همان رو انداز و در همان جای خواب بخوابد ، تا مشرکین فکر کنند او رسول خدا صلی الله علیه و آله است ، و کسانی که به خانه رسول خدا هجوم بردند : أبوجهل و حکم بن أبی العاص و عتبه بن أبی معیط و نضر بن حارث و امیه بن خلف و ابن الغیطله و زمعه بن الأسود و طعیمه بن عدی و أبولهب و أبی بن خلف و نبیه و منبه دو فرزند حجاج و عمرو بن العاص و خالد بن ولید و عکرمه بن أبی جهل و معاویه بن أبی سفیان بودند .

و وسیله کشتن ، آسان ترین روش ظالمانه برای رسیدن مجرمان به اهداف خود و سریع ترین روش برای نابود کردن صدای حق و عدالت بود .

روش قریش در پایان دادن به حیات رسول خدا

صلی الله علیه و آله شبیه به روش یهود در قتل عیسی علیه السلام بود و این همان روش فریبکارانه یهود جزیره العرب برای کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد .

در اینجا یک علامت سؤال ذهن رابه خود مشغول می نماید :

چرا مهاجمین تا صبح صبر کردند و شبانه هجوم نبردند ؟

جواب سؤال فوق این است که :

عده ای به دیگران گفتند : که در عرب لکه ننگی است که درباره ما این سخن گفته می شود که از دیوار خانه دختران عمو بالا رفته ایم (۱۰۹) زیرا فاطمه سلام الله علیها در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بود .

بنابراین فاطمه سلام الله علیها دو بار شاهد هجوم بر خانه خود بود ، یک بار در مکه و به رهبری أبوجهل و بار دیگر در مدینه ، به رهبری عمر و عده ای از مهاجمین چون معاویه بن ابی سفیان و ابن العاص و خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل در هر دو حمله شرکت داشتند . و حضرت زهرا سلام الله علیها در حمله اول نجات یافت ، لکن در دیگری به شهادت رسید (۱۱۰).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اصحاب خود را فرمان داده بود تا به مدینه هجرت نمایند و اولین نفری که به مدینه رسید أبوسلمه بن عبد الأسد بود و بعد از او عامر بن ربیع هم پیمان بنی عدی و همسرش لیلی بنت ابی حشمه مهاجرت نمودند و سپس عبدالله بن جحش به همراه برادرش أبو أحمد و تمام خاندان خود .

و بدین صورت در خانه آنها در مکه بسته شد

و به همین ترتیب اصحاب پی در پی بسوی مدینه رهسپار شدند، آنگاه عمر بن الخطّاب و عیاش بن اُبی ربیع هجرت کردند و در قبیله ای به نام بنی عمرو بن عوف منزل کردند (۱۱۱).

أبو جهل بن هشام و حارث بن هشام برادران عیاش از طرف مادر بودند، در مدینه نزد وی آمدند و از روی فریب گفتند: مادرت نذر کرده است تا زمانی که بر نگشته ای زیر سایه نرود و شانه بر موی خود نزنند. عیاش از سخن برادران خود متأثر شد و بازگشت، پس آن دو او را به زندان افکندند و شکنجه دادند و اصحاب به هجرت مشغول بودند (۱۱۲).

فصل سوم

خواییدن علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله

علی علیه السلام بر تخت خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید و کفار مهاجم مشغول سنگ انداختن به وی شدند و علی علیه السلام زیر رو انداز رسول خدا صلی الله علیه و آله به راست و چپ می غلطید، و در همان شب خداوند تعالی به جبرئیل و میکائیل وحی نمود که برای یکی از شما دو نفر مردن را مقدر کردم کدام یک از شما دیگری را بر خود مقدم می دارد و خود را فدای دیگری می کند؟ پس هر دو زنده بودن خود را برگزیدند.

خداوند وحی نمود چرا مانند علی بن اُبی طالب نمی باشید؟

بین او و محمد برادری برقرار کردم و عمر یکی را بیشتر از دیگری قرار دادم، پس علی مردن را انتخاب کرد و ماندن را برای محمد صلی الله علیه و آله ترجیح داد و در جایگاه وی خوابید،

فرود آئید و او را از گزند دشمن محافظت نمائید .

آنگاه جبرئیل و میکائیل فرود آمدند و یکی از آن دو نزدیک سر و دیگری نزدیک پای حضرت نشستند و مشغول محافظت از وی در برابر دشمن شدند و سنگها را از وی دور می کردند در حالی که جبرئیل می گفت : خوشا به حال توای فرزند ابوطالب ، چه کسی مانند توست ؟ خداوند به خاطر تو بر ملائکه هفت آسمان مباحثات می نماید .

و پیامبر صلی الله علیه و آله بسوی غار رفت و در همان جا مخفی شد ، و مشرکین قریش نزدیک رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و علی را هدف پرتاب سنگهای خود نمودند همانگونه که پیامبر صلی الله علیه و آله را با سنگ می زدند ، وی سر خود را در جامه پیچیده بود و خارج نمی کرد و به طرف راست و چپ می غلطید تا آنکه سپیده صبح طلوع نمود آنگاه بسوی او هجوم آوردند . وقتی علی علیه السلام چشم باز کرد و دید خالد بن ولید از پیش و بقیه پشت سر او با شمشیرهای برهنه حرکت می کنند ، از جای برخاست و خالد را به گوشه ای برد و دست او را گرفت در حالی که خالد مانند شتر بچه ای دست و پا می زد و چون شتر فریاد می کشید پس علی علیه السلام شمشیر را از دستش گرفت و با همان شمشیر بر آنان حمله کرد و آنها چون گوسفندان به بیرون خانه فرار کردند ، و چون در چهره او نگاه کردند متوجه شدند

او علی علیه السّلام است .

گفتند : تو که علی هستی !

حضرت فرمود : من علی هستم .

گفتند : ما با تو کاری نداریم رفیق تو کجاست ؟

فرمود : به او گفتید از ما دور شو او هم از شما دور شد (۱۱۳) .

خطیب می گوید : خوابیدن علی علیه السّلام بر رختخواب محمّد صلی الله علیه و آله و پوشیدن لباس او و عمل کردن به نحوی که نشان دهد او رسول الله صلی الله علیه و آله است بزرگترین دلیل بر خلافت و جانشین بودن علی علیه السّلام برای خاتم انبیاء می باشد (۱۱۴) .

واین آیه درباره خوابیدن علی علیه السّلام بر رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد :

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ (۱۱۵)

یعنی : بعضی مردانند که از جان خود در راه رضای خدا در گذرند و خدا دوستدار چنین بندگان است .

و علماء تأیید کرده اند که این آیه در شأن علی علیه السّلام نازل شده است (۱۱۶) .

و علی علیه السّلام خود را برای کشته شدن آماده کرده بود (۱۱۷) .

فصل چهارم

خروج پیامبر صلی الله علیه و آله بسوی غار

و در همان شب خداوند تعالی به رسول خود اجازه داد تا هجرت نماید و در این میدان وی را مساعدت و یاری نمود .

و چون می خواست خارج شود آیاتی از سوره یاسین را تلاوت نمود :

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا، وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا، فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (۱۱۸) .

و از منزل خارج شد در حالی که او را نمی دیدند ، حضرت مقداری خاک بر سر محاصره کنندگان منزل خود ریخت ، و این

بزرگترین معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله است که در آن ایام مشاهده شد، و بخاطر آن ذهن مشرکین قریش حیران و عقل آنان از تفسیر آن عاجز گردید، زمانی که محاصره کنندگان منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله طغیانگران و بزرگان مکه بودند، یعنی همان کسانی که قریش لحظه ای در پیرویشان از کفر شک نمی کردند، چگونه چنین مطلبی پیش آمد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله به تنهایی به غار ثور می روند، و هیچگونه تمایلی به همراه بردن احدی از مسلمانان نداشتند، و با وجود داشتن معجزه ای عظیم که بصورت پوشیده ماندن از دیده ها نمودار می شد هیچ احتیاجی به همراه بردن کسی پیدا نمی کردند.

و أخبار اتفاق دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله شبانه بسوی غار رفت (۱۱۹).

امّ هانی دختر ابوطالب علیه السلام می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون آنکه کسی متوجه وی شود از خانه خود خارج گردید، و خاک را بر سر مشرکین قریش ریخت، و به خانه من وارد شد، و چون صبح شد پیامبر صلی الله علیه و آله رو به من کرد و فرمود:

بشارت یابی، ای امّ هانی! این جبرئیل است که خبر می دهد خداوند علی علیه السلام را از دست دشمن خود نجات داد.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله صبحدم به غار ثور تشریف برد و در آنجا سه روز اقامت گزید، و چون مشرکین از جستجوی او در مانده شدند پیامی

برای علی علیه السلام فرستاد و در آن او امر و دستورات خویش را بیان فرمود (۱۲۰).

این روایت بیان می کند که خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله از خانه خود به خانه امّ هانی رفته و پس از مدّتی به تنهایی از آنجا به غار ثور رفت و ابوبکر هم با وی همراه نبود، و در ظلمت و تاریکی هوا بی آنکه احدی او را دیده باشد از خانه امّ هانی خارج شد.

و ذکر شده است که امّ هانی بعد از وفات پدرش ابوطالب در خانه وی سکونت نمود، این خانه همان خانه ای است که در زمان ابوطالب، بزرگ سرزمین ابطح، مرکزی برای اسلام و مسلمین بود، و تا زمان ازدواج مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله با خدیجه سلام الله علیها آن حضرت در همان خانه بسر می برد.

و در همین خانه، علی بن ابی طالب و برادرش جعفر، قبل از هجرتش به حبشه پرورش یافتند.

امّ هانی دختر ابوطالب، از غاری که سید رسولان در آن مخفی شده بود و از محلّ آن اطلاعی نداشت و نمی دانست راهی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای رسیدن به مدینه طی کرد کدام راه بود، و حتی از وقت دقیق هجرت مبارک وی نیز سؤالی نکرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله در آخر ماه صفر از مکه هجرت نمود به نحوی که در آسمان روشنی ماه به چشم نمی خورد. اما در این که سید رسولان در آن تاریکی سهمگین چگونه کوچه های باریک

شهر را می دید ، باید به قدرت شریف آن حضرت ، در دیدن شبانه او که همانند دیدن در روز بود مراجعه کرد (۱۲۱) .

و سید رسولان صلی الله علیه و آله پشت سر را می دید به همان نحو که مقابل را مشاهده می نمود و این از معجزات عظیمی است که خداوند به رسول خود عطا کرده بود (۱۲۲) و چون طغیانگران مکه فکر می کردند پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه و در بستر خویش خوابیده است و تاریکی هوا هم مانع از دیدنشان می شد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله به تنهایی کوچه های مکه را طی می کرد و به خانه ابوطالب سری زد و به تنهایی بسوی غار خارج شد .

بنابراین دو خبر که درباره رفتن آن حضرت از خانه خویش بسوی غار موجود است و از این نظر که پیامبر صلی الله علیه و آله همراهی نداشت متفق می باشند ، لکن یکی از آن دو می گوید که حضرت گذری نیز به خانه امّ هانی داشته است .

و جمع بین این دو خبر ، این اعتقاد را که حضرت شبانه بسوی غار رفته دفع می نماید . و از طرفی چون مشرکین به دنبال حضرت بودند و تلاش جدی در دستیابی به وی را داشتند ، وقت صبح هم در مکه حضور نداشت . و به اتفاق اخبار ، ابوبکر نمی دانست رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواهد در این شب خارج شود (۱۲۳) و در آن زمان ابوبکر از مهاجرین مکه بود که همراه با عمر بن

الخطاب و دیگر مسلمانان بدان شهر هجرت نموده بود و در مکه حضور نداشت (۱۲۴) و معمولاً ابوبکر و عمر با یکدیگر به اینجا و آنجا سر می زدند و تا می توانستند از یکدیگر جدا نمی شدند .

پی نوشتها

- [۷۵] گروهی از بنی کعب بودند .
- [۷۶] سیره ابن دحلان ۳۳۹ ج ۱ ، سیره ابن هشام ۲۱۱ ج ۱ ، السیره الحلییه ، ۳۰۰ ج ۱ ، ألمحبر ۱۸۴ ، سیره ابن کثیر ۴۹۳ ج ۱ .
- [۷۷] سیره ابن دحلان ۳۷۱ ج ۱ .
- [۷۸] عبقریه عمر ، ألعقاد ، ۳۲ .
- [۷۹] طبقات ابن سعد ۱۹۱ ج ۲ .
- [۸۰] مجمع الزوائد ، هیشمی ۲۰۴ ج ۹ طبقات ابن سعد ۱۲ ج ۸ ، الأصابه ۳۷۴ ج ۸ .
- [۸۱] أسد الغابه ، ابن أثیر ، ۶۵ ج ۷ .
- [۸۲] طبقات ابن سعد ۱۴۸ ج ۸ .
- [۸۳] طبقات ابن سعد ۱۵۰ و ۱۵۱ ج ۸ .
- [۸۴] أسد الغابه ، ابن أثیر ، ۶۵ ج ۷ ، عیون الأثر ۳۸۴ ج ۲ ، أنساب الأشراف ۵۶۱ ج ۲ .
- [۸۵] أسد الغابه ۶۶ ج ۷ .
- [۸۶] سیره ابن هشام ۱۲۱ ج ۲ .
- [۸۷] کتاب المحلّی ، ابن حزم اندلسی ۲۲۵ ج ۱۱ .
- [۸۸] شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۵۲ ج ۶ .
- [۸۹] كنز العمال ، متقی هندی ۱۳۸ ج ۳ .
- [۹۰] مسند أحمد ۲۲۵ ج ۱ ، صحیح مسلم در آخر وصایای پیامبر ۲۳۲ ج ۱ ، صحیح بخاری باب جوائز الوفد از کتاب جهاد و سیر ۱۱۸ ج ۲ .
- [۹۱] السیره النبویه ،

ابن كثير ٣٩١ و ٣٩٥ ج ٢ ، دلائل النبوه ١٠٦ ج ٣ ، سيره ابن دحلان ٣١٣ ، ج ١ ، صحيح مسلم ١٤٠٣ و ١٤٠٤ ج ٣ .

[٩٢] شرح نهج البلاغه ، ابن أبي الحديد ٢٩٣ ج ١٣ و ١٥ ج ٢٢ ، تفسير روح المعاني آلوسي ٩٩ ج ٤ ، طبقات ابن سعد ١٥٥ ج ٣ ، تاريخ الإسلام ، ذهبي ، كتاب المغازي ١٩١ .

[٩٣] الموطأ ، مالك بن أنس ٢٣٦ ، كتاب الجهاد ، باب الشهداء في سبيل الله ، حديث ٩٩٥ .

[٩٤] مغازي الواقدي ٨٩٠ ج ٢ ، تفسير كشاف ، زمخشرى ٢٥٩ ج ٢ ، تاريخ أبي الفداء ٢٠٨ ج ١ .

[٩٥] سورة توبه ، آيه ٢٥ .

[٩٦] مغازي الواقدي ٩٠٤ ج ٢ ، ألبدايه و النهايه ٣٧٤ ج ٤ ، تاريخ الخميس ١٠٢ ، السيره الحلييه ، الشافعي ١٠٩ ج ٣ .

[٩٧] مسند أحمد ٦٢ ج ٢ سنن البيهقي ٤٠٩ ج ٣ .

[٩٨] العقد الفريد ٢٥٩ ج ٤ ، تاريخ أبي الفداء ١٥٦ ج ١ .

[٩٩] تاريخ يعقوبي ١٣٧ ج ٢ ، شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد ١٥ ج ٦ ، الإمامه و السِّيَاسه ١٨ ج ١ ، الشَّيْخَان ، البلاذري ٢٣٢ .

[١٠٠] تاريخ طبري ٣ ج ٤ ، الصُّرَاطُ الْمُسْتَقِيم ، علي بن يونس العاملي ٢٩٦٢ .

[١٠١] مسند ابن راهويه ٤٠ ج ٢ .

[١٠٢] شرح الأخبار ، قاضي مغربي صفحه ٧١ ج ٢ .

[١٠٣] مستدرک سفينه البحار ، نمازي صفحه ٤٧٩ ج ٢ .

[١٠٤] الكافئه ، شيخ مفيد ، صفحه ٤٦ ، بحار الأنوار ٩٥ ج ٣١ ، كنز العمال ٣٤٥

ج ۶.

[۱۰۵] سورہ نبأ، آیه ۴۰.

[۱۰۶] راهنمای راه رسول خدا صلی الله علیه و آله.

[۱۰۷] طبقات ابن سعد ۱۷۳ ج ۳.

[۱۰۸] الثقات، ابن حبان ۲۳ ج ۳.

[۱۰۹] أَلرَّوْضُ الْأَنْفُ ۲۲۹ ج ۲، أَلسَّيرَةُ الْحَلَبِيَّةُ ۲۸ ج ۲، سیره ابن هشام ۱۲۷ ج ۲، تاریخ الهجره النبویه، ألبیلاوی ۱۱۶.

[۱۱۰] به کتاب نظریات الخلفین اثر همین نویسنده ج ۱، باب بیت فاطمه سلام الله علیها مراجعه نماید.

[۱۱۱] سیره ابن هشام ۱۲۱ ج ۲.

[۱۱۲] تاریخ ابن اثیر، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳.

[۱۱۳] أمالی شیخ صدوق ۸۲ ج ۲، ۸۳، تاریخ یعقوبی ۳۹ ج ۲، أَلتَّوْرُ وَالْبَرْهَانُ، ابن صباغ مالکی چاپ کراچی.

[۱۱۴] عَلِيُّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عبدالکریم الخطیب، ۱۰۶ و ۱۰۵.

[۱۱۵] سورہ بقره، آیه ۲۰۷.

[۱۱۶] سورہ بقره، آیه ۲۰۷، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید، ۲۶۲ ج ۱۳.

[۱۱۷] أمالی شیخ طوسی ۶۲ ج ۲ و بحار الأنوار ۵۶ ج ۱۹.

[۱۱۸] سورہ یس، آیه ۹.

[۱۱۹] مسند أحمد ۱۰۳ ج ۳، تاریخ طبری ۱۰۲ ج ۲، تفسیر قرطبی ۲۱ ج ۳.

[۱۲۰] حلیه الأبرار، هاشم بحرانی، ۱۰۶ ج ۲.

[۱۲۱] أَلوْفَاءُ بِأَحْوَالِ الْمُصْطَفَى، ۳۴۹، تاریخ الإسلام، ۲۷۲ ج ۲، دلائل النبوه، بیهقی،

۷۵ ج ۶، صحیح بخاری، ۱۸۴ ج ۱، سنن نسائی، ۹۲ ج ۲،

حلیه الأولیاء ۳۰۹ ج ۶، مسند أحمد، ۳۱۰۳.

[۱۲۲] همان مصادر .

[۱۲۳] تفسیر قرطبی ۲۱ و ۲۵ ج ۳، البحر المحیط، أبوحنیان ۱۰۸ و ۱۲۲ ج ۲، تاریخ طبری ۱۰۲، ج ۲.

فصل پنجم

آیا علی علیه السلام کسی را در باره خارج شدن رسول خدا صلی الله علیه وآله بسوی غار آگاه کرد؟

از آنجائی که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست خبر رفتن به غار از دید قریش مخفی بماند، فقط علی علیه السلام را از این خبر آگاه نمود و علی علیه السلام به احدی این خبر را نگفت و قریش را در مورد هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیرت و بی اطلاعی کامل باقی گذاشت .

و بخاطر همین اختفاء شدید، هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه موفق شد و سعی و تلاش مشرکین طغیانگر مکه در این باره ناکام ماند .

پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله سه روز در غار بسر برد، و در این سه روز ولگردان مدینه در طلب وی سوار بر اسب به همه جا سر می زدند، و از قیافه شناسان و راهنمایانی چون کرز بن علقمه خزاعی یاری می جستند و عبد العزیٰ فرزند ابوبکر هم اثری از جای پای پدر خود ندید .

بینش پیامبری در بکار بردن روش اختفاء در هجرت و پنهان شدن سه روزه در غار، کلید کامیابی در چنین هجرت مبارکی بود . و به همین جهت امیرالمؤمنین علی علیه السلام احدی را به رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله به کوه ثور آگاه نکرد، و احدی هم نمی توانست به خانه رسول خدا صلی الله علیه

و آله که از طرف اشرار محاصره شده بود وارد شود .

اما درباره اینکه می گویند : ابوبکر وارد خانه محاصره شده رسول خدا صلی الله علیه و آله گردید و از امیرالمؤمنین علیه السلام از محلّ اختفای محمّد صلی الله علیه و آله سؤال کرد ، این گفته از ساخته های دروغین سیاست است که مدّتی بعد از آن تاریخ بوجود آمد .

و از روایات ساختگی ، رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله به غار در هنگام روز و از خانه ابوبکر ، آنهم در مقابل دیده تمام مشرکین می باشد (۱۲۵) .

و از روایات مضحک و خنده آور این روایت است که : ابوبکر بر علی علیه السلام وارد شد در حالی که زنگی در دست داشت و اینکه علی علیه السلام وی را بر جای رسول خدا صلی الله علیه و آله آگاه نمود ، پس ابوبکر با همان زنگ در پی او بیرون رفت و چون پیامبر صلی الله علیه و آله صدای زنگ او را شنید و گمان کرد از مشرکین است ، در راه رفتن شتاب نمود پس بند کفش وی پاره شد و شصت پای وی را سنگی شکافت و خون بسیاری خارج شد و ابوبکر صدای خود را بلند کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای او را شنید و دانست کیست آنگاه هردو به غار رفتند (۱۲۶) .

و تمام مسلمانان این مطلب را صحیح می دانند که احدی وارد خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله که از هر طرف مورد محاصره بود نگردید (۱۲۷) .

عده ای از مسلمانان به مدینه هجرت کرده

بودند ، و پیامبر صلی الله علیه و آله از بقیه مسلمانان خواستند تا در آن شب خارج نشوند (۱۲۸) .

و مسلمانان باقی مانده ، در ماندگان و مریضان بودند که با امیرالمؤمنین علی علیه السلام و زنها که فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و فاطمه بنت اسد (مادر حضرت علی علیه السلام) و فاطمه دختر زبیر بن عبد المطلب و ام ایمن بودند بیرون رفتند .

و اخبار ، همگی اتفاق دارند که خاتم رسولان شبانه و دور از چشم کافران خارج شدند و همین مطلب بین تمام مسلمانان مشهور است .

باب سوم : وقایعی که در غار اتفاق افتاد

فصل اول

غار ثور کجاست ؟

غار ثور همان غاری است که در قرآن ذکر شده ، و کوه ثور کوهی در مکه می باشد (۱۲۹) و درباره کوه ثور این آیه نازل شده است :

إِلَّا- تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا- تَخْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۱۳۰) .

اگر او [پیامبر] را یاری ندهید ، [بدانید که] خداوند او را هنگامی که کافران آواره اش ساختند ، یاری داد ، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از آن دو تن بود و هنگامی که در غار بودند به رفیق و همسفر خود (یعنی ابن بکر) گفت نترس که خدا با ماست ؛ آنگاه خداوند وقار و آرامش خاطر خویش را بر او نازل کرد و با سپاهسانی که نمی دیدندشان یاریش داد و [

سرانجام] آرمان کافران را پست گردانید؛ و آرمان الهی است که والاست، و خداوند پیروزمند فرزانه است.

و چون أطلحل بن عبد مناه بن أد بن طابخه (۱۳۱) در آن کوه بسر می برد، آن را کوه ثور أطلحل می نامیدند.

و کوه ثور، کوهی از کوههای مکه است و پشت مکه، بر راه یمن (۱۳۲) قرار گرفته، و پنج کیلومتر با مکه فاصله دارد (۱۳۳).

پیامبر صلی الله علیه و آله برای دور شدن از گروههای مشرک قریش که در راه شمالی ارتباط دهنده مکه به مدینه در جستجوی وی بودند از جنوب مکه به یثرب «مدینه قبلی» هجرت نمود. و از راه یمن در جنوب مکه حرکت کرد، راهی که هرگز در مخیله مردان مکه خطور نمی کرد.

در روایات آمده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله خود غار ثور را بوجود آورد و پیش از آن موجود نبود، و همان طوری که خداوند متعال آهن را برای داود علیه السلام نرم کرد سنگ را برای رسول خویش نرم نمود، پس از آن وارد غار گردید و در آن سکونت یافت (۱۳۴).

و در گذشته جالوت در پی حضرت داود علیه السلام می گشت تا وی را به قتل رساند، آن حضرت وارد غاری عمیق شد، عنکبوت تازی بر دهانه غار تنید، و چون جالوت عنکبوت را مشاهده کرد به شهر بازگشت (۱۳۵).

داود پیامبر علیه السلام در غار تنها بود همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله که در غار تنها بود، بعد از آن

عبدالله بن أريقط بن بكر بوی ملحق شد.

فصل دَوَم

عبدالله بن بكر کیست ؟

بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به کوه ثور رسید و در آن استقرار یافت ، برای سکونت چند روزه قبل از رفتن به مدینه آن غار را ایجاد کرد . و در کوه ثور احتیاج وافر به شخص مورد اعتمادی داشت تا در آوردن آب و غذا و انتقال اخبار بین وی و فاطمه سلام الله علیها و علی علیه السلام آن حضرت را یاری نماید . زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست بداند بعد از هجوم کفار بر خانه اش چه حوادثی اتفاق افتاده و با علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها چگونه برخورد کرده اند ، و چه اخبار تازه ای روی داده است . و از طرفی سید رسولان در رسیدن به مدینه منوره نیاز جدی به راهنمایی داشت تا وی را از راهی بدانجا برساند که محل عبور و مرور مسافرین نباشد ، و دسترسی پیدا کردن به چنین راهنمایی در شمال مدینه آسانتر از جنوب مدینه و در کوه ثور بود ، زیرا کوه ثور در راه یمن بود ، نه در راه مدینه .

در آن کوهستان وحشتناک ، سید پیامبران صلی الله علیه و آله از خداوند متعال خواست تا در این امر بزرگ یاریش دهد ، پروردگار عزیز خواسته رسول خود را مستجاب نمود ، و چوپانی امین که آگاه به راههای مکه و مدینه بود و حاضر بود در راه خدای تعالی و رسول او جانفشانی کند بسویش فرستاد . و چون عبدالله بن أريقط بن بكر در کوه

ثور با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ملاقات کرد حضرت فرمود: ای فرزند اریقظ آیا تو را بر جان خود ایمن بدانم؟ ابن بکر گفت: بنابراین سوگند به خدا که تو را حفظ و حراست می‌نمایم و احدی را بر تو آگاه نمی‌کنم، ای محمّد کجا می‌خواهی بروی؟

محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: یثرب!

ابن بکر گفت: تو را از راهی خواهم برد که احدی بدان راه نیابد (۱۳۶).

عبدالله بن اریقظ بن بکر، مردی مخلص و فداکار در راه اسلام بود و حاضر بود جان خویش را در این کار الهی فدا نماید، و به سبب گفتگوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با این مرد در آن کوه، ایمان وی به دین زیاد شد و در زمره متّقیان صاحب یقین قرار گرفت، بعد از آنکه از جاهلان شمرده می‌شد. و همین بر خورد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با عبدالله بن اریقظ بن بکر از معجزات الهی بود که خداوند رحمان به رسول خود موهبت فرمود.

و این معجزه از معجزه عنکبوت عظیم تر و از معجزه کبوتر وحشی که گفته‌اند در مدخل غار لانه کرد و تخم گذاشت (۱۳۷) بزرگتر بود.

ابن اریقظ بن بکر بزرگترین آیت الهی بود که خداوند تعالی در آن زمان و آن موضوع برای رسول خود صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بوجود آورد که او را به اسلام هدایت کرد به نحوی که خداوند سبحان فرمود:

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ

وَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۳۸)

تو هر کس را که دوست داری هدایت نمی کنی ، بلکه خداوند است که

هر کس را که بخواهد هدایت می کند و او به حال آنانکه قابل هدایتند داناتر است .

قریش از دیرباز عبدالله بن اریقظ بن بکر را به عنوان راهنمایی ماهر در راههای رسیدن به مکه و مدینه می شناخت ، و از ملازمان عبادت بتها می دانست و بنابراین هیچ شککی از جهت مشرکان قریش در بت پرستی و دوری از اسلام این مرد وجود نداشت . و همین مطلب موجب شد که بهترین راهنما و واسطه برای بر آوردن نیازهای پیامبر صلی الله علیه و آله از جهت خورد و خوراک و نامه رسانی و سایر احتیاجات دیگر محسوب شود .

رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار تنها بود و راهنمای وی عبدالله بن اریقظ بن بکر گاهی به او سر می زد ، و زمانی که هر دو در غار بودند ، کفار به طرف آنان آمدند .

بنابراین مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار و جانفشانی کننده در راه اسلام و کسی که دوبار برای هجرت بین مکه و مدینه به سفر پرداخت ، و در هر دو سفر به کامیابی درخشانی دست یافت ، و برای دین وفاداری وافر خود را به اثبات رساند ، همین عبدالله بن اریقظ بن بکر بود ، لکن بخاطر خواسته های احزاب قریش که فضائل وی را به نفع ابوبکر سرقت کرد ناشناس باقی ماند .

و بسیاری از مسلمانان مخلص با وجود کارهای خارق العاده و قهرمانی منحصر به فردشان ناشناس باقی ماندند

، که نمونه اینها عباس بن نضله انصاری می باشد ، که از اصحاب عقبه بود و در جنگ احد به شهادت رسید ، و عباسیان مناقب او را به نفع عباس بن عبدالمطلب مصادره کردند (۱۳۹) .

و همواره حکومت‌های ظالم مردان حزب قریش را می ستودند ، و حقوق متقیان را مخفی می کردند ، و از شنیدن اخبار و جانفشانی هایشان بیزار بودند .

کرز قافی

مشرکان قریش به کمک راهنمای خود ، کرز بن علقمه خزاعی جای پای رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیدا نمودند ، و در پی آن رفتند تا به غار رسیدند ، و این کرز آگاهی کاملی به شناسائی جای پای مردم داشت . کرز گفت : این جای پای محمد صلی الله علیه و آله می باشد که شباهت بسیاری به قدم موجود در مقام ، یعنی مقام ابراهیم دارد (۱۴۰) . و کرز قافی جای پای ابوبکر را همراه جای پای رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر نکرد (۱۴۱) .

و در روایت صحیح ، بلاذری نیز گفتار کرز را درباره جای پای رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر کرد و حرفی از جای پای ابوبکر نزد (۱۴۲) و عبد العزّی بن اّبی بکر نیز به جای پای پدر خود در غار برخوردار نکرد و این مطالب نشان می دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها به غار آمده است . و مسلمانان این روایت صحیح متواتر را همواره حفظ می کردند و چون دروغگویان جیره خوار ، در حکومت عمر و عثمان ذکر ابوبکر با رسول خدا صلی الله علیه

و آله را در غار در وسعت بسیار زیادی شایع کردند، از نظر روایت در اینکه کرز قدم ابوبکر را همراه با قدم رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده است اختلاف پیدا کردند.

و برپا کنندگان سقیفه، تلاش و افری در خلق فضائل حدیثی و خطیر برای حفظ نظام و نگه داشتن و تثبیت حکومت خود نمودند، و مهم ترین این فضائل، قضیه حضور ابوبکر در غار بود، و این منقبت دروغین، ستون خلافت ابوبکر و اساسی ترین پایه در حکومت سیاسی او گردید. و از کار افتادن این فضیلت بی اساس و بیان کذب آن به معنی ساقط شدن آن خلافت و هزیمت آن نقشه و طرح می باشد.

و ابوبکر درباره قضیه سقیفه می گوید: سقیفه اشتباهی فاحش بود (۱۴۳).

و عمر بن الخطاب از سقیفه چنین می گوید: سقیفه اشتباهی فاحش بود (۱۴۴).

و این مطالب را تنها بر این اساس گفته اند که می دانستند حضور ابوبکر در غار داستانی دروغین است، زیرا اگر چنین داستانی واقعیت داشت خود را مستحق خلافت می دانستند.

سپس به تدریج در زمان حکومت ابوبکر دروغ گوئی پیشرفت کرد و ابوبکر حدیث: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَأَنْوَرُثَ (۱۴۵) را درست کرد، در حالی که این حدیث مخالف قرآن کریم است، خداوند تعالی می فرماید:

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانُ أَوْلَادُ دَاوُدَ (۱۴۶)

و هر حدیثی که با قرآن مخالف باشد باطل است و وظیفه داستان سرایان از زمان حکومت عمر بن الخطاب در ایجاد مناقب برای برپا کنندگان سقیفه و همراهانشان

، و محو فضائل مخالفین ، و سرقت فضائل اصحاب به نفع مردان حزب قریش ، و چسباندن رذائل مردان حزب قریش به سایر اصحاب و به رسول خدا صلی الله علیه و آله خلاصه می شد .

کعب الأحبار یهودی و تمیم داری نصرانی در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله احادیث دروغین و داستانهای ساختگی را در زمان حکومت عمر بن الخطاب ذکر می نمودند (۱۴۷) .

فصل سوم

آیات غار

آیاتی که در قرآن درباره موضوع غارنازل شدند در این جملات خلاصه می شوند(۱۴۸) :

إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

اگر رهسپار جهاد نشوید خداوند دچار عذابی دردناک می گرداند تان و قومی غیر از شما را جانشین شما می سازد ، و به او زیانی نمی رسانید ؛ و خداوند بر هر کاری تواناست .

إِلَّا تَنْفِرُوا فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَخْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ .

اگر او [پیامبر] را یاری ندهید ، [بدانید که] خداوند او را هنگامی که کافران آواره اش ساختند ، یاری داد ، در حالی که یکی از آن دو تن بود و هنگامی که در غار بودند به رفیقش گفت نگران مباش که خدا با ماست ؛ آنگاه خداوند آرامش خویش را بر او نازل کرد و با سپاهسانی که نمی دیدیدشان یاریش داد و [

سرانجام] آرمان کافران را پست گردانید؛ و آرمان الهی است که والاست، و خداوند پیروزمند فرزانه است.

إِنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ .

چه سبکبار، چه سنگین، روانه شوید و به مالتان و جانتان در راه خدا جهاد کنید، که اگر بدانید این برایتان بهتر است.

این آیات در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله و مصاحب او، عبدالله بن اریقظ بن بکر که یگانه شخصی است که هجرت وی با رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد اتفاق است نازل گردید.

و چون در روایات هجرت که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و عصر خلفاء و عصرهای بعد از آن نقل شده دقت نمائیم، این مطالب را در می یابیم:

۱ اصحاب پیامبر تأیید کرده اند که این آیه در باب مناقب ابوبکر نازل نشده است و عایشه دختر ابوبکر نازل نشدن قرآن در شأن ابوبکر را چنین تأیید کرده است:

خداوند در شأن ما آیاتی از قرآن نازل نکرده است (۱۴۹)

و این مطلب را عایشه در حضور هزاران تن از صحابه در عصر معاویه بیان کرد، و همگی آنها ادعای وی را در این زمینه تأیید کردند.

بنابراین آیه غار در حق ابوبکر نازل نشده است.

صحابه و تابعین درباره آیه غار چنین گفته اند

أولاً: صحابه ادعای عایشه را در نازل نشدن آیه ای از قرآن در حق ابوبکر تأیید کرده اند.

ثانیاً: مؤمن طاق محمد بن علی بن نعمان، عالم کوفه و شاگرد امام باقر و امام صادق علیهما

السلام می گوید :

در قرآن آیه غار در حق ابوبکر نازل نشده است .

او قائل به عدم حضور ابوبکر در غار شد ، لذا وی را متهم به تحریف قرآن نمودند (۱۵۰) و حکومت های ستمگر برای ساقط کردن مخالفین خود عادت به چنین تهمت زدنهائی داشتند .

ثالثاً : محقق بحرانی می گوید : آنها کلمه « الرّسول » را از آیه ۴۰ سوره توبه حذف کردند . (یعنی از تفسیر آیه حذف کردند (۱۵۱) .

مرحوم بحرانی می خواهد قول به حاضر نبودن ابوبکر در غار را ثابت نماید ، و این قول ، قول حاکم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و زمان بعد از وی بود که همگی بدان ایمان داشتند ، بنابراین از رأی صحابه و تابعین چنین بر می آید که در هجرت با پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر حاضر نبوده ، و در قضیه غار ، آیه ای در شأنش نازل نگردیده است ، و در عصر صحابه اولین ، این مطلب ، بزرگترین جریان مورد قبول بوده است ، زیرا دهها هزار تن از صحابه ساکن مدینه از مهاجر و انصار ، این روایت عایشه را در این میدان صحیح دانسته و با این تصحیح همگی قضیه حضور ابوبکر را در غار تکذیب کرده اند . و حال که مهاجر و انصار ، این قضیه را تکذیب کرده اند ، چه کسی می تواند این مطلب دروغین را به اثبات برساند ؟ .

و هنگامی که عایشه ماجرای حضور ابوبکر در غار را تکذیب می نماید آیا ابوهیره « کسی که در آن تاریخ کافر و از اهالی

دوس

از قبائل یمن بود و در سال هفتم بعد از هجرت مسلمان شد « می تواند آن را اثبات کند ؟ .

و آیا مغیره که در طائف به حال کفر بسر می برد می تواند ثابتش نماید ؟ .

۲ و شخص دیگری که دروغ بودن حضور ابوبکر را در غار اثبات نمود عبد الرحمن بن ابوبکر است .

عبد الرحمن در زمان هجرت مردی بالغ و با آن واقعه با تمام جزئیاتش معاصر بود ، و خود یکی از مشرکین جستجو کننده پیامبر صلی الله علیه و آله در غار می باشد ، وی در زمان هجرت با اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله به شدت دشمنی میورزید ، و به همین سبب در جنگ بدر در صف کافران شرکت نمود (۱۵۲) .

و چون عایشه قائل شد به اینکه آیه ای از قرآن در حق ابوبکر و خانواده او نازل نشده است ، عبد الرحمن با سکوت خود در مقابل وی و دیگر اصحاب سخنش را تأیید نمود .

و در غیر این صورت عبد الرحمن به واسطه آیه غار با وی مخالفت می کرد (۱۵۳) . و اتفاق نظر عایشه و عبد الرحمن در نازل نشدن آیه ای در حق ابوبکر و خانواده اش (۱۵۴) روایات دروغین حضور ابوبکر در غار و نزول آیه قرآن در حق وی را تکذیب می نماید .

و فراوانی داستان سرایان ، و جهلشان به شرح حال اصحاب ، و سیر جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و آله ، و حوادث تاریخی ، آنان را بر آن داشت تا عبدالله بن ابی بکر را در زمره

کمک کنندگان به پیامبر صلی الله علیه و آله در غار به واسطه آوردن غذا و انتقال اخبار مکه به پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب بیاورند .

و عبد الرحمن پسر ابوبکر ، با تأیید ادعای خواهرش عایشه ، در نازل نشدن آیه ای از قرآن در حق ابوبکر ، دروغ بودن حضور ابوبکر در غار را ثابت کرد .

و در حالی که عبد الرحمن پسر ابوبکر ، و عایشه دختر ابوبکر ، حضور ابوبکر را در غار تکذیب می کنند ، آیا لشکریان بنی امیه می توانند چنین دروغی را جعل نمایند ؟ .

و هنگامی که عایشه در مقابل عبد الرحمن بن ابی بکر و مروان حکم و هزاران نفر از صحابه حاضر در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله گفت :

آیه ای از قرآن در حق ما نازل نشده است (۱۵۵)

عبد الرحمن بن ابی بکر بر این گفته سکوت کرد ، و مروان بن حکم هم سکوت نمود و دیگر صحابه از اهل مکه و مدینه نیز سکوت کردند ، و همین سکوتشان دلیل موافقتشان با گفتار وی بوده ، و دلیلی بسیار قوی بر دروغ بودن اخبار روایت شده درباره حضور ابوبکر در غار می باشد .

و در صورتی که عدّه ای از اصحاب اعتقاد به حضور ابوبکر در غار داشتند ، حتماً به واسطه آیه غار و حضور ابوبکر در غار ثور با عایشه به مخالفت می پرداختند .

و بخاطر ازدیاد روز افزون همین دروغها ، اکنون موقعیت تغییر پیدا کرده است ، به نحوی که اگر امروز بگوییم آیه غار در حق ابوبکر نازل نشده است بسیاری

خواهند گفت: مگر این مصاحبت و همراهی، از جهت آیه غار در حقّ پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر نمی باشد؟ و عبارت فوق بیانگر این است که بسیاری از حوادث و روایات فعلی را اصحاب با آنکه معاصر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند در زمان خود توثیق نکرده و مهر صحت بر آنها نزده اند.

و سخن دارقطنی در اینجا مصداق پیدا می کند که: حدیث صحیح در میان احادیث، همانند یک تار موی سفید در بدن گاوی سیاه است (۱۵۶).

و مصداق سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز همین است که فرمود: بدون هیچ کم و کاستی از سنت های یهود و نصاری پیروی خواهید کرد، تا جائی که اگر در لانه سوسماری وارد شدند شما نیز وارد خواهید شد (۱۵۷).

و انسان از سخنان عایشه مسرور، و از جوابهای مؤمن طاق (۱۵۸) و محقق بحرانی و محمد بن المهدی فاطمی در عقیده ای که درباره حضور نداشتن ابوبکر در هجرت و غار دارند بسیار خوشحال می شود.

و بنابراین: عایشه با اعتقاد کامل ادعا می کرد که آیه غار در حقّ ابوبکر نازل نشده است.

و عالم کوفه، مؤمن طاق می گوید: آیه در حقّ ابوبکر نازل نشده (۱۵۹).

و محقق بحرانی می گوید: کلمه «الرّسول» از آیه ۴۰ توبه را حذف کردند، و بجای آن کلمه «علیه» (۱۶۰) را قرار دادند، یعنی آنها در تفسیر آیه چنین دخل و تصرّفی کردند، زیرا معتقد به عدم تحریف قرآن است.

از سؤالیهای مهم و حساس در ماجرای غار این است که آیا مهاجمان، داخل غار را دیدند؟ و چرا در غار نگاه نکردند با آنکه غار کوچکی بود؟

بعد از رسیدن کافران به غار ثور، ابن طفیل به داخل غار نظری انداخت لکن احدی را ندید (۱۶۱) زیرا خداوند تعالی در روزی که وی کافر بود بر چشم او پرده افکند، به همان نحوی که بر چشم محاصره کنندگان خانه پیامبر صلی الله علیه و آله پرده افکنده بود، و او را در اثناء خروج از خانه مشاهده نکردند.

و این یکی از معجزات بسیار روشن می باشد که خداوند عزوجل چشم مشرکین را از دیدن باز داشت، و پیامبرش را از هلاکت حتمی نجات داد، و در صورتی که در معجزه باز داشتن دید کافران در این دو واقعه مختلف خوب دقت کنیم، از عظمت الهی مدهوش می گردیم. و اثر روشن و آشکار خداوند عزیز حکیم را در قضایای جهان در می یابیم.

و بخاطر عملکرد ناروای کاخ نشینان بنی امیه در محو حقائق، و تغییر سیره پیامبر صلی الله علیه و آله راویان جیره خوار، روایات دروغینی را در پوشاندن این معجزه مهم وضع کردند.

و در یکی از روایات ساختگی چنین آمده است: قوم در پی او به راه افتادند، پس خداوند آنان را بازداشت به این صورت که عنکبوتی را مبعوث نمود، و بر غار تاری تنید، و آنان را از جستجو مأیوس کرد، پس باز گشتند در حالی که در مقابل چشمانشان بود (۱۶۲).

در پاسخ

می‌گوییم: تار عنکبوت مانع از رؤیت نزدیک نمی‌شود، زیرا مساحت غار بسیار کوچک بود و همین بیان‌کننده دروغ بودن قصه عنکبوت است.

در همان روزی که جالوت به دنبال داود علیه السلام می‌گشت، عنکبوت تاری بر غار وی بافته بود، و داستان سرایان همین روایت را برای غار کوه ثور نیز جعل کردند.

بر خلاف غار کوچک پیامبر صلی الله علیه و آله ظاهراً غار حضرت داود غار عمیقی بود، و بر دهانه اش تار عنکبوت قرار داشت، و به سبب همین تار عنکبوت، جالوت از داخل شدن در غار خوداری کرد.

و علت جعل این حدیث آن بود که می‌خواستند نقش عظیم عبدالله بن اریقظ بن بکر را در ماجرای غار مخفی نمایند.

همان شخصی که خداوند عزوجل وی را به عنوان رحمت بر رسول خویش فرستاد، تا در کارها یاریش کند، و همراه و مصاحبش گردد، و امروزه بازدید‌کننده گان غار بخوبی در می‌یابند تار عنکبوت مانع از دیدن داخل غار نمی‌شود.

خلاصه مطلب آن است که مشرکین طغیانگر قریش در دو جای مختلف از دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله باز ماندند.

أول: در کنار در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله موقعی که از منزل خارج شد و بسوی غار رفت (۱۶۳).

دوم: داخل غار کوه ثور، در روزی که به داخل آن نظر کردند، و چیزی ندیدند (۱۶۴).

فصل پنجم

خوراک پیامبر و وسیله هجرت وی به مدینه

عبدالله بن اریقظ بن بکر در کوه ثور به چوپانی مشغول بود، و همین مطلب

وی را کمک می کرد تا بدون هیچ مشقّتی به پیامبر صلّی الله علیه و آله یاری رساند ، و از سوء ظنّ قریش هم به دور بود ، زیرا برای ابن اریقط بن بکر هیچ گونه سابقه روابط با رسول خدا صلّی الله علیه و آله شناخته نمی شد تا شکّ طغیانگران مکه را برانگیزد .

عبدالله بن اریقط بن بکر از شیر گوسفندان خود پیامبر صلّی الله علیه و آله را سیراب می کرد که خود غذای کاملی است و انسان در کوتاه مدّت احتیاج به چیزی همراه آن ندارد ، و بر ابن اریقط بن بکر سخت نبود که برای یک نفر در آن کوه نان تهیه نماید .

در خبر آمده است که امیر مؤمنان علیه السّلام در کوه ثور شبانه از رسول خدا صلّی الله علیه و آله پذیرائی می کرد (۱۶۵) و قریش هر کس را که کمترین علاقه ای به رسول خدا صلّی الله علیه و آله داشت مراقبت می کرد . و برای امیرالمؤمنین علی علیه السّلام بسیار آسان بود که مقداری غذا به عبدالله بن اریقط بن بکر بدهد تا به رسول خدا صلّی الله علیه و آله برساند .

و مطالبی که درباره فرستادن غذا بواسطه عبدالله بن اُبی بکر و اسماء گفته می شود ، برای مردم آگاه به سیره و تاریخ پیامبر صلّی الله علیه و آله از مطالب ساختگی مضحک شمرده می شود ، زیرا عبدالله بن اُبی بکر از کافران بود ، همانطوری که نمله مادر وی کافر بود (۱۶۶) و اسماء به همراه شوهر خویش زبیر در حبشه بسر می برد (۱۶۷) .

بعلاوه چگونه

می توانستند در خانه ای که اغلب اعضای آن از کفار محارب با خدا و رسول وی بودند غذا بپزند؟ زیرا در این خانه ابوقحافه و عبدالله و عبدالعزی، (عبد الرحمن) و نمله و خواهر ابوبکر ام فروه که از کافران شمرده می شدند زندگی می کردند، و عبدالعزی از جستجو کنندگان و دنبال کنندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب بشمار می رفت. و همین مطلب دروغهای قریش و بنی امیه را در این زمینه نقش بر آب می نماید.

اما درباره مرکب سواری سفر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و عبدالله بن اریقط بن بکر، ابن بکر با آن اوصافی که داشت بسیار راحت می توانست آنها را تهیه نماید، زیرا کسی در تعقیب وی نبود.

و در حدیثی صریح چنین آمده است که: علی بن ابی طالب خود شخصاً دو مرکب را تهیه نمود (۱۶۸). یعنی امیرمؤمنان علیه السلام آن دو مرکب را خریداری نمود و به عبدالله ابن اریقط بن بکر داد تا به مدینه هجرت نماید، و در روایات آمده است که: اثرش..... علی علیه السلام در کوه ثور موجود است (۱۶۹) و همین، رسیدن وی را به غار تأیید و تأکید می نماید.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره بر امام علی علیه السلام چه در مکه و چه در مدینه اعتماد کامل می نمود، و در مقابل اصحاب در هر سفری وی را ستایش و مدح می کرد، و از همین روایات است

که فرمود :

اسلام نصرت پیدا نکرد مگر با مال خدیجه و شمشیر علی و همچنین فرمود : دست من و دست علی در عدالت مساویند (۱۷۰) . و نیز فرمود : تو در دنیا و آخرت برادرم هستی .

پی نوشتها

[۱۲۴] سیره ابن هشام ۱۲۱ ج ۲ .

[۱۲۵] تاریخ طبری ، ۱۰۰ ج ۲ .

[۱۲۶] تاریخ طبری ، ۱۰۲ ج ۲ .

[۱۲۷] تاریخ طبری ، ۱۰۲ ، جلد ۲ ، تفسیر قرطبی ، ۲۱ ، جلد ۳ ، تفسیر ابی حیان ، ۱۱۸ ، جلد ۲ ، أعمده ، ۱۱۸

[۱۲۸] سیره ابن هشام ، ۱۲۱ ج ۲ .

[۱۲۹] نیل الأوطار ، شوکانی ، ۱۹ ج ۶ .

[۱۳۰] سوره توبه ، آیه ۴۰ .

[۱۳۱] أَلْغَارَات ۶۶۰ ج ۲ ، بحار الأنوار ، ۱۹۷ ج ۱۱ .

[۱۳۲] تلخیص معجم البلدان ، ۸۶ ج ۲ .

[۱۳۳] سبیل الهدی و الرّشاد ، صالحی شامی ، ۱۴ ج ۱ .

[۱۳۴] تفسیر نور الثّقلین ، أَلْحَوِیْزِی ، ۳۱۷ ج ۴ ، بحار الأنوار ، ۵۰ ج ۱۰ .

[۱۳۵] تفسیر طبری ، ۸۵۰ ج ۲ .

[۱۳۶] بحار الأنوار ، ۶۹ ج ۱۹ ، أَعْلَامُ الْوَرَى ، طبرسی ، ۱۴۸ ج ۱ ، کمال الدّین ، صدوق ، ۵۶ .

[۱۳۷] که صحّتی هم نداشت .

[۱۳۸] سوره قصص ، آیه ۵۶ .

[۱۳۹] به سیره ابن دحلان ۲۴۳ ج ۱ ، و تاریخ الخمیس ۳۱۶ ج ۱ مراجعه شود .

[١٤٠] الخرائج و الجرائح ، راوندى ١٤٤ ج ١ ، مناقب آل أبى طالب ، ابن شهر آشوب ، ١١١ ج ١ ،

فتوح البلدان ، بلاذرى ٦٤ ج ١ ، قصص الأنبياء ، راوندى ٣٣٤ .

[١٤١] الإصابة ٤٣٦ ج ٥ ، من له روايه فى مسند أحمد ، محمد بن على بن حمزه ، صفحه ٣٦٠ .

[١٤٢] فتوح البلدان ، بلاذرى ٦٤ ج ١ .

[١٤٣] ألسقيفه جوهرى ، ٤٦ ، بحار الأنوار ، ٣١٤ ج ٢٨ .

[١٤٤] دعائم الإسلام ، قاضى مغربى ، ٨٥ ج ١ ، خصال ، صدوق ، ١٧١ ، تاريخ طبرى ، ١٥٣ ج ٥ .

[١٤٥] أنساب الأشراف ، بلاذرى ، ٧٩ ج ١٠ الرسائل الكلاميه ، جاحظ ، ٤٦٧ .

[١٤٦] سوره نمل ، آيه ١٦ .

[١٤٧] تاريخ المدينه ، ابن شبه ، ١١ ج ١ شرح نهج البلاغه ، ٣٦٠ ج ١ أضواء على السنه المحمديه ، ٢١٥ .

[١٤٨] سوره توبه ، آيات ٣٩ تا ٤١ .

[١٤٩] صحيح بخارى ٤٢ ج ٦ ، چاپ دار الفكر بيروت با چاپ افست از روى چاپ دار الطباعه در استانبول ١٤١٠ هـ ، تاريخ

ابن أثير ، ١٩٩ ج ٣ ، الأغاني ٩٠ ج ١٦ ، ألبدايه و النهايه ، ٩٦ ج ٨ ، ألتحفه اللطيفه ، السخاوى ، ٥٠٤ ج ٢ .

[١٥٠] لسان الميزان ، ابن حجر ، ١٠٨ ج ٥ ، مؤسسه الأعلمى ، بيروت چاپ دوّم .

[١٥١] ألهدائق الناضره ، ٢٩٠ ج ٢ .

[١٥٢] مختصر تاريخ دمشق ، ابن منظور شرح حال عبد الرحمن بن أبى بكر ، أسد الغابه شرح حال عبد الرحمن بن أبوبكر .

[١٥٣] ألبدايه و النهايه ، ٩٦ ج ٨ و تاريخ ابن

أثير، ١٩٩ ج ٣ .

[١٥٤] كه در مركز اتفاقات و حوادث بودند .

[١٥٥] صحيح بخارى، ٤٢ ج ٦، تاريخ ابن اثير، ١٩٩ ج ٣ .

[١٥٦] شرح نهج البلاغه ابن أبى الحديد، ١٠٥ ج ٩، أضواء على السنه المحمديه، ١٩٣ .

[١٥٧] الجامع الصغير، سيوطى ٤٤٤ ج ٢، كنز العمال ١٨٣ ج ١، تفسير صافى، كاشانى، ٢٦ ج ٢

[١٥٨] لسان الميزان ابن حجر ١٠٨ ج ٥، مؤسسه اعلمى بيروت چاپ دوم .

[١٥٩] لسان الميزان، ابن حجر، ١٠٨ ج ٥، مؤسسه اعلمى بيروت چاپ دوم .

[١٦٠] الحدائق الناضره، ٢٩٠ ج ٢ .

[١٦١] الإصابه، ١٩٤ ج ٧ .

[١٦٢] الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندى، ٢٥ ج ١ .

[١٦٣] دلائل النبوه، بيهقى، ٤٧٠ ج ٢ شرح الأخبار، قاضى مغربى، ٢٦٠ ج ١، بحار، ٧٢، ج ١٩

[١٦٤] الإصابه، ١٩٤ ج ٧ .

[١٦٥] تاريخ دمشق، شرح حال على عليه السلام به تحقيق محمودى ١٣٨ ج ١، أعلام الورى ١٩٠، بحار الأنوار، ٨٤ ج ١٩ .

[١٦٦] به همين مطلب در آيه دهم، سوره ممتحنه اشاره شده است، شرح نهج البلاغه ابن أبى الحديد، ٢٧٠ ج ١٣، چاپ مصر، ١٩٦٠، عيسى حلبى و شركاء .

[١٦٧] ألتقات، ابن حبان، ٢٣ ج ٣ .

[١٦٨] بحار الأنوار ٧٠، ٧٥ ج ٩، أعلام الورى، ٦٣، الإحتجاج، طبرسى، ٢٠٤ ج ١ .

[١٦٩]

باب چهارم : هجرت بسوی مدینه

فصل اول

حرکت پیامبر و عبدالله بن اریقظ بن بکر بسوی مدینه

و در ادامه روش اختفاء در حرکت ، عبدالله بن اریقظ بن بکر برای رسیدن به مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله را از راهی سخت و ناشناخته پیش برد ، و جز علی بن ابی طالب علیه السّلام احدی به مسیرشان آگاه نبود ، و این همان نقشه مخفی و حکیمانه ای بود که سید رسولان صلی الله علیه و آله انتخاب نمود ، و حرکتی اعجاب انگیز و بسیار مخفی و دارای موفقیت تضمین شده ای بود .

رسول خدا صلی الله علیه و آله و راهنمای وی عبدالله بن اریقظ بن بکر با توکل بر خدا از مکه به مدینه حرکت کردند . درنگ سه روزه رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار و پیمودن آن راه سخت ناشناخته از عوامل کامیابی سفر هجرت به مدینه منوره بود .

پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله ناگواریهای زیادی را بخاطر ماندن در غار و پیمودن آن راه کوهستانی و بیابانی پر پیچ و خم تحمل نمود ، و مشرکین مکه ، صد شتر برای برگرداندن زنده یا مرده رسول خدا صلی الله علیه و آله معین کرده بودند (۱۷۱) . و در آن زمان ، صد شتر مبلغ بسیار زیادی بود ، که قبائل و گروهها برای به چنگ آوردنش از هر چیز می گذشتند ، و در عمل ، رؤسای قبائل و راهزنانی مانند ابن سراقه را وارد میدان نمود ، که تمام راهها را برای یافتن سرور رسولان صلی الله علیه و آله طی

کردند .

و از عاداتهای رهبران و فرماندهان لشکر و مسافران این بود که هنگام مسافرت‌هایشان در جزیره العرب ، راهنمایانی به همراه ببرند زیرا می خواستند :

۱ به سلامت به اهداف مسافرت خویش برسند

۲ در کوتاهترین مدّت ممکن به مکان مورد نظر برسند

۳ از اماکن خطرناک طبیعی و غیر طبیعی برکنار باشند

۴ برای استراحت شبانه ، به محل‌های مخفی دسترسی داشته باشند

و این موارد بدون داشتن راهنمایی حاذق و آگاه به استراحتگاه‌های بین راه ، و موقعیت جغرافیائی آنها حاصل نمی شد ، و به همین جهت در جنگ فیل ، « ابرهه حبشی » به کمک راهنمایی « أبو رغال » (۱۷۲) از یمن به مکه لشکرکشی نمود . و مشرکین سرکش مکه ، از راهنمایی به نام « کرز خزاعی » یاری جستند ، تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را در اختیار بگیرند (۱۷۳) گرچه بصورت اجمالی راههای مکه را می شناختند .

و قافله های عرب ، هنگام رفتن به یمن و شام ، از راهنمایان در تجارت و سفر یاری می جستند ، و در ادامه همین روش طبیعی رسول خدا صلی الله علیه و آله در رفتن به مدینه از راهنمای با وفا و شریفی بهره گرفت که عملاً مورد حسن ظنّ رسول خدا صلی الله علیه و آله بود .

و بعد از موفقیت عبدالله بن اریقظ بن بکر در این هجرت ، مسلمانان به وی اعتماد کردند ، و ابوبکر از وی خواست تا همسرش ام رومان و دخترش عایشه را از مکه به مدینه بیاورد (۱۷۴) و این امر نیز با موفقیت

تمام شد، و آن دو را به سلامت به مدینه رسانید، بدون آنکه هیچ عمل شک بر انگیزی از وی مشاهده نمایند.

و عربها در راههای دور دست، و سفرهائی که روزهای زیادی طول می کشید، زنان خود را به دست راهنمایان نمی سپردند، مگر آنکه به وسیله تجربه، بدون هیچ شکی اخلاص وی به اثبات برسد، و اگر ابن اریقظ بن بکر مسلمان واقعی نبود، این کار را نه برای پیامبر و نه برای دیگر مسلمانان انجام نمی داد. و در همان حال، مشرکین سرکش مکه، صد شتر برای کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را زنده یا مرده بدست آورد و یا مشرکین را به محلّ اختفای او راهنمایی کند، تا منجر به دستگیری او گردد قرار داده بودند (۱۷۵).

اولاً: اگر ابن اریقظ بن بکر کافر بود، بر خود لازم می دانست تا با هر وسیله ممکن برای بدست آوردن این جایزه گرانقدر تلاش نماید. و ثانیاً: اگر وی مشرک بود بخاطر خدمت به خدایان مورد پرستش خود، بر خود واجب می دانست مشرکین را در دستیابی به رسول خدا صلی الله علیه و آله یاری نماید. و ثالثاً: مسافرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله با خطرات فراوان همراه بود، زیرا سرکشان خونریز، در صدد قتل آن حضرت بودند، و هیچ عاقلی نمی پذیرد که مردی مشرک، دین و دنیای خود را ترک نماید و با پیغمبری که در اعتقاد و اهداف با وی مخالف

است چنین خالصانه رفتار نماید .

و شنیده نشده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به ابن اریقظ بن بکر اجرتی در مقابل آن عمل داده باشد . و از طرفی رسول خدا صلی الله علیه و آله صد شتر نداشت تا در مقابل رساندن وی به مدینه به راهنمای خود بدهد ، و فراهم کردن دو مرکب سواری برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابن اریقظ بن بکر مسأله پر مشقتی بود که قیمت آن را علی بن ابی طالب علیه السلام پرداخت نمود (۱۷۶). و تازه اگر هم حضرت خدیجه سلام الله علیها در آن زمان زنده بود و صد شتر را به ابن اریقظ بن بکر می داد ، باز هم وی جانب قریش را ترجیح می داد زیرا موافق اعتقاد دینی اش بود ، و سلامتی دین و دنیای وی را تأمین می کرد .

بنابراین عبدالله بن اریقظ بن بکر مسلمانی مجاهد و فداکار در راه خدا بود ، و اموال دنیا را در راه تحصیل رضای خداوند تعالی ترک می نمود .

فصل دوم

مسیر حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله بسوی مدینه

رسول خدا صلی الله علیه و آله و عبدالله بن اریقظ بن بکر از راهی سخت و ناشناخته که مردم و کاروانهای تجاری از آن عبور نمی کردند مکه را بسوی مدینه ترک نمود .

آنها از پائین مکه به ساحل رفتند ، به نحوی که راه در عرض پائین « عسفان » قرار گرفت ، و بعد به پائین « أمج » و چون از « قدید » عبور کردند در عرض راه قرار گرفتند ، سپس « خراز » و از آنجا به

« ثتیه المَرّه » بعد به « لقف » و « مدلجه لقف » و « مدلجه محاج » یا مجاج را پشت سر گذاشتند ، سپس وارد « مر حیح ذی الغطوین » شدند ، پس از آن وارد « بطن ذی کشر » گردیدند ، آنگاه « جداجد اجر » و « ذا سلم » از « بطن اعداء مدلجه تعهن » و « عبایید » یا « عبایب » را پیمودند ، و پس از آن « قاجه » یا « قاحه » را پشت سر گذاشتند ، و بعد از آن به « عرج » پائین آمدند ، آنگاه « اوس بن حجر » (از طائفه أسلم) رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مدینه برد .

پس از آن « ثتیه العائر » از جانب راست رکوبه یا (ثانیه الغائر) را طی کردند ، و به (بطن رئم) پائین رفتند ، و آنگاه به (قباء) رسیدند (۱۷۷) .

ابن اریقظ این راه کوهستانی را از راه « نخله » طی کرد ، و تنها موقعی به راه بازگشت که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه امّ معبد منزل گزید .

و چون پیامبر صلی الله علیه و آله از این راه کوهستانی و بیابانی عبور نمود ، با احدی از مسافرین مکه و مدینه برخورد نکرد . و این مطلب ، روایات ملاقات پیامبر صلی الله علیه و آله با « زبیر بن عوام و طلحه بن عبیدالله » را تکذیب می نماید .

یکی از این روایات تصریح بر این دارد که پیامبر

صلی الله علیه و آله لباسی را که زبیر به ایشان اهداء کرده بود پوشید (۱۷۸) و دیگری تصریح بر آن دارد که لباس اهدائی طلحه را پوشید (۱۷۹) در حالی که زبیر در آن وقت (۱۸۰) به حبشه و طلحه به مدینه مهاجرت کرده بودند (۱۸۱).

فصل سوم

ابن سراقه راهزن ، رسول خدا را پیدا می کند

در راه یثرب ، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و راهنمای وی عبدالله بن اریقط بن بکر با ابن سراقه ، خونخوار مشهور برخوردار نمودند ، و بین آنها مشاجره معروفی واقع شد . لکن دشمنان کافر هواپرست رسول خدا صلی الله علیه و آله ، نام پیامبر صلی الله علیه و آله را به نفع ابوبکر حذف نمودند ، تا آن معجزه الهی و کرامت آسمانی را از خاتم انبیاء سلب کنند ، و به همین منظور روایات دروغینی جعل کردند ، که تصریح بر این مطلب دارد که مشاجره بین ابوبکر و ابن سراقه جریان داشته است ، تا اثبات کنند ابوبکر در غار حضور داشته است . اما این حدیث بواسطه ادله زیر مردود شمرده می شود .

ابن سراقه در مکه ، معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله و با شخصیت وی آشنا بود .

ابن سراقه تمایل شدیدی به قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت ، و طبیعی است که مشاجره بین وی و رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد .

معجزه الهی در فرو رفتن پای اسب ابن سراقه در شن ، بخاطر مستجاب شدن دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود .

و عاقلانه این است که ابن سراقه از پیامبر صلی

الله علیه و آله طلب ترحم نماید ، تا وی را از این دام نجات دهد ، و کمک خواستن وی از ابوبکر و ابن اریقظ بن بکر در اینجا با عقل سازگار نیست .

مسافت بین سراقه و رسول خدا صلی الله علیه و آله تقریباً به اندازه دویست متر بود ، که همین معلوم می کند مانعی طبیعی و غیر آن ، از سخن گفتن ابن سراقه با خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله وجود نداشته است ، پس به چه منظوری اصرار دارند ابوبکر را در این حدیث داخل کنند ؟ .

و از طرفی رسول خدا صلی الله علیه و آله ، مشهور به مهربانی و دلسوزی بر مردم بود ، و خداوند درباره او فرموده است :

وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (۱۸۲) و تو دارای اخلاق بسیار بزرگوارانه ای هستی .

و خود آن حضرت فرموده است : بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ (۱۸۳) .

بنابراین مطلبی که بسیار طبیعی به نظر می رسد این است که ، ابن سراقه فقط از رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب ترحم نماید ، و از دیگران چیزی نخواهد .

اما روایات صحیح در این زمینه که سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابن سراقه را ثبت کرده است فراوان می باشد ، که یکی از آنها این روایت است :

« وقتی که سراقه به دنبال او رفت پاهای اسبش در زمین سفتی فرو رفت ، و دانست که بخاطر امری آسمانی چنین شده است ، پس با صدای بلند به او عرض کرد : از پروردگارت بخواه نجاتم دهد ، به خدا

سوگند از تو دفاع می‌نمایم ، پس حضرت صلی الله علیه و آله برایش دعا نمود ، و اسب وی را نجات داد (۱۸۴) .

بخاری بر آن شده است تا ابوبکر را در این معجزه و در ماجرای هجرت شریک نماید ، پس چنین می‌گوید : ابن سراقه به آن دو گفت : می‌بینم شما دو نفر بر من نفرین کرده اید ، برایم دعا کنید (۱۸۵) . و بخاری ابوبکر را از روی حسد ورزی به رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام انبیاء قرار داد .

فصل چهارم

در راه قبا

در راه مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله و عبدالله بن اریقظ بن بکر سری به خیمه امّ معبد زدند ، رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی خواست میهمانشان کند . امّ معبد گفت : چیزی ندارم .

رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهی به گوسفندی نمود که بخاطر بیماری از دیگر گوسفندان دور شده بود ، و فرمود : آیا اجازه می‌دهی آنرا بدوشم ؟ عرض کرد : آری لکن در او خیری نیست . پیامبر صلی الله علیه و آله دستی بر پشت گوسفند کشید ، بلافاصله چاق‌ترین گوسفندان شد ، پس دستی بر پستانش کشید ، به اندازه ای باور نکردنی بزرگ شد ، و شیر بسیاری پیدا نمود ، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله ظرفی طلب کرد ، و برایشان شیر دوشید ، پس همگی خوردند تا سیر شدند .

امّ معبد ، پسرش را که چون پاره ای گوشت بر زمین افتاده بود و نه صحبت می‌کرد و نه

می ایستاد به وی نشان داد ، پیامبر صلی الله علیه و آله دانه خرمائی در دهان خود گذاشت و جوید و در دهان وی گذاشت ، که در همان حال به پا خاست و به راه افتاد و مشغول صحبت شد ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله هسته آن را در زمین کاشت ، فوراً درخت خرمائی شد ، و خرما از آن سرازیر گردید ، و به اطراف آن درخت اشاره نمود ، بصورت چراگاه در آمد ، و از آنجا حرکت کرد .

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به ملکوت اعلی پیوست ، دیگر آن درخت خرما نداد ، و هنگامی که علی علیه السلام به شهادت رسید برگ نداد و چون حسین علیه السلام کشته شد از آن خون جاری شد (۱۸۶) .

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به ناحیه قبا رسید در خانه « عمرو بن عوف » منزل گزید ، و در انتظار علی علیه السلام باقی ماند ، و از داخل شدن به مدینه خودداری کرد و می فرمود : به مدینه وارد نمی شوم تا فرزند مادرم ، و برادرم و دخترم (علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها) بیایند (۱۸۷) .

فصل پنجم

اشتیاق مکه

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه خارج شد تا در راه خداوند تعالی به مدینه هجرت نماید، برای مکه رغبت و اشتیاق پیدا کرد ، خداوند تعالی به رسول خویش فرمود :

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ... (۱۸۸)

و این آیه از معجزات قرآن است که جایگاه قرآن و نبوت محمد صلی

الله علیه و آله را ظاهر می نماید، زیرا بیان می کند که، پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه باز می گردد. و در عمل، هشت سال بعد از این تاریخ، با نصرت الهی، پیروزمند و مسرور، فاتحانه به مکه بازگشت، و مردان قریش با دیدن لشکریان مسلمان در مکه به فرماندهی پیامبر صلی الله علیه و آله در نهایت ذلت قرار گرفتند.

و مسلمانان فاتح، مشغول مذمت نمودن کفار شدند، و برای تحقیر آنان به داخل کعبه هجوم بردند، و این بزرگترین ضربه الهی بر پیکره پیروان کفر و رذائل بود، که در کنج خانه ها و در مقابل بردگان و یارانشان بر آنان وارد شد.

و این مصداق آیه مبارکه قرآن است که فرمود: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَ يَتَّبِعْ أَقْدَامَكُمْ (۱۸۹)**

و هرگز در ذهن بزرگان قریش خطور نمی کرد که چند سال بعد از هجرت مبارک به یثرب، خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله ظفرمندان و پیروز به مکه باز گردد، لکن خداوند سبحان، دعای رسول خویش را خوب و سریع اجابت نمود، به نحوی که تمام آرزوهای دشمنان را نقش بر آب نمود، و نقشه ها و اهدافشان را از هم گسیخت.

باب پنجم: نقش علی علیه السلام در هجرت

فصل اول

علی علیه السلام در مکه باقی ماند

مهم ترین عملی که علی علیه السلام در هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد، خوابیدن در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله در شب هجوم مسلحانه برای قتل وی بود. و امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام

برای بازگرداندن امانات به صاحبان آنها در شهر مکه باقی ماند، زیرا اهالی مکه و اطراف آن، اموال خویش را که به صورت طلا و نقره بود نزد خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله به امانت گذراده بودند، تا از دست سارقان محفوظ بماند.

و مطلب بسیار عجیب آن است که، همین مشرکان با وجود اختلاف دینی موجود بین خود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ستیزه جوئی با وی برای دنیا، اموال خویش را نزد وی به امانت می گذاشتند، و او را صادق امین می نامیدند.

و در ادامه روش پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در ردّ و حفظ امانات مردم، بدون توجه به گرایشات دینی آنان، سید رسولان صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را وکیل نمود، تا در مکه باقی ماند، و امانات مردم را به صاحبانشان بازگرداند.

امیرمؤمنان علیه السلام در آن شهر باقی مانده، و برای بازگرداندن امانات جان خویش را به خطر انداخت. و در میان تعجب و ناباوری اهل مکه و سرکشان آن، همه روزه مردم را برای آمدن و گرفتن اموالشان فرا می خواند. زیرا بسیاری از صاحبان آن اموال دشمنان خدا و رسول وی بودند که وی را از خود دور نمودند، پس چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله اموالشان را به خودشان برمی گرداند، در حالی که در شرایط بسیار حساسی بسر می برد، و در این میدان پسر عمو و وصی خود را فدا

می نمود؟ و این عمل والای رسول خدا صلی الله علیه و آله در حفظ امانات، و بازگرداندن آنها به صاحبانشان، بدون هیچ گونه بهانه تراشی، از اعمال جاویدان سید رسولان ثبت گردید، و اوصیا و صالحان، قدم بر جای پای پیامبر عظیم الشان گذاشتند، و اخلاق وی را سرمشق خویش قرار دادند، لذا امام صادق علیه السلام نواده رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

لَوْ أَنَّ قَاتِلَ أَبِي، الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِتَمَّنَى عَلَى السَّيْفِ الَّذِي قَتَلَهُ بِهِ لِأَدَيْتُهُ إِلَيْهِ (۱۹۰)

فصل دوم

چه کسی با فاطمه ها به مدینه هجرت کرد؟

علی بن ابی طالب علیه السلام، همراه با فواطم که عبارت بودند از: فاطمه، دختر مکرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه بنت اسد، مادر بزرگوار حضرت علی علیه السلام و فاطمه، دختر زبیر بن عبد المطلب، از مکه بسوی مدینه خارج شد (۱۹۱). و این مطلب ثابت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دختری کوچکتر از فاطمه سلام الله علیها به نام ام کلثوم نداشت، و داشتن چنین دختری از دروغ های ساخته بنی امیه است که ساختند، و او را به همسری عثمان اموی در آوردند (۱۹۲).

مشرکان که هفت سوارکار بودند، و هشتمین آنان جناح، مولای حارث بن امیه بود، در نزدیکی محلی به نام «ضجنان» به علی علیه السلام رسیدند.

علی علیه السلام زنان را پیاده کرد و با شمشیر برهنه رو بسوی گروه نمود، آنان وی را به بازگشت فرمان دادند، علی

علیه السلام فرمود: اگر باز نگرדם چه می کنید؟

گفتند: به زور تو را بر می گردانیم و الا سرت را از تن جدا می کنیم، و هیچ واهمه ای از تو نداریم، و نزدیک شتران شدند تا آنها را رم دهند که امیر المؤمنین علی علیه السلام مانع شد.

جناح، غلام حارث ابن امیه، شمشیر را فرود آورد، و علی از ضربه او خود را کنار کشید، و در فرصتی مناسب ضربه ای به طرف شانه او زد، اما جناح پیش آمد و شمشیر به پشت اسبش اصابت کرد، آنگاه به دیگران حمله نمود، و این شعر را می خواند:

خَلُّوا سَبِيلَ الْجَاهِدِ الْمُجَاهِدِ *** آئِثُ لَا أَعْبُدُ إِلَّا الْوَاحِدَ

راه کوشش کننده مجاهد را باز کنید، زیرا بر خود حتم کرده ام که جز خداوند یکتا را عبادت نکنم.

گروه از دور حضرت پراکنده شدند و گفتند: ای پسر ابوطالب از ما در گذر. حضرت فرمود: من به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله پسر عموی خود در یثرب می روم، پس هر کس دوست دارد گوشت وی را بشکافم و خون وی را بریزم دنبال من بیاید یا به من نزدیک شود. آنگاه رو به دو همراه خود نمود و فرمود: پای مرکب های خود را باز کنید. پس به راه خود ادامه داد، تا به «ضجنان» رسید، و در آنجا منزل گزید، و به اندازه روز و شبی در انتظار ماند، و گروهی از مستضعفان مؤمن که در میان آنان

امّ ایمن ، کنیز رسول خدا صلی الله علیه و آله به چشم می خورد به وی ملحق شدند ، و در آن شب ایستاده و نشسته و به پهلو خداوند تعالی را عبادت نمودند .

و در میان راه امیرالمؤمنین با همراهان خود نماز را به جماعت می خواند ، و در شأن آنان این آیه نازل شد :

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.

همان کسانی که خداوند را [در همه احوال] ایستاده و نشسته و بر پهلو آرמידه ، یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند که پروردگارا این را باطل و بی هدف نیافریده ای ، پاکا که تویی ، ما را از عذاب [آتش] دوزخ در امان بدار .

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ... (۱۹۳)

آنگاه پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد که من عمل هیچ صاحب عملی را از شما چه مرد باشد ، چه زن ، ضایع [و بی پاداش] نمی گذارم .

وقتی خبر رسیدن علی علیه السلام به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید ، فرمود علی علیه السلام را بیاورید .

عرض کردند : یا رسول الله نمی تواند راه برود .

پیغمبر صلی الله علیه و آله خود به نزد علی علیه السلام آمد ، و هنگامی او را دید که پاهای مبارکش متورم و خون چکان گردیده ، پس وی را در آغوش کشید و از سر دلسوزی و مهربانی گریه نمود (۱۹۴) .

و به علی علیه السلام فرمود: تو اولین این امت در ایمان به خدا و رسولش، و آخرین آنها به رسول وی در عهد هستی و جز مؤمنی که قلبش بر ایمان امتحان شده، تو را دوست ندارد، و جز منافق یا کافر با تو دشمنی نمی کند (۱۹۵).

و وقتی علی بن ابی طالب و فواطم به قبا رسیدند، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد کلثوم بن هدم (۱۹۶) منزل گزیدند، پیامبر در قبا سه روز درنگ نمود، و مسجدش را تأسیس کرد، و اولین نماز جمعه را در محله بنی سالم بن عوف در مدینه، اقامه نمود (۱۹۷).

باب ششم: ساختن روایت غار

فصل اول

چه زمانی روایت غار به نفع ابوبکر ساخته شد؟

ابتدا در زمان حکومت ابوبکر، جعل روایت ساختگی حضور ابوبکر در غار و همراهی وی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در هجرت شروع شد. عایشه و انس بن مالک و ابوهیره، این نقشه حساس و خطرناک را در ایجاد فضائل و مناقب دروغین به نفع حکومت و ترک احادیث صحیح در فضائل رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش می بردند، و ماجرای ایجاد مناقب دروغین برای حکام و سلاطین مسلمانان در زمان دولت بنی امیه و بنی العباس و عثمانیان و دیگر دولت ها عاداتی مأنوس گردید.

سکه های طلا، پارس کنندگان اطراف دنیا را بر آن می داشت تا بالاترین شمار ممکن از فضائل و مناقب را درباره رهبران خود به دروغ بوجود آورند.

معاویه بن ابی سفیان در گفتگویی توافق کرد تا چهار هزار درهم به سمره بن جندب بدهد، فقط بدین

منظور که در میان اهل شام خطبه بخواند و بگوید که آیه :

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (۱۹۸) .

وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ (۱۹۹) در حقّ علی علیه السلام نازل شده و آیه :

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (۲۰۰) .

(که اشاره به قضیه خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیامبر است) در شأن ابن ملجم نازل گردیده ، حال که چند سگه محدود ، چنین افرادی را بر آن می داشت تا به دروغ ، روایاتی از این قبیل ایجاد نمایند ، وقتی انس بن مالک و ابوهریره از کارگزاران دولت باشند ، و عایشه وزیر مستشار حکومت پدر خویش و حکومت عمر باشد ، این مناصب دولتی صاحبان خود را به چه کارهائی سوق می دهد ؟ .

و مصالح نظام ، آنان را بر آنان می داشت تا با هر وسیله ممکن ، در مقابل مخالفین و معارضین ، نظام سلطه گر را حمایت نماید .

خلق فضیلت دروغین غار ، ساده ترین و در عین حال حسّاس ترین عملی می باشد که منجر به انحراف ذهن مسلمانان گردید ، که گردانندگان سقیفه و یاران آنها بوجود آوردند . و برای دولت ابوبکر که نقشه هجوم بر منزل فاطمه سلام الله علیها دختر محمد صلی الله علیه و آله و قتل وی را اجرا نمود و سعد بن عباد ، رئیس انصار را کشت ، آسان است که روایت

غار را که احتیاج به ریختن خون کسی را هم ندارد ایجاد نماید ... آیا چنین نیست ؟

مروان ابن حکم ، پسر عموی خود ، ولید بن عتبه بن اُبی سفیان را به خاطر رسیدن به حکومت می کشد و مأمون عبّاسی برادر خود امین را نیز در همین راه کشت . و مسلماً تحریف و ساختن روایات دروغین به مراتب آسانتر از گرفتن جان و ریختن خون در دفاع از سلطنت می باشد.

أبوبکر برای غضب حکومت ، از علیّ بن اُبی طالب علیه السّلام و هجوم بر خانه فاطمه سلام الله علیها ، و به شهادت رساندن وی ، اظهار ندامت نمود و گفت : هر مردی خوشحال در آغوش همسر خود می خوابد و مرا با این گرفتاری رها کردید ، احتیاجی به بیعت شما ندارم ، بیائید بیعت خود را باز گیرید (۲۰۱) . و گفت : ای کاش خانه فاطمه سلام الله علیها دختر محمّد رسول خدا صلّی الله علیه و آله را جستجو نمی کردم ، و گروهی به داخل آن نمی فرستادم ، گرچه برای جنگ ، در آن خانه بسته شده بود (۲۰۲) .

و بر روایات و احادیث ساختگی و دروغینی که نظام ایجاد کرده بود پشیمان گردید و گفت : ای کاش برگ درختی بودم ، و خود أبوبکر از زبان پیامبر صلّی الله علیه و آله حدیثی به دروغ وضع کرد که : نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ (۲۰۳) که این حدیث به صراحت با آیه « وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ » (۲۰۴) از قرآن کریم مخالفت دارد .

و عایشه به دروغ ، امامت جماعت أبوبکر

در روز دوشنبه (۲۰۵) را روایت نمود .

و عایشه ماجرای حضور ابوبکر در غار و هجرت وی را با پیامبر صلی الله علیه و آله بسوی مدینه به دروغ روایت نمود ، تا امر خلافت متزلزل پدید خویش را پایدار نماید . و چگونه این خلافت متزلزل نباشد در حالی که عمر بن الخطاب در توصیف آن گفته است : بیعت ابوبکر اشتباهی بود ، خدا مسلمانان را از شرش در امان دارد ، و هر کس مرتکب چنین اشتباهی شود به قتل برسانید (۲۰۶) .

علت اقدام ابوبکر در وضع و جعل چنین احادیثی ، ریشه در اعتقاد به تساهل وی در این موضوع و احتیاج مبرم حکومت به این قبیل کارها دارد .

و عمر بن الخطاب به همین منوال پیش رفت ، و درباره چسباندن القابی به خود ، که پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن علی بن ابی طالب فرموده بود ، مثل : لقب أمير المؤمنين و لقب فارورق (۲۰۷) که یهودیان بر عمر وضع کردند (۲۰۸) موافقت نمود .

و بنی امیه لقب صدیق را که پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن علی علیه السلام فرموده بود به نفع ابوبکر (۲۰۹) تحریف نمودند .

امیرالمؤمنین علیه السلام در ایام خلافت خود فرمود : من صدیق اکبر می باشم (۲۱۰) .

و شروع ساخته شدن روایت غار به نفع ابوبکر در زمان خود او اتفاق افتاد ، لکن مردم آنرا به دیده انکار می نگریستند ، و صحابه آنرا نمی پذیرفتند . و در زمان بنی امیه به خاطر شدت اختناق و زیادی تابعینی که از عصر پیامبر صلی الله علیه و

آله دور بودند، فرصتی برای نشر اکاذیب یافت شد، و آن روایت را با قدرت هرچه تمامتر بین تابعین و فرزندان آنان منتشر کردند، و به نام آن جشنها گرفتند.

و مطلبی که این نقشه را کمک کرد، فرمان صادر شده از طرف معاویه در ایجاد مناقب برای خلفا بود، تا حجت علی بن ابی طالب علیه السلام و حق وی در امر خلافت ضایع گردد.

و این فرمان به خاطر محبت به ابوبکر نبود، زیرا معاویه از حزب عمری بود که پیوسته با حزب بکری رقابت داشت، معاویه، محمد بن ابوبکر و عایشه دختر ابوبکر را کشت، و در قتل والیان و حکام طرفدار ابوبکر نیز شرکت داشت (۲۱۱).

بنابراین نشر مناقب دروغین در شأن ابوبکر از طرف معاویه، بخاطر محبت و برای بالا بردن شأن و منزلت وی نبود، بلکه صرفاً برای پائین آوردن شأن و منزلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان پاک وی صورت می گرفت.

و سیاست پیوسته همین گونه بوده است، چه در گذشته و چه در حال حاضر هیچ پایه و اساس ثابت و اخلاقی بر آن حکومت نمی کند، و طالبان دنیا بدون هیچ تناسب و لیاقتی، سیاست را بکار می گیرند.

در همان حالی که دست راست معاویه رگ و پی محمد بن ابی بکر را آتش می زد، و عبد الرحمن بن ابی بکر را زنده در گور می کرد، و اعضای بدن عایشه را از هم می درید، دست چپ وی امر به نشر

فضائل أبوبکر و عایشه می نمود (۲۱۲).

و کسانی که از بازی سیاست و دسیسه های آن دورند، چه می دانند که توطئه های سیاسی و کاخهای پادشاهان برای بقای سلطه جوئی و ادامه حیات خویش چه می بافند؟ و سیاستمداران حزب قریش در جهات مختلف سعی در تنظیم ماجرای غار در مقابل ماجرای غدیر نمودند، تا جایی که حضور ساختگی و دروغین أبوبکر حتی عظیم تر از حضور اصحاب کهف در کهف خویش گردید.

و این حالت افتراء و کذب در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله رو به ازدیاد می رفت، آنگاه دولت بنی امیه دست به دروغ دیگری زد که در نصب أبوبکر به امارت قافله حجّاج در سال نهم هجری خلاصه می شد. یعنی درست در همان زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله أبوبکر را از امارت عزل نمود، و علی علیه السّلام را به جای او معین کرد، و أبوبکر بسوی پیامبر صلی الله علیه و آله با گریه و اندوه بازگشت، و می ترسید مبادا آیه ای در حقّ او نازل شود (۲۱۳).

پی نوشتها

[۱۷۱] مجمع الزوائد هیشمی، ۵۳ ج ۶.

[۱۷۲] بحار الأنوار، ۳۹۳ ج ۱۱، سنن أبی داود، ۵۴ ج ۲، کشاف القناع، بهوتی، ۱۶۸ ج ۲.

[۱۷۳] الخرائج و الجرائح، راوندی، ۱۴۴ ج ۱، مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ۱۱۱ ج ۱، فتوح البلدان، بلاذری، ۶۴ ج ۱، قصص الأنبياء، راوندی، ۳۳۴.

[١٧٤] مستدرک حاکم ، ٤ ج ٤ ، فتح الباری ، ابن حجر ، ١٧٦ ج ٧ ، تاریخ طبری ، ٤٠٠ ج ٢ ، المنتقی ، کازرونی ، بحار الأنوار ، ١٢٩ ج ٩ .

[١٧٥] مجمع الزوائد ، هیثمی ٥٣ ج ٦ .

[١٧٦] بحار الأنوار ، ١٠٧ ج ١٩ ، أعلام الوری ، ٦٣ ، احتجاج طبرسی ، ٢٠٤ ج ١ .

[١٧٧] سیره ابن هشام ، ١٣٦ ج ٢ ، سیره ابن کثیر ، ٢٥٥ ج ٢ .

[١٧٨] عیون الأثر ، ٢٤٤ ج ١ .

[١٧٩] طبقات ابن سعد ، ١٧٣ ج ٣ .

[١٨٠] الثقات ، ابن حبان ، ٢٣ ج ٣ .

[١٨١] سیره ابن هشام ، ١٢١ ج ٢ .

[١٨٢] سوره قلم ، آیه ٤ .

[١٨٣] فقه الرضا ، ابن بابویه ، ٣٥٣ یعنی مبعوث شده ام تا مکارم اخلاق را کامل کنم .

[١٨٤] الصیراط المستقیم ، علی بن یونس عاملی ، ٥٢ ج ١ ، حلیه الأبرار ، هاشم بحرانی ، ١١٥ ج ١ بحار الأنوار ، ٢٢٧ ج ١٧ ، ٦١ ج ١٨ ، مسند أحمد ، ٣ ج ١ ، المصنّف ، ابن أبی شیبہ ، ٤٤١ ج ٧ مسند أبی یعلیٰ موصلی ، ١٠٦ ج ١ ، طبقات ابن سعد ، ٢٣٣ ج ١ .

[١٨٥] صحیح بخاری ، ١٨١ ج ٤ .

[١٨٦] تاریخ الخمیس ، ٣٣٥ ج ١ .

[١٨٧] أمالی طوسی ، ٨٣ ج ٢ ، بحار الأنوار ، ٦٤ و ١٠٦ و ١١٥ و ١١٦ ج ٩ ، ألفصول المهمه ، ابن صباغ مالکی

، ۳۵ ، أعلام الوری ، ۶۶ .

[۱۸۸] سوره قصص ، آیه ۸۵ یعنی : بی گمان کسی که « احکام » قرآن را بر تو واجب کرد ، بازگرداننده تو به بازگشتگاه « تو ، مکه » است .

[۱۸۹] سوره محمّد ، آیه ۷ یعنی : ای کسانی که ایمان آورده اید اگر « دین » خدا را یاری دهید ، شما را یاری می دهد ، و گامهایتان را استوار می دارد .

[۱۹۰] کلمه التّقوی ، محمّد أمين زين العابدين ۱۱۷ ج ۵ یعنی : اگر قاتل پدرم حسین بن علی علیه السّلام شمشیری را که با آن پدرم را کشت ، نزد من به امانت می سپرد ، به او رد می کردم و امانت را به وی باز می گرداندم .

[۱۹۱] بحار الأنوار ، ۶۴ ۶۷ ج ۱۹ ، المناقب ، ابن شهر آشوب ، ۱۸۳ و ۱۸۴ ج ۱ ، تفسیر البرهان ۳۳۳ و ۳۳۲ ج ۱ ، أمالی شیخ طوسی ، ۸۶ ۸۳ ، ج ۲ .

[۱۹۲] به کتاب نساء النّبی صلی الله علیه و آله و بناته در موضوع امّ کلثوم مراجعه شود .

[۱۹۳] سوره آل عمران ، آیات ۱۹۱ ۱۹۵ .

[۱۹۴] بحار الأنوار ، ۶۴ ۶۷ ج ۹ ، تفسیر البرهان ، ۳۳۳ و ۳۳۲ ج ۱ ، مناقب ابن شهر آشوب ۱۸۳ و ۱۸۴ ج ۱ ، أمالی طوسی ، ۸۶ ۸۳ ج ۲ .

[۱۹۵] تفسیر البرهان ، ۳۳۳ و ۳۳۲ ج ۱ ، بحار الأنوار ، ۶۴ ج ۹

، أمالی طوسی ، ۸۶ تا ۸۳ ج ۲ .

[۱۹۶] أَلزَّوْضُ الْأَنْفِ سَهِيلِي ، ۲۳۱ ج ۴ .

[۱۹۷] أَلزَّوْضُ الْأَنْفِ ، سَهِيلِي ، ۲۳۲ ج ۴ .

[۱۹۸] بقره ، آیه ۲۰۴ یعنی بعضی از مردم مانند «أَخْسَنُ بْنُ شَرِيقٍ» که از منافقان بود ، از گفتار دلفریب خود تو را به شکفت آورند ، که از چرب زبانی و دروغ ، به متاع دنیا رسند ، و از نادرستی و نفاق ، خدا را شاهد راستی خود می گیرند ، و این کس بدترین دشمن است .

[۱۹۹] بقره ، آیه ۲۰۵ و چون از حضور تو دور شود کارش فساد است ، و بکوشد تا حاصل خلق را به باد فنا دهد ، و نسل بشر را قطع کند ، و خداوند فساد را دوست ندارد .

[۲۰۰] بقره ، آیه ۲۰۷ بعضی از مردم چون «عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» هستند که از جان خود در راه رضای خدا در می گذرنند و خدا دوست دار چنین بندگان است .

[۲۰۱] أَلْإِمَامَةُ وَالسِّيَاسَةُ ، ابْنُ قَتِيْبَةَ ، ۱۴ ج ۱ ، أَعْلَامُ النِّسَاءِ ۳۱۴ ج ۳ ، سَرَّ الْعَالَمِينَ ، أَبُو حَامِدٍ غَزَالِي .

[۲۰۲] تَارِيخُ يَعْقُوبِي ۱۳۷ ج ۲ ، شَرْحُ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ ۵۱ ج ۶ ، أَلشَّيْخَانُ ، بِلَادِرِي ۲۳۳ .

[۲۰۳] یعنی : ما گروه پیامبران ارثی بجا نمی گذاریم أَلْإِيضَاحُ ، ابْنُ شَاذَانَ ، ۲۵۸ ، أَلْإِسْتِغَاثَةُ ، أَبُو الْقَاسِمِ الْكُوفِي ، ۹ ج ۱ ، أَلشَّافِي ، أَلْمُرْتَضَى ، ۵۷ ج ۴ .

[۲۰۴] یعنی : سلیمان از داود ارث برد سوره نمل ، آیه ۱۶ .

[۲۰۵] رَحَلَتْ رَسُولَ خَدَا صَلَّى اللهُ

عليه و آله .

[۲۰۶] أَلْسِيقِيْفَه ، سَلِيْم بِن قِيْس ۲۴۱ ، أَلَايْضَا ح ، اِبْن شَاذَانَ ، ۱۳۴ ، بَحَارُ الْأَنْوَارِ ، ۳۱۹ ج ۲۷ ، تَارِيْخ طَبْرِي ، ۱۵۳ ج ۵ ، اَلْصَّوَاغِقُ الْمَحْرَقَه ، ۸ .

[۲۰۷] مَسْتَدْرِك حَاكِم ۱۱۲ ج ۳ ، مَجْمَعُ الزَّوَائِدِ هَيْثَمِي ۱۰۲ ج ۹ ، اَلْمَعْيَارُ وَ الْمَوَازِنَه ، اَسْكَافِي ۱۸۵ .

[۲۰۸] تَارِيْخ طَبْرِي ، ۲۶۸ ج ۳ .

[۲۰۹] مَجْمَعُ الزَّوَائِدِ هَيْثَمِي ، ۱۰۲ ج ۹ ، مَسْتَدْرِك حَاكِم ، ۱۱۲ ج ۳ .

[۲۱۰] اَلْمَقْنَعَه ، مَفِيْد ، ۲۰۶ ، مَسْنَدُ زَيْدِ بِن عَلِي ، ۴۰۶ ، اَعَاْنَةُ الطَّالِبِيْنَ ، دِمِيَاطِي ، ۳۵۷ ج ۲ ، اَلْإِمَامَه وَ التَّبَصْرَه ، اِبْن بَابُوِيَه قَمِّي ، ۱۱۱ ، كَامِلُ الزِّيَارَاتِ اِبْنِ قَوْلُوِيَه ، ۱۱۶ ، عِيُونُ اَخْبَارِ الرِّضَا ، صَدُوْق ، ۹ ج ۱ ، تَهْذِيْبُ الْحَكَّامِ طُوْسِي ، ۵۷ ج ۶ ، مَسْتَدْرِك حَاكِم ، ۱۱۲ ج ۳ ، مَجْمَعُ الزَّوَائِدِ هَيْثَمِي ، ۱۰۲ ج ۹ ، اَلْمَعْيَارُ وَ الْمَوَازِنَه ، اَسْكَافِي ، ۱۸۵ ، مَنَصْفُ اِبْنِ أَبِي شَيْبَه ، ۴۹۸ ج ۷ ، كَنْزُ الْعَمَالِ ، ۱۱۶۱۶ .

[۲۱۱] بَه كِتَابِ اِغْتِيَالِ اَبُوْبَكْرٍ وَ السَّيْدَه عَائِشَه اَز هَمِيْن مَوْلَّفِ مَرَاجِعَه شُوْد .

[۲۱۲] بَه كِتَابِ اِغْتِيَالِ اَبُوْبَكْرٍ وَ السَّيْدَه عَائِشَه اَز هَمِيْن مَوْلَّفِ مَرَاجِعَه شُوْد .

[۲۱۳] مَسْنَدُ حَنْبَلِ ، ۱۵۱ ج ۱۱ ، كَنْزُ الْعَمَالِ ، ۲۴۷ ج ۱ ، تَفْسِيْرُ اِبْنِ كَثِيْر ، ۵۴۳ ج ۲ ، مَسْتَدْرِكُ حَاكِمِ ۵۱ ج ۳

فصل دوم

دلائل اثبات مهاجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با ابن بکر ، نه ابوبکر

قسمت اول

دلائل بسیاری وجود دارد که حضور ابوبکر را با رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار ، و هجرت وی را

همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه نفی می کند ، که برخی از این أدله را بیان می کنیم :

۱ رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراف به همراهی ابوبکر در غار نکردند. زیرا اگر همراه حضرت بود بر منقبت و فضیلت عظیمی دست می یافت ، که مستحق مدح و ستایش پیامبر صلی الله علیه و آله می گردید ، اما مدح و ستایشی دیده نشده است ، بلکه بارها شنیده ایم که سید رسولان ، وی را مورد هجو و بدگویی قرار داده است ، و همین امر حضور وی را در غار نفی می نماید ، و بزودی أدله ای از قرن اول و دوم و سوم و چهارم خواهیم آورد ، که حضور وی را در غار نفی می کند .

خداوند تعالی و رسول وی در مواضع متعددی ، ابوبکر را مذمت نموده و بیان کرده اند که ، وی سزاوار مناقب بزرگ و بسیار نمی باشد .

و از جمله آیات قرآن که خداوند تعالی در آن ابوبکر را مذمت کرده ، آیه ای است که در آن ماجرای لشکر اسلام در جنگ حنین را بیان می کند ، که ابوبکر با دیدن فراوانی مسلمانان گفت : امروز از تعداد کم دشمن شکست نمی خوریم ، و به این ترتیب سپاه اسلام را چشم زد (۲۱۴) .

و خداوند فرمود: لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ (۲۱۵)

خدا شما را در مواقعی بسیار یاری کرد و نیز در

جنگ حنین که فریفته و مغرور بسیاری لشکر اسلام شدید و آن لشکر زیاد اصلاً به کار شما نیامد، و زمین بدان فراخی بر شما تنگ آمد و «دشمن بر شما چیره گردید» تا آنکه رو به فرار نهادید.

عمر بن الخطاب می گوید: قریش از همه مردم چشم شورترند و ابوبکر از همه قریش چشم شورتر می باشد (۲۱۶).

و عمر درباره ابوبکر و قریش می گوید: قریش نسبت به اجتماع نبوت و امامت در بنی هاشم حسد ورزی می نماید (۲۱۷). و هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر و پیروان آن دو را به فضل و شأن علی علیه السلام خبر داد، درباره پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: او دیوانه و مجنون است، پس در حق ابوبکر و عمر و اصحابشان آیه نازل شد که:

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ. وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۲۱۸) (۲۱۹)

و بسیار نزدیک بود که کافران چون قرآن را شنیدند، تو را با دیدگانشان آسیب برسانند

و گفتند او دیوانه است. حال آنکه آن جز پندی برای جهانیان نیست.

و همین گروه در روز شهادت و رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بار دیگر سخن خویش را تکرار کرده گفتند: او هذیان می گوید یعنی مجنون است (۲۲۰).

۲ عمر رفاقت دیرینه ای با ابوبکر داشت، و همواره با رفتن او می رفت، و با استقرار او مستقر می شد، و أدله

بسیاری وجود دارد مبنی بر آنکه عمر با سایر مسلمانان مثل داماد وی خنیس بن حذافه سهمی و سعید بن زبیر بن عمرو بن نفیل و طلحه بن عبدالله و صهیب بن سنان (۲۲۱) و حمزه بن عبدالمطلب و عبد الرحمن بن عوف و عثمان بن عفان (۲۲۲) به مدینه هجرت نموده است، به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله بین آنان در مدینه پیوند برادری بوجود آورد و در همان جا بین ابوبکر و عمر عقد اخوت بست.

۳ اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه به شخص دیگری غیر از علی علیه السلام احتیاج داشت، حمزه مرد آبرومند و شجاع و عاقل را همسفر خویش در غار و هجرت قرار می داد، لکن به همان راهنمای خود عبدالله بن بکر اکتفا نمود.

۴ هیچکدام از مسلمانانی که به مدینه هجرت کردند و ابوبکر و عمر (۲۲۳) که در بین آنان بودند، و کفّاری که در مکه حضور داشتند، و بعداً اسلام آوردند، که جستجو کنندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام هجرت در بین آنها وجود داشتند، اعتراف به حضور ابوبکر در غار نکرده اند. و هیچ کدام از آنان شاهد رفتن ابوبکر به غار و حضور وی در کوه ثور و هجرت وی از مکه به مدینه نبوده اند (۲۲۴). و آنچه درباره حضور ابوبکر در آن موقعیت ها گفته شده، تماماً اعتماد بر پیش گوئی ها و گمانهائی دارد که از هیچ مدرک و اساس صحیحی برخوردار نمی باشد. و روایات

دروغین در این ماجرا بر سخنان عایشه و ابوهیره و انس بن مالک و عبدالله بن عمر پایه گذاری شده است ، که در جاهای بسیاری به دروغ پردازی آنان اعتراف شده ، و علمای بسیاری از عمل به روایاتشان خود داری نموده اند ، و آنان را در زمره حزب قریش می شمارند ، که مؤید حکومت ابوبکر بوده ، و از آن بهره می بردند .

۵ ابوظفیل عامر بن وائله ، از پدر خود نقل می کند که گفت : در میان جستجوکنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله ، من نیز وی را جستجو می کردم .

حضرت در غار تشریف داشتند ، من در غار نگاه کردم لکن احدی را در آنجا نیافتم (۲۲۵) .

و بخاری در تاریخ صغیر و صالح بن حنبل ، ابوظفیل را مورد اطمینان و موثق دانسته اند (۲۲۶) .

۶ مشرکان قریش به درون غار کوچک ثور نگاه کردند ، و احدی را مشاهده نکردند ، پس گفتند : در این غار احدی وجود ندارد (۲۲۷) یعنی به دقت در غار نگاه کردند ، و احدی را مشاهده نکردند .

۷ در کتاب « البدایه و النهایه » که یکی از مؤلفات ابن کثیر اموی است ، از ابن جریر طبری مطلبی ذکر شده است که ، هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به غار ثور بدون هیچ همراهی و به تنهایی تأیید می نماید

اما ابن کثیر از این روایت صحیحی که دلالت بر هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به تنهایی می نماید وحشت نموده ، و بالرزش چنین

می گوید: « و این مطلب بسیار غریب و خلاف قول مشهور می باشد که می گوید آن دو با همدیگر به غار رفتند (۲۲۸) » .

و این حدیث صحیح ، تمام روایات دروغین ساخته شده دست بنی امیه را درباره خروج ابوبکر با رسول خدا صلی الله علیه و آله باطل می نماید ، و حقیقت را چون خورشید نیم روز ، روشن و آشکار می کند .

و کلیه متون تاریخی بر این مطلب اتفاق دارند که ، مهاجران به مدینه فقط دو نفر بودند ، یکی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگری راهنمای وی عبدالله بن بکر می باشد ، و این اتفاق وجود ابوبکر را در آن هجرت نفی نموده ، و باورهای بی اساسی را که دستهای فریبکار حزب قریش در این زمینه ساخته و پرداخته ، بکلی باطل می نماید .

حزب قریش از یک جهت برای تثبیت خلافت ابوبکر و دنباله روهای وی یعنی عمر و عثمان و شاهان بنی امیه و از جهت دیگر برای نابود کردن ولایت الهی اهل بیت علیهم السلام که پیغمبر در غدیر خم اعلام کرد این گونه روایات دروغین را وضع نمودند .

۸ در روایت صحیح بلاذری چنین آمده است که : کرزقانی که مشرکین قریش را به غار رساند ، آثار پای مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مقابل غار مشاهده نمود ،

لکن خود و عبدالعزی بن اُبی بکر جای پای ابوبکر را نزدیک غار ندیدند (۲۲۹) .

و راوندی ، همین مطلب را تأیید نموده است ، بنابراین به اتفاق برای ما ثابت می

شود که پیامبر صلی الله علیه و آله شبانه به تنهایی و بدون داشتن هیچ همراهی از منزل خویش خارج ، و به تنهایی وارد غار شدند ، و بعد از آن در کوه ثور با عبدالله بن بکر آشنا گردیدند . حال باید دید که ابوبکر در کجای این ماجرا حضور داشت ؟

۹ تحریف و تصحیف اسم : فریبکاران حزب قریش ، اقدام به اجرای نقشه تغییر در نام ابوبکر نمودند ، تا نام وی موافق نام عبدالله بن بکر گردد ، به همین سبب نام او را که عتیق بود به عبدالله تغییر دادند (۲۳۰) . و تنها مطلب باقی مانده ایجاد تغییر بین ابن بکر و ابی بکر بود ، و برای گروه فریب و تزویر بسیار ساده و آسان بوده و احتیاج به چیزی جز یک نقطه بر حرف « ی » نداشتند و در زمانی که خط عربی فاقد نقطه بود چنین تغییری بسیار آسان بود ، و این تصحیف و تحریف استمرار پیدا کرد تا آنکه نام عمر بن الخطاب را به خاطر سبک شمردن ابن عاص حرفه خطاب یعنی هیزم شکنی به عمر بن الخطاب تغییر دادند (۲۳۱) و این در حالی بود که اسم ساختگی خطاب بگوش احدی از صحابه نخورده بود.

۱۰ روایات صحیحی که هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله را فقط با عبدالله بن اریقظ بن بکر ثابت می نمایند تصریح می کنند که ، هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با عبدالله بن اریقظ بن بکر بوده است ، او راهنمای وی به مدینه بوده ، و آن

دو همان دو نفری بوده اند که به منزل امّ معبد وارد شدند آنگاه که اهالی مکه این گفتار را از پائین مکه شنیدند :

جَزَى اللهُ رَبُّ النَّاسِ خَيْرَ جَزَائِهِ *** رَفِيقَيْنِ حَلَا خِيَمَتِي امّ معبد

هُمَا نَزَلَا بِالْبَرِّ وَازْتَحَلَا بِهِ *** فَقَدْ فَازَ مَنْ اُمْسَى رَفِيقَ مُحَمَّدٍ (۲۳۲)

و به تصریح متون منظوم و منثور، آنان دو رفیق بودند، یکی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگری عبدالله بن اریقظ بن بکر و شخص سوّمی به همراه نداشتند، و همراهی ابوبکر ساخته و پرداخته سیاست است.

۱۱ و اسناد و متون سیره پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت می کند ساکنان بین مکه و مدینه در راه مدینه فقط دو نفر را مشاهده کرده اند، بدون آنکه شخص سوّمی همراهشان باشد، و حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و راهنمای وی امری است که به اثبات رسیده است.

۱۲ در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله روایت حضور ابوبکر در غار معروف نبود، و پس از گذشتن ده سال از حکومت آن حضرت نیز به گوش احدی از صحابه نرسید، لکن بعد از شهادت و رحلت وی روایت مذکور را به دروغ وضع نمودند.

۱۳ ابوبکر و فرزندانش در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله به ماجرای غار افتخار نمی کردند، بلکه در آن عصر ابوبکر مردی عادی و گمنام بود که کسی به او توجهی نداشت و مشهور به صفات ستوده ممتازی نبود.

و بعد از گذشتن ده سال اوّل حیات دولت اسلامی در مدینه

افراد شاخص مسلمانان در وجود امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام و سلمان فارسی و سعد بن عباد و حباب بن المنذر و جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و حمزه بن عبدالمطلب و زبیر بن عوام و خالد بن سعید بن العاص و عمرو بن سعید بن العاص و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و مقداد بن عمر و سعد بن معاذ ، خلاصه می شدند . و برای کسی که خواستار آگاهی از واقعیّات و شناخت رهبری مسلمانان در آن روز می باشد حقیقت همین بود ، اما آنکس که در صدد فریب خود و مردم باشد ، باید کتابهای سیره ای را که پیروان سلاطین و دنباله روهای سیاست به رشته تحریر در آورده اند ، به همان نحوی که در کتابهایشان یافت می شود مطالعه نماید ، و در زمانی که خالد بن سعید بن العاص به مقام والی اسلامی در یمن دست یافت ، و عمرو بن العاص در جنگ ذات السّلاسل (۲۳۳) منصب فرماندهی بر ابوبکر و عمر و عثمان را بدست آورد ، بخاطر همین گمنامی و نداشتن امتیاز ، ابوبکر در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله ، منصب مهمّی به دست نیاورد ، و حتی از جهت خانوادگی ، ابوبکر دارای شأن و منزلتی ممتاز نبود ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست صباغه ، بنت عامر قیسیه را از پسرش خواستگاری نماید (۲۳۴) که ابوبکر خود پیش آمد ، و عایشه را برای ازدواج به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه نمود .

عمر همین مطلب را از او یاد گرفته ، دخترش حفصه را برای ازدواج بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه نمود ، و رسول خدا با خواسته آن دو نفر موافقت کرد ، گرچه حفصه و عایشه از نظر زشتی چهره و سوء خلق مشترک بودند (۲۳۵) و امّ حبیبه ، دختر ابوسفیان نیز بر این واقف شد ، و بعد از آنکه شوهرش در حبشه به کیش نصرانیت در آمد ، خود را بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله عرضه نمود ، و ایشان نیز موافقت نموده و با وی ازدواج کردند .

و به این صورت این سه نفر یعنی ابوبکر و عمر و ابوسفیان ، دختران خود را با یک نقشه حساب شده که بزودی موجب رسیدنشان به قدرت می شد ، به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله وارد نمودند ، و این عمل بیان گر مسیر و هدف مشترک آنهاست .

و عملاً ابتداء ابوبکر و سپس عمر و بعد از او عثمان نماینده ابوسفیان به قدرت رسیدند ، زیرا ابوسفیان بن حرب ، رهبر کفار بخاطر سوابق گذشته اش مشکل بود بتواند به خلافت برسد ، لذا وکیل او عثمان و بعد از او پسر ابوسفیان ، معاویه به خلافت دست یافتند .

۱۴ و درباره مسأله حضور نداشتن ابوبکر در غار عایشه با این سخن که : آیه ای از قرآن در شأن ما نازل نشده است (۲۳۶) موضوع را تأیید نمود ، و بر دروغ گفتن و بر آحادیثی که در روزگار کشمکش پدرش با دیگران بر سر قدرت گفته بود ، نادم

و

پشیمان گردید .

و اذله صحیح ، خبر حضور ابوبکر را در غار به همراهی رسول خدا صلی الله علیه و آله نادرست می داند . بلکه این داستان از ساخته های داستان سرایان و دولت مردانی می باشد که در پی تثبیت قدرت حزب قریش بودند .

زیرا روایات صحیح غدیر که بر بیعت گرفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علی علیه السّلام دلالت می کرد ، تلاش کنندگان برای بدست گرفتن قدرت را بر آن داشت تا روایات دروغینی را برای مشروع بودن خلافت ابوبکر ایجاد نمایند .

قسمت دوم

پس دولت دو قضیه دروغین را بوجود آورد ، قضیه اول حضور ابوبکر در غار و قضیه دوم اقامه جماعت به امامت ابوبکر در روز دوشنبه (۲۳۷) می باشد . و این تلاش انسان عاجز و فاقد شرایط واقعی خلافت است ، و در این زمینه دروغ گفتن حکام ، آنان را به مسیری کشاند که حدّ و حساب از دست رفت ، و چنین گفته شد : دروغ گوئی کن باز هم دروغ گوئی کن تا دشمنت تصدیقت نماید .

و عایشه حضور ابوبکر را در غار با این جمله که : آیه ای از قرآن در شأن ما نازل نشده است تکذیب نمود ، بنابراین عایشه از کسانی می باشد که حضور ابوبکر را در غار تکذیب کرده اند .

و این اجماع و اتفاق عمومی از جانب صحابه مسلمان ، بر حضور نداشتن ابوبکر در غار و روایت بخاری ، روایات دروغین ساخته شده بعد را درباره حضور ابوبکر در غار و هجرت تکذیب نموده است .

بنابراین عایشه بخاطر روایت های گذشته اش درباره

حضور ابوبکر در غار پشیمان شد، و صحابه، وی را در گفتارش در مجلس مروان تأیید کردند.

و صحابه همان کسانی هستند که احادیث را از دهان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده اند و گفتارشان حق را اثبات می نماید و اقوال کذبی که بعداً گفته شده است، در این زمینه سودی نمی رساند.

۱۵ قیس بن عباد رهبر انصار، روزی که جایگاه ابوبکر را نسبت خلافت، به عنوان مرد گمنامی که هیچ فضیلت و منقبتی ندارد، بیان می کرد، با این جمله: «حسب و نسب اصیلی نداری» (۲۳۸) که به ابوبکر گفت، به عنوان کسی که فاقد شرایط است، حضور وی را در غار تکذیب کرد.

و انصار نیز با رد بیعت کردن با وی در سقیفه این حضور را تکذیب کردند، و در مقابل گفتند: به جز علی با احدی بیعت نمی کنیم (۲۳۹) و اگر ابوبکر صاحب غار بود چنین گفته نمی شد.

و در ارزش و جایگاه انصار همین بس که آنان مرکز اسلام و مردان دین می باشند که رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را تحمّل نموده، و حقانیت و شیوه اصحاب مخلص رسول خدا صلی الله علیه و آله را می شناختند. و چون ابوبکر فاقد شرایط لازم برای خلافت بود، بیعت وی را نپذیرفتند.

۱۶ درباره ابوبکر گفته شده است که، وی نه طالب است و نه مطلوب (۲۴۰) (کنایه از اینکه توقع هیچ نفعی در وی وجود ندارد) و

این سخن نیز حضور وی را در غار و هجرتش را با رسول خدا صلی الله علیه و آله تکذیب می نماید .

اسکافی امام معتزله ، درباره ابوبکر می گوید : هرگز تیری بسوی دشمن پرتاب نکرد و شمشیری از نیام نکشید و خونی بر زمین نریخت و او یکی از اتباع است (۲۴۱) نه مشهور و نه معروف ، و نه طالب و نه مطلوب می باشد (۲۴۲) زیرا اگر وی همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ، از طرف قریش مورد طلب و جستجو واقع می شد . و برای جلوگیری و مقابله با این حالت اضطراری و درد سر ایجاد شده در این موضوع ، ناچار شدند این روایت را ایجاد کنند که : مشرکین قریش برای کشتن و برگرداندن رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر به مکه ، اموالی را قرار داده و بذل نمودند .

۱۷ سیره ابوبکر و علاقه صمیمانه وی نسبت به سرکشان قریش و تقرب جستن به آنان با وجود جنگشان با اسلام ، دروغین بودن حضور ابوبکر را در غار و جستجوی قریش از وی را به روشنی آشکار می نماید ، و عکرمه و معاویه و ابن العاص و خالد بن ولید و ابوسفیان از مهاجمان به منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله برای کشتن وی بودند ، و در غار ثور وی را جستجو می کردند ، لکن خداوند سبحان چشم آنان را کور نمود ، و از دیدن وی عاجز کرد ، و در صورتی که ابوبکر هم مطلوب آنان بود این چنین تقرّبی پیدا

نمی کرد، و این امر عکس مطلب را بیان می کند .

بنابراین رابطه بین آنان بسیار دوستانه و صمیمی بود و تا آخر به حال خود باقی ماند، زیرا ابوبکر عکرمه بن ابی جهل را والی عَمَّان (۲۴۳) قرار داده و به خود بسیار نزدیک نمود، و خالد را به سمت فرمانده سپاه عراق و شام منصوب کرد، و ابن عاص را فرمانده لشکری از سپاه شام قرار داد و دو نفر از فرزندان ابوسفیان را برای حکومت شام و طائف تعیین نمود (۲۴۴) .

روابط ابوبکر با انصار، و گروههای اوّل مهاجرین در عصر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و در عصر خلافت بسیار بد بود، و دروغ های ساخته شده در همراهی ابوبکر با رسول خدا صلّی الله علیه و آله در غار شباهت زیادی به اکاذیب وضع شده در زمینه، انحصار باز نمودن در خانه ابوبکر و رسول خدا صلّی الله علیه و آله بسوی مسجد دارد زیرا منزل وی در عوالی مدینه قرار داشت (۲۴۵) و در همسایگی مسجد نبود و اذن الهی به باز بودن در، فقط اختصاص به نبی اکرم و علی علیهما السّلام داشت (۲۴۶) .

۱۸ و عمر بن الحطّاب (الخطّاب) نیز این منقبت ابوبکر را در غار، آن روز که درباره سقیفه سخن می گفت، با بیان این جمله تکذیب نمود: « بیعت ابوبکر اشتباه بود خداوند مسلمانان را از شر آن نگه دارد و هر کس چنین کاری نماید به قتل رسانید (۲۴۷) » و اگر منقبت وی در غار صحّت

داشت عمر درباره وی چنین نمی گفت ، زیرا مردم با رفیق و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در غار و هجرت بیعت نموده بودند .

و عمر درباره اش گفته است وی ضئیل (پست و حقیر) بنی تیم است و این سخن (۲۴۸) بیان کننده آن است که وی شخصی گمنام می باشد ، که از هیچ منقبتی بر خوردار نبود .

۱۹ و زبیر بن عوام این مصاحبت را به واسطه بیعت نکردن با ابوبکر در سقیفه ، تکذیب نمود (۲۴۹) .

۲۰ و همچنین سلمان فارسی ، عمّار یاسر ، ابوذر ، حذیفه بن الیمان ، خالد بن سعید العاص ، سعد بن عباد و حباب بن منذر با خوداری کردنشان از بیعت با ابوبکر و خلافت وی ، و تصریح بر آنکه ابوبکر فاقد مناقب عالی می باشد (۲۵۰) این مصاحبت را تکذیب کردند یعنی ابوبکر با رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار همراه نبوده و با وی هجرت نکرد .

۲۱ ابوسفیان نیز ابوبکر را به ابوفضیل (۲۵۱) توصیف کرد و این کلمه دلالت می کند بر آن که وی فاقد هرگونه فضیلت عالی همچون همراهی و مصاحبت با نبی اکرم صلی الله علیه و آله در غار و هجرت می باشد (۲۵۲) .

ابوسفیان درباره خلافت ابوبکر می گوید : « چه شده است که امر خلافت در دست کم ارزش ترین قریش و ذلیل ترین آنان قرار گرفته (۲۵۳) » و چنانچه ابوبکر رفیق و همراه نبی مکرم صلی الله علیه و آله در غار بود ، و آیه ای از قرآن در شأن

وی نازل شده بود ، عمر و ابوسفیان چنین سخن حسّاس و خطیری درباره اش بر زبان جاری نمی کردند .

۲۲ هنگامی که ابوبکر و عمر ، فاطمه سلام الله علیها را خواستگاری کردند ، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن دو پاسخ رد داد ، و هنگامی که امام علی علیه السّلام از وی خواستگاری نمود ، رسول خدا صلی الله علیه و آله موافقت نمود ، و در حالی که به ابوبکر و عمر گوشه و کنایه می زد فرمود : تو دجّال نمی باشی (۲۵۴) .

و چنانچه ابوبکر در غار و هجرت ، مصاحب و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود ، درباره اش این جمله را نمی فرمود . آیا چنین نیست ؟

و معقول نیست که سید رسولان صلی الله علیه و آله در آن زمان سخت و حسّاس همراه شخصی به غار برود و پس از آن درباره اش چنین بگوید که او دجّال است ، و اصلاً ممکن نیست در آن هجرت مخاطره آمیز با چنین دجّالی مصاحبت و همراهی داشته باشد .

۲۳ و در زمان امام جعفر صادق علیه السّلام علماء به هجرت واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط با راهنمای خود عبدالله بن اریقظ بن بکر آگاه بودند ، و مصاحبت ابوبکر را با وی در غار و هجرت انکار می کردند .

ابن حجر می گوید : از حافظ نقل شده است که نظام و بشر بن خالد گفتند : به محمّد یعنی ابوجعفر رافضی که به شیطان طاق شهرت دارد گفتیم : آیا حیا نمی کنی

که می گوئی خداوند در قرآن این آیه را فرموده است :

ثَانِيَانِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا (۲۵۵)

می گوید : مدّت طولی خندید تا ما خجالت کشیدیم و ما تبدیل به کسانی شدیم که این سخن را گفته اند .

و می گویند نام وی محمّد بن علی بن نعمان و کنیه او أبوجعفر می باشد (۲۵۶) .

و ظاهر مطلب آن است که عالم طاق مشهور ، مصاحبت أبوبکر با رسول خدا صلی الله علیه و آله را در غار و هجرت انکار می نمود ، لذا سیاست مردان حزب قریش با متّهم کردن وی به انکار آیه غار به او پاسخ می دادند ، و در آن زمان این عادت معروف آنان بود .

و بسیاری از حکومتها دشمنان خود را به کفر محکوم می کردند ، و با تهمت های مختلف آنان را می کشتند ، در حالی که آنان از چنین تهمتهائی پاک و مبرا بودند ، همانطوری که برادران یوسف گرگ را متّهم به ریختن خون برادر خود یوسف نمودند .

و ابن حجر از آنجائی که بخوبی می دانست رسول خدا صلی الله علیه و آله مصاحب أبوبکر در غار و هجرت نبود ، از توضیح بیشتر مطلب واهمه نمود .

« توضیحی درباره زندگی محمّد بن علی بن نعمان مؤمن طاق قرن دوّم هجری » .

او محمّد بن علی بن نعمان بن ابی طریقه بجلی کوفی احوال صیرفی می باشد . کنیه او أبوجعفر بود و چون دگّانی در طاق المحامل کوفه داشت ، ملقب به مؤمن طاق شد ، او مردی ثقه و متکلمی

حاذق بود، و دارای چند کتاب می باشد.

شیخ طوسی و نجاشی و سایر بزرگان وی را توثیق کرده اند.

از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام بود و امام صادق علیه السلام وی را در علم کلام بر دیگران ترجیح می داد.

امام صادق علیه السلام فرمود: زراره و برید بن معاویه و محمد بن مسلم و احول زنده یا مرده باشند برایم محبوب ترین مردم هستند.

او از یاران با وفای امام صادق علیه السلام بود (۲۵۷) و مناظره هائی با ابوحنیفه دارد، که در آن وی را مغلوب می نمود.

تهمت های شرم آور بسیاری به مؤمن طاق و زراره بن اعین و دیگر اصحاب وارد کرده اند (۲۵۸) و مخالفان اهل بیت علیهم السلام نام وی را شیطان طاق گذاشتند.

و کتاب الإمامه، کتاب المعرفه، کتاب الرد علی المعتزله، کتاب الجمل، کتاب اثبات الوصیه، کتاب، إفعال و لاتفعل (۲۵۹) کتاب الإحتجاج فی امامه أمير المؤمنين علیه السلام، کتاب کلام وی بر علیه خوارج، کتاب مجالس مع أبي حنیفه، و کتاب الرّجعه، از تألیفات وی می باشد.

و درباره او گفته شده است که: کان عبقریاً و مناظراً لایشقّ له غبار (۲۶۰)، یعنی او دانشمند و مناظره کننده بی نظیری بود که بدون بودن هیچ ابهامی سخن می گفت، و در سال ۱۹۹ هجری به رحمت خدا متصل گردید (۲۶۱).

۲۴ و یحیی بن معین (۲۶۲) درباره روایتی که از طریق انس ابن مالک راجع به حاضر بودن ابوبکر در غار نقل شده

تشکیک کرده است .

حسن بن قاسم بن دحیم دمشقی از محمد بن سلیمان منقری نقل می کند که : یحیی بن معین به بصره آمد و احادیث ابوسلمه را می نوشت . پس گفت : ای اباسلمه می خواهم برایت مطلبی را بگویم امیدوارم در غضب نشوی .

ابوسلمه گفت : بگو !

یحیی گفت : حدیث همام بن ثابت از انس بن مالک از ابوبکر که همان حدیث غار می باشد ، کسی از اصحاب تو روایت نکرده است ، و فقط عفان و حبان آن را روایت کرده اند ، و آن را در کتاب تو نیافتم ، و فقط آن را بر روی جلد کتاب دیدم . (۲۶۳) .

ابوسلمه گفت : تو چه می گوئی ؟

یحیی گفت : آیا قسم می خوری این حدیث را از همام شنیده ای ؟

ابوسلمه گفت : می گوئی بیست هزار حدیث از من نوشته ای ، اگر در این احادیث به نظرت صادق هستم ، سزاوار نیست در حدیثی مرا تکذیب نمائی ، و اگر به نظرت دروغ می گویم ، سزاوار نیست مرا تصدیق نمائی ، و نباید مطلبی از من بنویسی تا مرا با آن بدنام کنی .

بزه دختر ابی عاصم ، سه بار طلاق داده شود ، اگر حدیث را از همان نشنیده باشم ، بخدا سوگند هرگز دیگر با تو سخن نمی گویم (۲۶۴) .

۲۵ حدیث غار را عباس بن الفضل از زرق از ثابت از انس نقل نمود یحیی بن معین درباره وی گفت : او دروغگوی خبیثی می باشد (۲۶۵) .

۲۶ علماء و توثیق شدگان و حاکمان از تابعین که در شرق

و غرب جهان پراکنده شدند ، به عدم مصاحبت و همراه نبودن أبوبکر با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله در غار و هجرت آگاه بودند ، و محمّد بن المهدي مؤسس دولت فاطميّون از جمله همین افراد بود ، و به شدّت حضور أبوبکر را در غار و هجرت وی را با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله تکذیب می نمود (۲۶۶) .

محمّد بن المهدي ، مردی از نسل رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و از علمای شرافتمندی بود که در کوفه به تحصیل علوم پرداخت ، و آنگاه از کوفه به شمال آفریقا هجرت نمود ، و در آنجا به لطف الهی موفق به تأسیس قوی ترین دولت اسلامی در آفریقا شد ، پس از آن با تسلّط بر شبه جزیره العرب و شام و مصر عظمت دولت او بیشتر گردید ، و پای تخت دولت وی قاهره بود .

« نظری گذرا به زندگی المهدي فاطمی ، در قرن سوّم و چهارم هجری ۳۲۲ ۲۵۹ »

نسب محمّد به عبدالله بن میمون بن محمّد بن اسماعیل بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام می رسد ، و این نسب مطابق با واقع است (۲۶۷) .

قسمت سوم

۱ امام علی بن ابی طالب علیه السّلام ظهور این دولت علوی را در آینده خبر داده بود . که این پیش بینی به وقوع پیوست (۲۶۸) .

و گفته شده است او أبو محمّد ، محمّد عیّدالله بن احمد بن اسماعیل الثّانی بن محمّد بن اسماعیل بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن

أبي طالب عليه السلام (٢٦٩) می باشد .

٢ و علویان عارف به انساب ، نسب او را صحیح می دانند .

٣ و صحت نسب این خاندان را شریف رضی رحمه الله که سراینده اشعار زیر است تأکید نموده :

ما مقامی علی الهوان و عندی *** مقول صارم و أنف حمی

ألبس الذل فی بلاد الأعادی *** و بمصر الخلیفه العلوی

من أبوه أبی و مولاه مولای *** اذا ضامنی البعید القصی

لف عرقی بعرقه سید الناس *** جمیعاً محمّد و علی

انّ ذلّی بذلک الجوّ عزّ و *** اوامی بذلک النّقع ری (٢٧٠)

ترجمه اشعار : من در مقامی ذلتّ بار باقی نمانده ام ، در حالی که در دست شمشیری کشیده و در سر غیرت والا دارم ، در شهر دشمنان و در مصر ، خلیفه علوی ، که پدر او پدر من و مولای او مولای من است ، هرگاه بسیار دور (٢٧١) مرا محروم نماید ، به او لباس مذلتّ را می پوشاند ، ریشه و اصل مرا به ریشه و اصل او ، دو سرور تمام مردم یعنی محمّد و علی درهم پیچیدند ، ذلتّ من در آن فضا عزّت است ، و می خواهم از آن چشمه پر آب ، خود را سیراب نمایم .

و چون پدر شریف رضی ، از وی خواست تا نوشته ای دالّ بر نادرست بودن نسب محمّد بن عبدالله بن میمون بنویسد ، شریف رضی قبول نکرد .

و ابن اثیر می گوید : در امتناع رضی از عذرخواهی و امتناع وی از نوشتن طعن در نسب آنان ، با وجود جوّ ترس حاکم ، دلیلی قوی بر صحت

نسب آنان وجود دارد . و قائلین به صحّت نسب وی اعتقاد دارند ، علمائی که در آن محل به نوشتن نسبت ناروا به فاطمین حاکم پرداختند ، صرفاً به خاطر ترس و تقیّه اقدام به نوشتن کردند ، و به انساب عالم نبوده اند ، بنابراین با قول آنان نمی توان استدلال نمود (۲۷۲) .

و در روز هفتم ذی الحجّه سال دویست و نود و شش ، بر سلجماسه کشور مغرب غلبه یافت ، و در شوال سال سیصد و هفت به آن شهر منتقل شد ، و آفریقا را که از توابع مغرب بود به زیر قلمرو خود برد ، و فرزند خویش را حرکت داد ، پس اسکندر یّه و فیوم از توابع صعید را به تملک در آورد و مدّت حکومت آنان از زمان قیام مهدی تا هنگام وفات یافتن عاضد ، دویست و هفتاد و سه سال بود ، که دویست و شش سال آن در مصر بود ، و مبلغ او در آفریقا أبو عبدالله شیعی مذهب بود ، و محمّد بن عبدالله مهدی ، در کوفه متولّد شد ، و در سال ۳۲۳ وفات یافت (۲۷۳) و سالهای حکومت وی ۲۵ سال و چند ماه می باشد ، و بعد از وی فرزندش ألقائم بأمرالله ، أبو القاسم محمّد به امر حکومت قیام نمود .

و از آنجا که وی بر مذهب تشیع بود ، بسیاری از قلم های مسموم طائفه گرا سعی در خدشه وارد کردن به نسبت و دین و اسم وی نمودند ، و از این گروه می توان ذهبی را نام برد (۲۷۴) .

و همانها چنین گفتند : « طائفه

ای ادعا می کنند وی خالق و پیامبر و او همان مهدی موعود می باشد . لکن تمام این مطالب مجرد ادعا بوده ، و هیچگونه اساس و پایه ای نداشته ، و صرفاً از کینه عمیق به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله سرچشمه می گیرد .

آنان چنین ادعاهائی را درباره پادشاهان فسق و فجور از خاندان عباسی و بنی امیه و دیگران روا داشتند، بلکه سعی در پوشاندن و مخفی نگه داشتن کفر و الحاد آنان نمودند ، لکن هر کس را که داعیه دارِ برافراشتن پرچم محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله گردید ، به یهودیت و آتش پرستی و کفر و ادعای ربوبیت متصف و متهم (۲۷۵) کردند .

و در همین راستا مختار ثقفی مبارز و ستیزه گر با بنی امیه و دعوت کننده برای حاکمیت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله گرفتار همین دروغها و افتراها گردید .رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید : افترا زنده داخل بهشت نمی شود (۲۷۶) . و محمد بن عبدالله المهدی از علماء و دانشمندانی بود که سعی در ایجاد دولت اسلامی نمود ، و بعد از تلاش و زحمت بسیار و جهاد مستمر به این هدف نائل شد ، و به این غایت دسترسی پیدا کرد ، پس حکومتی عظیم در شمال آفریقا تأسیس کرد که خیلی زود عظیم ترین دولت اسلامی در جهان به پایتختی قاهره گردید . و عظیم ترین دانشگاه اسلامی جهانی ، به نام جامع الأزهر را تأسیس نمود .

محمد بن عبدالله المهدی ، از جمله تلاشگران

برای برافراشتن پرچم محمّد و آل محمّد علیهم السّلام در زمین بود، و هیچ ادّعا نکرد، وی مهدی عجل الله تعالی فرجه می باشد، بلکه او را ملقب به این لقب نمودند.

و این خلیفه فاطمی که در کوفه متولّد شده و در آنجا تحصیل نمود، حضور ابوبکر را در غار و هجرت وی را با رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه منوره انکار نمود، و قدم در جای پای امامان نهاد، و با علمای کوفه که در رأس آنان، مؤمن طاق که از مخلص ترین شاگردان امام صادق بشمار می رفت، همراه بود، و این چنین بود که محمّد بن عبدالله المهدی که منسوب به امام صادق علیه السّلام و مؤمن طاق شاگرد آن حضرت، از منکرین شدید حضور ابوبکر در غار گردیدند، و این مطلب نشان می دهد که این انکار را از معدن علم و سلاله پیامبر صلی الله علیه و آله جعفر صادق علیه السّلام بدست آورده اند.

و تمام اراجیف و اکاذیب گفته شده در مسأله حضور داشتن ابوبکر در غار توسط انکار امام صادق علیه السّلام رسوا گردید. زیرا ممکن نیست در اینجا روایتی بتواند با قول امام صادق علیه السّلام معارضه نماید، در حالی که نعمان یعنی ابوحنیفه در بالابردن شأن و منزلت علمی امام صادق علیه السّلام چنین گفته است:

«لَوْلَا السَّنَتَانِ، لَهَلَكَ النُّعْمَانُ» (۲۷۷) یعنی اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک می شد، و مقصود او از آن دو سال، دو سالی بود

که نزد امام صادق علیه السلام درس می خواند .

و انس بن مالک می گوید : از نظر فضیلت و علم و عبادت و ورع هیچ گوشی نشنید و در ذهن بشری خطور نکرد و چشم کسی ندید کسی را که در سخن ، صادق تر از جعفر صادق باشد (۲۷۸) و تعجیبی ندارد ، مؤمن طاق که معروف به تبعیت از امام خویش است ، همان اعتقادات مولای خود امام صادق علیه السلام را داشته باشد .

و از آنجائی که علمای جور و واعظان درباری از انتشار حقیقت ماجرای غار بین مردم واهمه و هراس داشتند ، بر علیه تمام کسانی که حضور ابوبکر را در غار انکار می کردند ، جنگی تمام عیار بپا نمودند . پس به هر کس دسترسی پیدا کردند کشتند ، و بر کسانی که توان نابودیشان را نداشتند ، مثل محمد بن عبدالله المهدی ، مؤسس دولت فاطمیون و مؤمن طاق شاگرد و حواری امام صادق علیه السلام ، دروغها و افتراءات گوناگون شایع کردند . و بخاطر دروغهای بسیار زیادی که در قضیه حضور ابوبکر در غار از طرف حکومت ها روایت می شد ، و بخاطر مخفی نمودن روایات صحیح در این قضیه ، بسیاری از علمای مخلص و باتقوی خطا نموده ، و بخاطر دست نیافتن به روایات صحیح در این باب ، حضور ابوبکر را در غار تأیید کردند ، و بعد از توفیق الهی که در دست یافتن به روایات بر حق ، شامل حال ما گردید ، اکنون به خوانندگان گرامی تذکر می دهیم که وقت آن رسیده است تا در این موضوع غبار

اکاذیب را برطرف نمائیم ، و به حقیقت احادیث نبوی برسیم ، به همان نعمت الهی عظیمی که بعد از ۱۴۲۰ سال ، بدان دست یافتیم ، یعنی رسیدن به واقع و حق ، بعد از جهل فراگیر در این حادثه .

۲۷ تمام انبیاء به تنهایی و بدون داشتن همراهی از دست طاغیان فرار کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سیره و روش آنان حرکت نمود .

۱ داود پیامبر علیه السلام از گردنکش زمانه خود ، جالوت ، به کوه فرار کرد ، و در غاری مخفی شد (۲۷۹) و پس از آن داود علیه السلام جالوت را به قتل رسانید ، و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر اسلام اَبوجهل را که تا غار به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله آمد ، به قتل رسانید .

۲ مادر حضرت ابراهیم علیه السلام ، فرزند خود را از ترس نمرود که فرمان به کشتن اطفال داده بود ، تنها در غار گذاشت ، تا زمانی که جوانی نیرومند گردید ، آنگاه بسوی مردم رفت ، و آنان را به دین دعوت نمود (۲۸۰) .

۳ پیامبر خدا ، یوسف علیه السلام چند روزی در چاه تنها ماند ، تا آنکه یکی از قافله ها بر آن چاه عبور کرد و او را نجات داد (۲۸۱) .

۴ مادر موسی علیه السلام فرزند خود را در گهواره گذاشت ، و در رودخانه نیل انداخت ، پس خداوند تعالی وی را نجات داد ، و وقتی بزرگ شد مردم را به دین دعوت نمود ، و از مواعظ او

مردم هدایت یافتند ، پس فرعون برای نابودی او براه افتاد . موسی نیز تنها و بی کس در راه خدای سبحان مهاجرت نمود .

خداوند تعالی می فرماید : موسی از شهر مصر با حال ترس و نگرانی بیرون رفت گفت : بارالها مرا از شرّ این قوم ستمکار نجات ده ، و چون از مصر بیرون شد و سر به بیابان ، رو به جانب شهر مدین آورد ، با خود گفت : امید است خداوند مرا به راه مستقیم هدایت فرماید . و چون بر سر چاه آبی حوالی شهر مدین رسید ، آنجا جماعتی را دید که حشم و گوسفندانشان را سیراب می کردند، و در نزد آنان دو زن را دید که (از مخلوط شدن گوسفندان) منع می کردند ، گفت : خواستتان چیست؟ پاسخ دادند : ما (گوسفندانمان را) سیراب نمی کنیم تا چوپانها (از اینجا خارج) شوند ، و پدر ما پیرمرد مسنی است (۲۸۲) .

و چون موسی علیه السّلام به خانه شعیب علیه السّلام آمد ، شعیب گفت : من اراده آن دارم که یکی از این دو دخترم را به نکاح تو در آورم ، بر این مهر که هشت سال اجیر حجج من باشی و اگر ده سال تمام کنی آن (دو سال) به میل و اختیار تو و من در این کار رنج بر تو نخواهم نهاد ، انشاء الله مرا شخصی شایسته این خدمت خواهی یافت (۲۸۳) .

و موسی علیه السّلام بدون همراهی هارون علیه السّلام و قارون بیرون رفت و محمّد صلی الله علیه و آله نیز بدون

آنکه علی علیه السلام یا ابوبکر همراهش باشند به غار رفت ، و آنجا با راهنمای خود عبدالله ابن بکر آشنا شد .

۲۸ سلیمان بن حرب حدیث غار را که خالد بن خدش از حماد بن زید از ایوب بن نافع از ابن عمر نقل می نمود ، تضعیف می کرد (۲۸۴) .

۲۹ عایشه دختر طلحه می گفت : طلحه بن عبیدالله از ابوبکر بهتر است (۲۸۵) .

و عایشه دختر طلحه تمیمیّه ، به سبب تفضیل پدرش بر ابوبکر حضور وی را در غار تکذیب نمود ، زیرا اگر ابوبکر در غار و هجرت حاضر بود ، طلحه را بر وی برتری نمی داد . و این زن از قبیله ابوبکر و از ساکنان مدینه است ، و مسلماً قضیه غار و هجرت را شنیده است ، و معقول نیست فضائل پسر عموی خود را پنهان نماید . و مسلماً عایشه ای که ساکن مدینه در نزد پدر خود و نزد ابوبکر و دخترش عایشه و نزد باقی زنان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ، از مغیره و ابوهیره و بقیه پارس کنندگان دنبال ثروت و قدرت بر سیره نبوی آگاه تر می باشد .

۳۰ روایات دروغین حضور ابوبکر در غار و هجرت ادعا می کنند که علی بن ابی طالب علیه السلام خارج شدن پیامبر صلی الله علیه و آله را به غار به ابوبکر خبر دادند ، و ابوبکر در نزدیکی چاه میمون به انتظار پیامبر نشست (۲۸۶) . در حالی که بطلان این روایت واضح است ، زیرا :

أولاً : سند نادرستی دارد ، و

ثانیاً: ابوبکر نمی توانست برای گفتگو با علی علیه السّلام وارد خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله شود، که از سوی قریش مورد محاصره واقع شده بود. ثالثاً: آنچه از سیره علی علیه السّلام و سخنان شریف وی ملاحظه می شود آن است که، آن حضرت درباره این مطلب دروغین سخنی نفرموده، و در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از شهادت و رحلت وی، و حتی در ایام خلافت خود اعتراف به این مطلب ننمود، بلکه عکس این مطلب را در خطبه بلیغ خود در نهج البلاغه ملاحظه می کنیم که حضرت فرمود:

و الله لقد تقمّصها ابن أبي قحافة و هو يعلم محلّی منها محلّ القطب من الرّحی (۲۸۷)

یعنی: «به خدا سوگند ابوبکر فرزند ابوفحافه پیراهن خلافت را به تن نمود، در حالی که جایگاه مرا در امر خلافت که چون محور نسبت به آسیا می باشد، می دانست.»

امیرمؤمنان در ایام سقیفه، ابوبکر و عمر را به فریبکاری و توطئه چینی متهم نمود و فرمود:

إحلب حلباً لك شطره، اشدد له اليوم أمره، ليردّها عليك غداً (۲۸۸)

یعنی: «امروز به گونه ای از پستان خلافت بدوش که زیادی آن به تو برسد، و کار او را امروز چنان محکم کن که فردا به تو باز گرداند»، و عمر و ابوبکر را متهم به توطئه برای غضب قدرت نمود.

۳۱ در روایات صحیح آمده است که: ابوبکر از عبدالله بن اریقط بن بکر در خواست نمود

به همراه همسرش امّ رومان و دخترش عایشه به مدینه بیاید ، و به او دو شتر هدیه داد (۲۸۹) .

پس مکرکنندگان و فریبکاران ، اسناد و متن این روایت صحیح را به نفع آن روایت ساختگی که نمایانگر هجرت ابوبکر به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و راهنمای وی ابن بکر به مدینه بود به فریب تغییر دادند ، پس قضیه دو شتری که برای آوردن امّ رومان و عایشه بود به دروغ و فریب به نفع ابوبکر تغییر داده گفتند : ابوبکر دو شتر به عبدالله بن بکر داد ، تا پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر را به وسیله آن دو شتر به مدینه بیاورد (۲۹۰) .

و در پی این دروغ جمعیت‌های فراوانی که از جانب حکومت‌های وقت حرکت می کردند ، بر عظیم ترین ماجرای ساختگی و دروغین در تاریخ مسلمانان به حرکت در آمدند .

۳۲ قضیه حضور ابوبکر در غار بر پایه ها و ارکان زیر استوار شده است :

قائل شدند عبدالله ابن ابوبکر اسلام آورد ، و غذا و اخبار را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله می آورد ، و حضرت از منزل وی به طرف غار رفت ، در حالی که عبدالله و مادرش نمله بر کفر خود باقی ماندند ، و هجرت نمودند (۲۹۱) .

قائل شدند وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه ابوبکر به طرف غار رفت ، اسماء دختر ابوبکر با وی وداع نمود ، و بعد از آن ابوجهل او را کتک زد ، و غذای رسول خدا صلی الله علیه و

آله را آماده نمود، و به کمر بند خود بست، و به همین سبب او را صاحب دو کمر بند نامیدند، و زبیر شوهر او لباسهائی را به رسول خدا علیه السّلام در راه مدینه اهداء نمود. در حالی که اسماء با شوهر خود زبیر در حبشه بسر می برد (۲۹۲).

و قائل شدند گوسفندان اُبی بکر و چوپان وی، در غار و هجرت، بواسطه برطرف کردن اثر پای رسول خدا صلّی الله علیه و آله و خوردن شیر و گوشت آن گوسفندان شریک هستند، در حالی که اُبو بکر در آن زمان مردی فقیر و بیچاره بود (۲۹۳).

و به دورغ شایع کردند که طلحه تیمی لباسهائی را در راه مدینه به رسول خدا صلّی الله علیه و آله اهداء نمود، در حالی که طلحه تیمی در مدینه بسر می برد (۲۹۴).

و امویان قائل شدند عثمان به دیدار غار رفت، در حالی که آن زمان عثمان در مدینه بود (۲۹۵).

پی نوشتها

[۲۱۴] تفسیر کشاف زمخشری، ۲۵۹ ج ۲، تاریخ اُبی الفداء، ۲۰۸ ج ۱، ارشاد مفید، ۱۴۰ ج ۲، مغازی ذهبی، ۵۷۴، اُلبدایه و النّهایه، ۳۶۹ ج ۴، مغازی واقدی، ۱۸۹۰ ج ۲.

[۲۱۵] سوره توبه، آیه ۲۵.

[۲۱۶] شرح نهج البلاغه ابن اُبی الحدید، ۳۴۳۱ ج ۲.

[۲۱۷] شرح نهج البلاغه، ۱۰۷ ج ۳، تاریخ طبری ۳۰ ج ۵، تاریخ ابن اُثیر، ۶۳ ج ۳، قصص العرب، ۳۶۳.

[۲۱۸] سوره قلم، آیه ۵۱ و ۵۲.

[۲۱۹] تفسیر قمی ۳۸۳ ج ۲، چاپ اول، الکافی، کلینی ۵۶۶ ج ۴، بحار الأنوار ۳۹۴ ج ۳۵.

[۲۲۰] صحیح بخاری باب جوائز الوافد من الكتاب الجهاد و السیر ۱۱۸ ج ۲، مسند أحمد ۱۳۲۵، شرح نهج البلاغه ۱۱۴ ج ۳، تاریخ ابن اثیر، ۳۲۰ ج ۲.

[۲۲۱] سیره ابن هشام، ۱۲۱ ج ۲.

[۲۲۲] مصدر سابق.

[۲۲۳] سیره ابن هشام ۱۲۱ ج ۲.

[۲۲۴] به کتاب های سیره و حدیث و تفسیر درباره همین موضوع مراجعه شود.

[۲۲۵] الإصابة، ۱۹۴ ج ۷.

[۲۲۶] الإصابة، ۱۹۴ ج ۷.

[۲۲۷] تاریخ یعقوبی، ۴۰ ج ۲.

[۲۲۸] ألبدایه و النّهایه، ابن کثیر، ۲۱۹ ج ۳، چاپ دار الإحياء التراث العربی، بیروت چاپ اول ۱۴۰۸ ه ق، السیره النبویه ابن کثیر، ۲۳۶ ج ۲.

[۲۲۹] فتوح البلدان، بلاذری ۶۴ ج ۱.

[۲۳۰] مختصر تاریخ دمشق ابن عساکر، ۳۵ ج ۱۳.

[۲۳۱] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۱۵ و ۱۷۴ ج ۸.

[۲۳۲] بحار الأنوار ۹۳ ج ۱۸ سیره ابن هشام ۱۰۰ ج ۲ عیون الأثر، ۲۴۸ ج ۱، الطبقات الكبرى، ابن سعد، ۲۳۰ ج ۱ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ۷۷ ج ۱.

ترجمه اشعار: پروردگار مردم به بهترین پاداش دو رفیق را که به چادر من که امّ معبد هستم قدم

گذاشتند ، جزا بدهد ، آن دو به نیکی وارد شدند و به نیکی خارج گردیدند و مسلماً کسی که رفیق محمد صلی الله علیه و آله باشد رستگار گردید .

[۲۳۳] تاریخ ابن اثیر ، ۲۳۲ ج ۲ .

[۲۳۴] عیون الأثر ، ۳۹۲ ج ۲ ، تاریخ یعقوبی ، ۸۴ ج ۲ ، تاریخ ابن اثیر ، ۳۰۷ ج ۲ .

[۲۳۵] أسد الغابه ، ۶۵ ج ۷ ، شذرات الذهب ، شرح حال حفصه دختر عمر و به کتاب نساء النبی صلی الله علیه و آله و بناته از مؤلف همین کتاب مراجعه شود .

[۲۳۶] صحیح بخاری ، ۴۲ ج ۶ ، چاپ دار الفکر بیروت ، چاپ افست بر چاپ استامبول ، سال ۱۴۰۱ ، هجری تاریخ ابن اثیر ، ۱۹۹ ج ۳ ، الأغانی ۹۰ ج ۱۶ ، البدایه و النهایه ، ۹۶ ج ۸ ، ألتحفه اللطیفه ، سخاوی ، ۵۰۴ ج ۲ .

[۲۳۷] رحلت رسول گرامی .

[۲۳۸] بحار ۱۲۷ ج ۲۹ .

[۲۳۹] تاریخ طبری ۱۹۸ ج ۳ ، الإمامه و السیاسه ابن قتیبه ، صفحه ۸ ، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ، ۲۶۹ ج ۲ .

[۲۴۰] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۹۳ ج ۱۳ ، و آخر العثمانيه ۳۳۹ ، ألدیر ، علامه امینی ۲۱۰ ج ۷ .

[۲۴۱] اتباع بردگانی هستند که آزاد می شوند و خود را به قبیله ای منتسب می نمایند .

[۲۴۲] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۹۳ ج ۱۳ ، آخرالعثمانيه ۳۳۹ .

[۲۴۳] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ، ۹۶ ج

١٥ ، تاريخ خليفه ٧٦ تاريخ دمشق ٨٦ ج ٤١ .

[٢٤٤] به كتاب نظريات الخليفين از همين مولف جزء دوم باب ولاه مراجعه شود .

[٢٤٥] فيض القدير ، ١ ج ١٢٠ .

[٢٤٦] مسند احمد ٢٦ ج ٢ ، مجمع الزوائد هيثمي ١٢ ج ٩ .

[٢٤٧] صحيح بخارى ٢٥ ج ٨ ، سيره ابن هشام ٣٠٨ ج ٤ ، تاريخ ابن اثير ، ٣٤٧ ج ٢ ، البدايه و النهايه ٣٤٦ ج ٥ .

[٢٤٨] شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ٣١ ج ٢ .

[٢٤٩] السقيفه و فدك جوهرى ، ٤٦ ، سنن ترمذى ، ٢٩٨ ج ٢ ، تاريخ ابن الوردى ، ١٣٤ ، تاريخ يعقوبى ، ١٢٤ ج ٢ .

[٢٥٠] مصادر گذشته .

[٢٥١] يعنى پدر گوساله .

[٢٥٢] تاريخ طبرى ٤٤٩ ج ٢ .

[٢٥٣] تاريخ الخلفاء ، سيوطى ٦٦ .

[٢٥٤] مجمع الزوائد ٢٠٤ ج ٩ ، طبقات ابن سعد ١٢ ج ٨ ، الأصابه ٣٧٤ ج ١ .

[٢٥٥] سوره توبه ، آيه ٤٠

[٢٥٦] لسان الميزان ، ابن حجر ، ١٠٨ ج ٥ ، مؤسسه الأعلمى بيروت چاپ دوم .

[٢٥٧] رجال طوسى ٣٠٢ و ٣٥٩ ، ألفهرس ١٣١ ، الخلاف ، شيخ طوسى ١٨٠ ج ١ ، منتهى المطلب ، علامه حلى ١٤٣ ج ١ ،

رجال النجاشى ٣٢٥ ، وسائل الشيعه ، عاملى ٤٨٠ ج ٣٠ ، رجال الخوئى ٣٦ ج ١٧ ، بحار الأنوار ١٠ ج ٢٣ ، نهج السعاده ،

محمودى ١٢٨ ج ٨ ، سير أعلام النبلاء ٥٥٣ ج ١٠ ، ألكنى و الألقاب ٤٣٨ ج ٢

[٢٥٨] تفسير أبي حمزه ثمالی ، ٩٢ .

[٢٥٩] ألفهرس ، شيخ طوسی ، ٢٠٧ ، معالم العلماء ، ابن شهر آشوب ، ١٣٠ .

[٢٦٠] كتاب الإمام الصادق ، عبد الحلیم الجندی المصری ٢٢٠ .

[٢٦١] الذریعه ، ٣٣٦ و ٢٦١ ج ٢ ، فرق الشیعه ٧٨ ، اتقان المقال ١٢٦ ، شرح مشیخه الفقیه ١٤ ، رجال انصارى ١٧٣ ، المقالات و الفرق ٨٨ ، ٢٢٧ ، رجال ابن داود ١٨٠ ، معالم العلماء ٩٥ ، رجال حلّی ١٣٨ ، معجم الثقات ١١٣ تا ١٣٧ ، نقد الرجال ٣٢٤ ، ٣٨٥ ، ٤٠٦ ، جامع الزواه ، ١٥٨ ج ٢ ، ٢٠٨ ، ٣٧٢ ، ٤٣٨ ج ٢ ، هدايه المحدثین ١٤٣ ، ٢٤٦ ، ٢٧٥ ، ٣١٠ ، رجال کشی ١٨٥ ، المناقب ، ٢٨١ ج ٤ ، الإختصاص ٢٠٤ ج ٨ ، وسائل الشیعه ٣٣٧ ج ٢٠ ، الخصال ٣٨٧ ٥٤٨ ، روضه المتقین ٤٤٥ ج ١٤ ، ایضاح الإشتباه ٧١ ، التحریر الطاوسی ٢٣٩ ، الملل و النحل ١٨٦ ج ١ ، الوافی بالوفیات ١٠٤ ج ٤ ، الموسوعه العربیّه المسیره ١١٠٦ ، الأنساب ٣٤٦ ، معجم المؤلفین ٦٩ ج ١١ ، القاموس المحیط ٢٦٠ ج ٣ ، الأعلام ٢٧١ ج ٦ ، اللباب ٢٢٥ ج ٢ ، لسان المیزان ٣٠٠ و ٤٠٦ ج ٥ ، هدیّه العارفين ٨ ج ٢ ، خطط المقریزی ٣٤٨ و ٣٥٣ ج ٢ ، مقالات الأشعری ١٠٧ ج ١ .

[٢٦٢] از علمای قرن سوم هجری ، یا از علمای قرون اولیّه .

[٢٦٣] یعنی آن را در پشت کتاب به دروغ نوشته

است .

[۲۶۴] تهذيب الكمال المزی ۲۶ ج ۲۹ به تحقیق دکتر بشار عواد معروف ، چاپ اول ، نشر مؤسسه الرساله بیروت ، سیر اعلام النبلاء ذهبی ۳۶۲ ج ۱۰ چاپ نهم ، مؤسسه الرساله ، بیروت .

[۲۶۵] تاریخ بغداد ، ۱۳۳ ج ۱۲ .

[۲۶۶] سیر اعلام النبلاء ۱۵۱ ج ۵ مؤسسه الرساله بیروت .

[۲۶۷] تاریخ السلام ، ذهبی ، حوادث سال ۳۲۳ صفحه ۲۳ ، وفيات الأعیان ۱۱۷ ج ۳ .

[۲۶۸] شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ۴۸ ج ۷ .

[۲۶۹] ألقاب و الألقاب ، محدث قمی ۴۵۵ ج ۲ ، الأعلام زرکلی ، ۱۹۷ ج ۴ .

[۲۷۰] تاریخ ابن اثیر ۲۵ ج ۸ ، عمده الطالب ، ابن عنبه ۲۳۵ ، حقایق التاویل ، شریف رضی ، ۴۴ .

[۲۷۱] کنایه از دشمن دور از مهر و محبت و خویشاوندی .

[۲۷۲] تاریخ ابن اثیر ۲۷ ج ۸ .

[۲۷۳] عمده الطالب ، ابن عنبه ۲۳۸ ، الأعلام زرکلی ۱۹۴ ج ۷ .

[۲۷۴] به کتاب تاریخ الإسلام ، ذهبی ، حوادث سال ۳۲۲ مراجعه شود .

[۲۷۵] تاریخ الإسلام ، حوادث سال ۳۲۲ هجری ۲۳ .

[۲۷۶] به کتاب اتعاظ الحنفاء ۱۰۷ ج ۱۷ و تاریخ الخميس ۳۸۵ ج ۲ و کتاب عیدالله المهدی ، نوشته دکتر حسین ابراهیم ، و طه شرف مراجعه کنید ، روض المعطار ۵۶۱ ، سیر اعلام النبلاء ذهبی ۲۶۴ ج ۱۹ ، تاریخ ابن خلدون ۱۳۱ ج ۶ .

[۲۷۷] الخلاف شیخ طوسی ۳۳ ج ۱ ، جامع المقاصد محقق کرکی ۲۱ ج ۱ .

[۲۷۸] شرح

الأخبار ، قاضى نعمان مغربى ٢٩١ ج ٣ ، مناقب آل أبى طالب ، ابن شهر آشوب ، ٣٧٢ بحار الأنوار ٢٨ ج ٤٧ ، مستدرک سفینه البحار ، نمازى ٢٢٨ ج ٦ .

[٢٧٩] تلخيص المستدرک ٣٢ ج ٣ ، أرجح المطالب ، ٤٨١ « تلخيص المطالب » .

[٢٨٠] فرج المهموم ، ابن طاوس ٢٦ ، قصص الأنبياء ، جزائرى ١١٧ .

[٢٨١] تفسير ابن كثير ٧٦٠ ، ٧٦١ ج ٢ .

[٢٨٢] سورة قصص ، آيه ٢٣ ٢١ .

[٢٨٣] سورة قصص ، آيه ٢٧ .

[٢٨٤] سؤالات الأجرى ، أبوداود ، سليمان بن الأشعث ٣٩٩ ج ١ .

[٢٨٥] مختصر تاريخ دمشق ، ابن منظور ٣٥ ج ١٣ .

[٢٨٦] شواهد التنزيل ، حسانى ١٢٥ ج ١ ، الدر المنثور سيوطى ٤١٨ ج ٦ ، طبقات ابن سعد ٣٥٩ ج ٤ .

[٢٨٧] نهج البلاغه ، امام على عليه السلام ٣٠ ج ١ ، كفى ، كلينى ٢٧ ج ٨ ، ارشاد مفيد ٣٨٧ ج ١ .

[٢٨٨] أنساب الأشراف بلاذرى ٤٤٠ ، الإمامه و السّياسه ٢٩ ج ١ ، الصّيحاح ، الجوهرى ١٤٠ ج ١ ، لسان العرب ، ابن منظور ٤٤٠ ج ١ .

[٢٨٩] مستدرک حاكم ٤ ج ٤ ، فتح البارى ابن حجر ١٧٦ ج ٧ ، تاريخ طبرى ٤٠٠ ج ٢ ، أالمنتقى كازرونى ، بحار الأنوار ١٢٩ ج ٩ ، طبقات ابن سعد ٦٢ ج ٨ ، أالمعجم الكبير ، الطبرانى ٢٤ ج ٢٣ أسد الغابه ٥٨٣ ج ٥ ، سير أعلام النبلاء ، ذهبى ١٥٢ ج ٢ ، أالمنتخب طبرى ٩٣ .

[٢٩٠] أالمعيار

و الموازنه ، اسکافی ۷۴ ، شرح نهج البلاغه ، ابن اَبی الحدید ۲۷۴ ج ۱۳ ، وفاء الوفاء ۲۳۷۱ ج ۱ .

[۲۹۱] سوره ممتحنه ، آیه ۱۰ ، شرح نهج البلاغه ، ابن اَبی الحدید ۲۷۰ ج ۱۳ ، چاپ عیسیٰ حلبی و شرکاء ۱۹۶۰ مصر .

[۲۹۲] أَلثَّقَات ، ابن حَبَّان ۲۳ ج ۳ .

[۲۹۳] أَلْمَعْيَار و الموازنه ، أَلْإِسْكَافِي ۷۴ .

[۲۹۴] سیره ابن هشام ۱۲۱ ج ۲ .

[۲۹۵] همان مصدر .

فصل سوم

فضائل دروغین برای اصحاب اَبوبکر

صُهِيب به تاریخ هجرت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله آگاه نبود ، و از خواص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله نیز به شمار نمی رفت ، لکن سیاست مردان حزب قریش ، برای وی و اصحاب اَبوبکر در بدست گرفتن قدرت ، مناقب و فضائل دروغین بسیاری فراهم ساختند (۲۹۶) .

او یکی از رجال جبهه معارض اهل بیت بود (۲۹۷) و در قتل عمر گریه می کرد ، و او همان شخصی بود که عمر وصیت کرد بر جنازه اش نماز بخواند ، و سه روز امامت جماعت را به عهده گیرد ، تا آنکه خلیفه جدید انتخاب گردد ، و او یکی از تولد یافتگان مؤسسه فحشاء مشهور ابن جذعان تیمی بود (۲۹۸) .

و او از بیعت با امام علی علیه السَّلام در خلافت نیز امتناع می کرد (۲۹۹) و یکی از افراد حزب قریش بود که به شدت با اهل بیت دشمنی می نمود .

و از صُهِيب این روایت دروغین را نقل کرده اند : مشرکین هنگامی که اطراف رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله را گرفتند ، و به غار روی آوردند ،

و بعد بازگشتند ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

« وا صُهبیاه و لا صُهبی لی » که این سخن نشان از علاقه بسیار شدید پیامبر صلی الله علیه و آله به صُهبی دارد .

و پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را قبل از رفتن به غار دو یا سه بار به نزد صُهبی فرستاد ، و چون او را در حال نماز دید ، نمازش را قطع نکرد ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر فرمود : کار درستی کردی (۳۰۰) و از آنجا که صُهبی رومی ، مردی مخلص برای حزب قریش بود ، و در پشتیبانی افراد سقیفه سعی و کوشش بسیار می نمود ، و دشمنی سرسختی نسبت به اهل بیت علیهم السلام و انصار داشت ، سیاست مردان حزب قریش تلاش وافر در داخل کردن وی در موضوع غار ، و قرار دادن وی در زمره صاحبان مناقب عظیم نمودند .

وی از یاران نظام در روزگار ابوبکر و عمر و عثمان بود ، به همین جهت از روی ظلم و جور او را در ماجرای غار داخل نمودند .

در زمانی که راویان و داستان سرایان سعی می کردند فضائل بسیار زیاد عبدالله بن اریقط بن بکر را در هجرت سلب نمایند ، رجال حزب قریش از روی دروغ روایت کردند که :

پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر در هجرت خود به مدینه با طلحه دیدار نمودند . وی لباسهای سفید رنگی به آن دو هدیه نمود ، پس آن دو پوشیدند و به مدینه وارد شدند (۳۰۱) در حالی که طلحه

بن عبید الله با بقیه صحابه قبلا به مدینه هجرت کرده بود (۳۰۲).

فرزندان زبیر بن عوام، نیز خواستند از این فرصت به نفع خود، و پدرشان استفاده نمایند، پس از روی دروغ چنین روایت کردند: زبیر بن عوام رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر را در هجرتشان ملاقات نمود و لباس سفید به آنان پوشانید (۳۰۳) در حالی که زبیر به همراه همسر خود اسماء دختر ابوبکر در حبشه بسر می برد (۳۰۴). و این چنین، فرزندان زبیر فضائل مهم و حساسی را برای پدر و مادر خود در قضیه غار تراشیدند، و غذای رسول خدا صلی الله علیه و آله را از دست مادر خود و بسته به کمر بند وی نمودند، و نام او را زن دارای دو کمر بند نامیدند! و چیزی جز لباسهای پیامبر صلی الله علیه و آله نماند که برای آنها هم چنین گفتند: زبیر به رسول خدا صلی الله علیه و آله لباسه... سفید پوشانید (۳۰۵).

پس غذا و لباس رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن خاندان زبیر گردید. بنابراین مستحق خلافت و سلطنت در جهان اسلام گردیدند، گرچه به قیمت چندین بار سوزاندن کعبه باشد، و طلحه بن عبیدالله فراموش نمی کند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله لباس خود را پوشانیده است، تا بدین وسیله، فضیلت استحقاق رسیدن به قدرت را کسب نماید، پس همین مطلب را روایت نمود، و در راه رسیدن به خلافت مبارزه سختی کرد، لکن زبیر و طلحه

در جنگ جمل کشته شدند ، و قربانی عشق شدید رسیدن به حکومت گردیدند .

در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله راه سخت و دور از راه عمومی را طی کرد ، که تجار از آن عبور نمی کردند .

و بخاری سعی کرد فضائلی را برای عبد الرحمن بن ابی بکر که در جاهلیت ، عبدالعزی نام داشت ، ایجاد نماید ، لذا به نقل از وی چنین روایت نمود : « از آن غار کسی بجز من آگاه نیست » (۳۰۶) .

این تلاشی از ناحیه بخاری می باشد ، تا بیان کند عبدالعزی در فضیلت غار و در حمایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی که در کوه ثور حضور داشت شریک بوده است . بخاری می خواهد بگوید بعد از مردن عبدالله بن ابی بکر و ابن فهیره و ابوبکر و بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها عبدالعزی در تمامی دنیا به محل غار آگاه بود ، زیرا برای بخاری بسیار مشکل بود که از عبدالعزی بخاطر کافر بودنش ، فضیلت مشارکت در غار را سلب نماید ، لذا با یک روش هنرمندانه ای وی را در آن منقبت داخل نمود ، تا غار ثور مرکزی برای اجتماع فرزندان ابوبکر و اصحاب وی باشد ، و فضیلت و منقبتی برایشان ایجاد گردد ، در حالی که در زمان هجرت ، اغلبشان از کفار بودند .

فصل چهارم

تکفیر کسانی که حدیث غار را تکذیب می نمودند

رجال حزب قریش ، سعی در اجرای برنامه ای خطیر در نقشه ت US..... گرانه خود برای تغییر دادن سنت نبوی و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله

نمودند ، که در تکفیر و قتل مخالفین با طرحهای خود شکل می گرفت .

و در این روش معروف ، دهها هزار تن از مؤمنان به قتل رسیدند ، معاویه بن هند « ابن اَبی سفیان » ، صحابی جلیل القدر ، حجر بن عدی و اصحاب وی و عمرو بن حمق خزاعی را به کفر متهم نمود ، و به قتل رسانید .

و حجاج بن یوسف ثقفی ، تابعی جلیل القدر ، سعید بن جبیر و شصت هزار مؤمن دیگر را متهم به کفر نمود ، و به قتل رسانید (۳۰۷) .

و در راستای همین برنامه و نظریه فاسد ، فرمانی از جانب حکومت صادر گردید ، تا هر کس را که منکر مصاحبت ابوبکر در غار و هجرت باشد ، به قتل برسانند .

و در روایت آمده است که هر کس منکر مصاحبت صدیق « ابوبکر » یا معتقد به خداوندی درباره علی علیه السلام باشد ، کافر گردیده است (۳۰۸) .

و « قاری » می گوید : هر کس منکر مصاحبت ابوبکر گردد کافر شده است (۳۰۹) .

و در پی این فتوای ظالمانه ، تکفیر و قتل بسیاری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در این راه حساس و خطیر صورت تحقّق به خود گرفت . و به سبب همین فتواهای فاسد و با به راه انداختن حَمّام های خون مشهود ، حضور دروغین ابوبکر در غار را وارد روایات ذکر شده در کتابهای سیره و تاریخ نمودند .

و هر مسلمانی از طوفانهای شکست و تند بادهای اجباری که بر عالم اسلام وزیدن گرفت ، و حقائق را به صورت دروغ و دروغها

را به صورت حقیقت برای بعضی از مسلمانان جلوه داد ، بسیار متألم و محزون می گردد .

و علمای دربار و ثروت ، که چنین فتوهای ننگین و زشت را صادر می نمودند ، هرگز کسانی را که به رسول خدا صلی الله علیه و آله اهانت نموده ، و در روز شهادت ، وی را به هذیان و دیوانگی متهم کردند ، به کفر نسبت ندادند (۳۱۰) .

و این علماء هجوم آورندگان به خانه فاطمه سلام الله علیها دختر محمد صلی الله علیه و آله و مسببان قتل وی را متهم به کفر نکردند ، و این علماء قاتلان عمّار یاسر و ابوذر و عبدالله بن مسعود ، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکفیر نکردند .

و علماء و حکام جور ، ابوهیره کذاب در حدیث نبوی و تغیر دهنده سیره اصحاب و تغیر دهنده در شرح زندگی آنان را به کفر نسبت ندادند .

بنابراین ، این همه اصرار در مجبور کردن مسلمانان به تصدیق داستان ساختگی حضور ابوبکر در غار برای چیست ؟

و چون از علت و سببی که موجب صدور چنین فتوایی شده جستجو کنیم در می یابیم که ، رجال حزب قریش قضیه دروغین حضور ابوبکر در غار و هجرت را به عنوان اساسی ترین سنگ بنای خلافت ابوبکر قرار داده اند . و در صورت روشن شدن فساد این موضوع ، فساد خلافت ابوبکر ثابت می گردد ، و روشن می شود که خلافت وی غاصبانه است .

و به همین جهت حکومت های ظالم ، به کفر و قتل اصحاب و تابعینی که فریادگر دروغین بودن قضیه

حضور ابوبکر در غار و هجرت بودند ، فتوی دادند .

و صدور این قبیل فتواها در زمانها و مکانهای مختلف ادامه پیدا کرد ، و بی گناهان بسیاری بخاطر اصرار بر حقیقت و عشق به سیره واقعی به شهادت رسیدند .

و ما از این فتاوی و وقایع تأثر برانگیز بخوبی درمی یابیم تعداد اصحاب و تابعینی که معتقد به عدم حضور ابوبکر در غار و هجرت بودند چقدر زیاد می باشد .

و این اکثریت عظیم از صحابه و تابعین ، تنها در زیر ضربه های شمشیر و تاریکی زندانها تبدیل به اقلیتی اندک گردید .

فصل پنجم

نگاهی به راویان حدیث حضور ابوبکر در غار

حدیث غار از ایوب بن نافع از ابن عمر روایت شده است . احمد بن ابی جعفر قطعی خبر داد که محمد بن عدی بصری در کتاب خود خبر داد که ابو عبید الله محمد بن علی آجری خبر داد ، و گفت : از ابوداود ، سلیمان بن الأشعث شنیدم که می گفت : خالد بن خدّاش از حمّاد بن زبیر از ایوب از نافع از ابن عمر ، حدیث غار را شنیدم و سلیمان بن حرب را دیدم که این حدیث را بر وی انکار می کرد (۳۱۱) و می گفت : این حدیث از او قبول نمی شود (۳۱۲) .

عبدالله بن علی مدائنی می گوید ، شنیدم پدرم می گوید خالد بن خدّاش و محمد بن معاویه نیشابوری هر دو ضعیف می باشند (۳۱۳) .

و زکریّا بن یحیی السّاجی می گوید : در خالد بن خدّاش المهلبی ضعف وجود دارد (۳۱۴) .

و روایاتی که در تکذیب حدیث غار گفته شده است بسیار و بدنامی و رسوائی راویان حدیث دروغین

حضور أبوبکر در غار افزون گشت .

و از طرفی دیگر ، رجال حزب قریش روایات صحیح غار و هجرت را در زیر پوششی محو و نابود می کردند .

أبوبکر محمد بن الحدّاد می گوید : از أبوعبد الرّحمن نسوی شنیدم که می گفت : اگر احمد بن سعید همدانی از حدیث بکیر بن الأشج که درباره غار است برگردد ، از وی نقل حدیث می کردم (۳۱۵) .

و عبدالغنی بن سعید بن حافظ از حمزه بن محمّد الکنعانی الحافظ ذکر کرد که ، احمد بن محمّد بن الحجاج بن رشدین ، همان کسی بود که حدیث بکیر بن الأشج از نافع از ابن عمر که همان حدیث غار است (۳۱۶) بر احمد بن سعید همدانی معروف به ابن عقده داخل نمود .

و او زیدی و جارودی و از اهل کوفه می باشد (۳۱۷) .

و نسائی درباره احمد بن سعید می گوید : اگر از حدیث غار که از طریق بکیر بن الأشج نقل کرده است رجوع می کرد از وی نقل حدیث می نمودم (۳۱۸) .

و « مرّه » درباره وی می گوید : در نقل حدیث قوی نمی باشد (۳۱۹) . و در مطالبی که اختصاص به ابراهیم بن الهیثم البلوی می باشد چنین می گوید :

دارقطنی و خطیب او را توثیق کرده اند ، و ابن عدی در کتاب « الکامل » از او نام برده و می گوید : تمام احادیث او از استقامت برخوردار است ، بجز حدیث غار که مردم آن را تکذیب کرده اند ، و با آن برخورد نموده اند ، که اولین آنان بردیجی می باشد (۳۲۰)

و دو نفر از موثقین درباره حدیث غار از وی پیروی نمودند (۳۲۱) .

وی از عبد الرحمن راسبی از مالک ، خبر طولانی باطلی نقل کرد که خود متهم به جعل آن است .

و از فرات بن السائب از میمون بن مهران از ضمه بن محصن از ابوموسی ، قصه غار را نقل نمود (۳۲۲) .

و مسلم بن ابراهیم ، از عون از عمرو نقل می کند که ، از ابومصعب شنیدم که درباره پیامبر صلی الله علیه و آله در شب غار سخن می گفت ، پس حدیث غار را ذکر نمود (۳۲۳) و در آن حضور ابوبکر را در غار بیان کرد « مژه » در ادامه می گوید :
ابومصعب مکی را کسی نمی شناسد (۳۲۴) و عقیلی مجهول می باشد .

و محمد بن الولید از راویان حدیث از زبیر از پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد . ابن عدی در باره اش می گوید : حدیث
وضع می کرد .

أبو عروبه می گوید : او دروغگو و کذاب می باشد .

وی محمد بن الولید بن ابان ابوجعفر قلانسی مخرمی می باشد که ، از روح بن عباد و مکی و یزید بن هارون نقل حدیث می
کرد ، و به او « بسری » می گفتند .

و ابوحاتم می گوید : او راستگو نیست .

و دارقطنی می گوید : او ضعیف است (۳۲۵) .

و عبد الرحمن بن ابی اویس ، عبدالله بن عبدالله ، ابوبکر مدنی را که برادر اسماعیل است ، ابن معین و دیگران توثیق کرده اند
. اما از دی درباره اش چنین گفته است : حدیث وضع

می کرد . ذهبی می گوید : و این لغزشی زشت از او « یعنی ازدی » می باشد .

و دارقطنی می گوید : او خبر باطل طویلی نقل کرده است و خود متهم به وضع آن می باشد .

و از فرات بن السائب از میمون از مهران از ضبّه بن محصن از ابوموسی قصّه غار را نقل نمود ، و این حدیث شبیه به احادیث ساختگی طریقیان است .

بنابراین علامه ازدی ، به دروغ عبدالحمید بن ابی اویس ، در روایت غار دست یافته بود . به همین جهت ذهبی بخاطر این رسوائی خطیر درباره حزب قریش و اسرار و رموز آن حزب ، در غضب شد و پوشاندن اکاذیب و مخفی ماندن حقایق را خواستار گردید .

و ذهبی در نوشته های خود معروف به همین شیوه بوده است ، و او در قریشی و اموی بودن حتی از قریشیان و امویان نیز بالاتر بود .

فصل ششم

ساختن قصّه دروغین حضور ابوبکر و ... در غار

همانگونه که تجاوز فریادگر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله که منجر به قتل وی گردید (۳۲۶) سبک شمردن سیره و سنت رسول صلی الله علیه و آله سبب گردید تا قضیه اعتداء و تجاوز بر هجرت شریف وی و تغییر مبداء سال هجری از ماه هجرت ، ربیع الأوّل به ماه محرم آسان گردد .

پس حکومت زمینی ، روایات دروغینی بوجود آورد ، آنگاه فریبکاری های مشهودی در ملحق نمودن ابوبکر به قضیه غار و هجرت و ملحق کردن گردانندگان حکومت مثل عثمان بن عفان به آن ، آشکار و ظاهر گردید .

و از جمله این مخالفت های با حقیقت ملحق کردن افراد خانواده ابوبکر

و خویشاوندان و اصحاب وی در این ماجرا می باشد .

پس داستان سرایان شروع به نقل خدمات عایشه و أسماء و عبدالله بن اُبی بکر در هجرت نمودند . و از مشارکت طلحه بن عبدالله و صُهب رومی و خادم اُبوبکر و گله گوسفندان وی در یاری رساندن به هجرت سخن گفتند (۳۲۷) .

لکن تجاوز و اعتدای عمر بن الحطّاب « الخطّاب » بر هجرت نبوی با این وضع آشکار و بی پرده ، بی احترامی رجال حزب قریش را به هجرت ، و وقایع آن و رغبت آنان را در خاموش کردن درخشش و تحریف معجزات ، و فرونشاندن برق هجرت را با ساختن قضایای دروغین ، که اصلاً در غار وجود نداشت ، و در حضور اُبوبکر و عنکبوت و کبوتر در غار نمایان می شد ، بخوبی بیان نمود . در حالی که غار ثور اُبدأً شاهد حضور اُبوبکر و کبوتر و عنکبوت نبود ، و غار ثور بسیار کوچک است و تحمّل حضور این همه موجودات را در کنار رسول خدا صلّی الله علیه و آله ندارد .

این غار ، همانند غار حرا می باشد که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در آن به عبادت می پرداخت ، و مساحت آن فقط دو متر مربع می باشد ، و این مطلب تمام اکاذیب بنی امیه و دیگران را که در این زمینه برای مصالح سیاسی ساخته بودند ، رسوا می نماید .

و چون عمر ، ماه هجرت پیامبر صلّی الله علیه و آله را تغییر داد ، و آن را سبک شمرد ، تغییرات متعدّدی در زمان وقوع بسیاری

از روایات که از سیره نبوی شریف و سیره مسلمانان سخن می گفت بوجود آمد .

و همین تجاوز پرهیاهو و مشهود بر هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله اعمال هدفدار دیگری را آسان نمود ، که منجر به تغییر حوادث هجرت گردید .

و قضیه عنکبوت را از روایت داود پیامبر صلی الله علیه و آله بدست آوردند ، زیرا موقعی که جالوت در طلب او حرکت می کرد عنکبوت بر غار محلّ اختفای او تار تنید (۳۲۸) .

و أميرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید : خانه های خود را از تار عنکبوت پاک کنید ، زیرا وجود آن در خانه ها موجب فقر می گردد (۳۲۹) .

و همانطوری که معلوم است از تار عنکبوتی که مانع از دیدار ، در یک غار کوچک نمی شود چه نفعی بدست می آید . در حالی که نور از دو روزنه ، در غار ثور وارد می شد ، و به آسانی غار را دائماً روشن می کرد .

و هرکس این غار شریف را از نزدیک زیارت نماید به سادگی و بدون هیچ سختی و بدون نیاز به تار عنکبوت و لانه کبوتر ، مطلب فوق را در می یابد .

و روایات « راویان » قضیه عنکبوت در غار و حضور ابوبکر و کبوتر در آن ، از طرف داستان سرایان مساجدی که آنان را حکومت برای گفتن این گونه دروغها برای مسلمانان معین کرده بود بوجود آمد .

و قضیه کبوتر وحشی و تخم گذاشتن در غار نیز فایده ای ندارد ، زیرا مشرکین قریش که در کنار دهانه غار ایستاده بودند ، در همان وقتی

که کبوتر را در غار می دیدند می توانستند به داخل غار نگاه کنند ، و ساکن غار را مشاهده نمایند . پس کبوتر اصلا مانع رؤیت آنان نمی شد . اما اگر غار دهها متر عمق داشت ممکن بود بگوئیم احتمالا بازگشت آنان بخاطر دیدن کبوتر در مدخل غار بوده ، و به همین جهت وارد غار نشدند .

و چون غاری که از دو متر مربع تجاوز نمی کند ، بسیار کوچک است ، هیچ احتیاجی به عنکبوت و کبوتر در ایجاد مانع از رؤیت وجود ندارد .

و این داستان سرایان قضیه حضور ابوبکر و عنکبوت و کبوتر را در غار بوجود آوردند و آن قصه را به عظمت یاد کردند، تا فضیلت و منقبت دروغینی برای ابوبکر در غار بوجود آوردند ، که بتواند با منقبت علی بن ابی طالب علیه السلام که در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید مقابله نماید . زیرا هجوم آوردن گردنکشان قریش بر خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و احاطه بر بستر وی و آشکار شدن خوابیدن علی علیه السلام بجای او و نازل شدن آیه قرآن در شأن آن حضرت ، حکومت را بر آن داشت ، تا فضیلتی (۳۳۰) برای خلیفه بوجود آورند ، که با آن منقبت برابری نماید .

و در همین راستا دولت ، موضوع حضور ابوبکر در غار ثور و هجوم مشرکین بر وی را به دروغ بوجود آورد .

و اینجا دو احتمال در مورد رسیدن مشرکان به غار ثور وجود دارد : احتمال اول آن است که آنان هرگز به غار ثور نرسیدند ، و آنچه

در این باره گفته شده از ساخته های سیاست می باشد ، و این احتمال ضرورتاً آیه غار را انکار نمی نماید « در روزی که به مصاحب و همراه خود فرمود : لا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا » یعنی محزون مباش زیرا خداوند با ماست .

بلکه می شود رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را به مصاحب خود عبدالله بن اریقظ بن بکر بدون آنکه هجوم قریش بر غار تحقق یابد فرموده باشد ، زیرا در هر لحظه ای از لحظات روزهایی که در غار بسر می بردند ، و روزهایی که در حال هجرت مبارک بودند ، توقع هجوم گردنکشان قریش را بر خود داشتند .

و طبیعی است پیامبر صلی الله علیه و آله برای آرام کردن وی و نازل نمودن تسکین بر قلب او بفرماید « لا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا » یعنی اندوهگین مباش زیرا خدا با ماست .

و رسیدن مشرکین قریش به غار کوه ثور ، که پنج کیلومتر از خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله دور می باشد ، با دنبال کردن اثر پای مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله ، سخت و دور از انتظار به نظر می رسد . سید رسولان صلی الله علیه و آله قبل از رسیدن به کوه ثور ، از کوه های متعددی عبور نمود ، و صخره های صاف کوهها اثر هیچ پائی را بر خود ظاهر نمی کند ، پس چگونه توانستند در پی حضرت حرکت نمایند ؟ بعلاوه خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله بخوبی قضیه آمدن مشرکان را به دنبال خود می

دانستند ، پس چرا اثر پای خود را برایشان باقی گذارد ، تا به دنبال او بیایند ؟

و پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه ابن اریقظ بن بکر همانطوری که سابقاً از مکه به کوه ثور کوچ کرده بود ، از مکه به طرف مدینه در کوههائی حرکت نمود که هیچ اثری را برای جستجو کنندگان بجای نمی گذاشت و مردم قدرت بعضی از مردان را در دنبال کردن جای پاهای دیگران بخوبی می دانستند ، پس چگونه سید عارفان ، محمد صلی الله علیه و آله بر این امر واقف نباشد ؟

و به دنبال این دو احتمال در می یابیم که برای ابوبکر و عنکبوت و کبوتر بهره ای در قضیه غار وجود ندارد .

و می گویند ریسمان دروغ کوتاه است ، و خداوند سبحان دروغگو را رسوا می نماید ، لذا داستان سرایان و راویان دولتی روایت کردند ، عامر بن فهیره ، در دامنه کوه منتظر می ماند ، و برای محو آثار پای رسول خدا صلی الله علیه و آله در کوه ثور صبح و شب گوسفندان ابوبکر را حرکت می داد ، و به چراگاه می برد (۳۳۱) .

بنابراین چگونه گردنکشان قریش در پی اثر پای رسول خدا صلی الله علیه و آله به غار ثور رسیدند ؟

احتمال دوم آن است که کفار به غار رسیدند ، و در جستجوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به داخل آن نگاه کردند ، لکن خداوند تعالی چشم آنان را کور نمود ، همچنانکه بر در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را از دیدن

باز داشته بود، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خانه خود خارج شد و مشرکان اطراف خانه را گرفته بودند (۳۳۲) و حضرت را نمی دیدند، پس خاک بر سر آنان ریخت، اینجا نیز آنان را از دیدن باز داشت.

و در هنگام رسیدن کفار به غار، رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه رفیق خود ابن بکر بسر می برد، و باریتعالی کافران را از دیدن بازداشت، پس آن دو را ندیده و از راهی که آمده بودند به مکه بازگشتند، و این احتمال بخاطر روایات صحیحی که دارد بنظر بهتر می آید.

فصل هفتم

دروغ هجرت پیامبر از خانه ابوبکر به غار در روز

چون رجال حزب قریش به اهمیت قضیه غار در مسأله خلافت پی بردند، توجّه خاصی بدان نموده، و برای آن هر روایتی را که می خواستند وضع کردند. و از جمله روایاتی که در این راه ساخته شد، قضیه آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله در روز هجرت به خانه ابوبکر، و خارج شدن آن دو با یکدیگر و رفتن بسوی غار می باشد، مانند این روایت که عروه از عایشه نقل می کند: در روز هجرت، رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتی به خانه ما آمد که معمول نبود در چنین وقتی بیاید، و چون ابوبکر حضرت را دید گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در این ساعت نیامده است مگر برای امر مهمی که حادث شده است. عایشه ادامه می دهد که: چون داخل شد، ابوبکر از جای خود

عقب رفت ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست ، و نزد ابوبکر جز من و خواهرم اسماء ، دختر ابوبکر هیچ کس حاضر نبود .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : کسانی را که در خانه هستند خارج کن ، ابوبکر گفت : ای رسول خدا ، آن دو دختران من هستند چه شده ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : خداوند برای خارج شدن و هجرت به من اذن داد .

ابوبکر گفت : ای رسول خدا ، به همراه شما بیایم و مصاحب شما شوم .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : مصاحب شو .

عایشه می گوید : به خدا سوگند تا آن روز هرگز احساس نکرده بودم کسی از روی شادی گریه کند ، تا آنکه در آن روز دیدم ابوبکر گریه می کند (۳۳۳) .

لکن بطلان این روایت بخاطر أدله فراوانی واضح است .

۱ همه امت ، اجتماع و اتفاق نظر دارند که ، رسول خدا صلی الله علیه و آله شبانه و تنها و بدون هیچ همراهی از خانه خود بسوی غار رفت (۳۳۴) .

در حالی که این روایت دروغین علیرغم مخالفت با تمام حقائق معروف درباره هجرت ، تصریح دارد بر اینکه ، آن حضرت در روز و از خانه ابوبکر و از مقابل گروه قریش خارج شده است .

۲ این روایت ساختگی تصریح می کند بر آنکه در هنگام آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه ابوبکر ، اسماء دختر ابوبکر نیز در خانه بوده است ، لکن حقیقت تصریح می کند که اسماء دختر ابوبکر

، به همراه شوهرش زبیر ، در حبشه بسر می برد (۳۳۵) و أسماء قبلا به سبب ازدواج با زبیر از خانه ابوبکر بیرون رفته بود .

۳ خانه ابوبکر ، همواره ابوبکر و دو پسرش عبدالله و عبد الرحمن و عایشه و مادرشان امّ رومان را در خود داشت و عبد الرحمن ، عبدالعزّی نامیده می شد ، که خود کافری لجوج و محارب با اسلام شمرده می شد (۳۳۶) پس چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه عبدالعزّی که یکی از دنبال کننده گان وی بود پناه می آورد ؟

۴ روایات ساختگی و بی اساس رجال حزب قریش تصریح می کنند که قریش برای قتل و اسارت پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر جایزه ای قرار دادند ، و گردنکشان مکه در جستجوی پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر به خانه ابوبکر آمدند .

حال اگر این مطلب حقیقت داشت ، چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز روشن برای فرار از مشرکین قریش که در جستجوی وی بودند ، به این خانه پناه آورده باشد ؟

و ابوجعفر اسکافی انکار کرد که ، قریش صد شتر برای قتل ابوبکر قرار داده است (۳۳۷) .

۵ نمله دختر عبدالعزّی ، همسر ابوبکر و مادر عبدالله ابن ابی بکر زنی کافر و پسرش نیز کافر بود ، و ابوبکر بعد از هجرت به مدینه و بعد از نزول آیه « وَلَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكَوَافِرِ » (۳۳۸) یعنی « و هرگز به حفاظت کافران متوسّل نشوید » او را طلاق داد .

و پدر وی ابوقحانه ، و

فرزندش عبدالعزّی « عبد الرَّحمن » و خواهرش امّ فروه در خانه ابوبکر سکونت داشتند و از کافران بودند (۳۳۹) پس چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه ابوبکر خارج شد در حالی که همین کافران به دنبال آن حضرت می گشتند و با او جنگ داشتند .

۶ کسی که در این روایت دقت نماید ، بخوبی در آن چیزی می یابد که با اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ نزدیکی و سازشی ندارد .

پی نوشتها

[۲۹۶] طرائف المقال ، بروجردی ۱۳۹ ج ۲ .

[۲۹۷] به بحار الأنوار ۹۶ ۱۱۱ ج ۲۸ مراجعه شود ، السقیفه ، سلیم ابن قیس ۱۶۸ .

[۲۹۸] مجمع الزوائد ، ابن حجر ۱۲ ج ۱۰ ، أسد الغابه ۳۳ ج ۳ ، نقد الرجال ، تفرشی ۴۲۵ ج ۲ ، المعجم الكبير ، طبرانی ۲۸ ، شرح نهج البلاغه ، ابن أبی الحدید ۵۰ ج ۹ ، تاریخ خلیفه ۱۱۰ .

[۲۹۹] تاریخ طبری ۴۸۴ ج ۳ ، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۵۰ ج ۹ ، المعجم الكبير ، طبرانی ۲۸ ج ۸ ، مجمع الزوائد ابن حجر ۱۲ ج ۱۰ ، تاریخ خلیفه ۱۱۰ ، نقد الرجال ، تفرشی ۴۱۷ ج ۲ ، تهذیب الكمال مزّی ۳۱۷ ج ۲۱ .

[۳۰۰] مختصر تاریخ دمشق ۲۲۷ ج ۲۴ ، المعجم الكبير ، طبرانی ۳۸ ج ۸ .

[۳۰۱] طبقات ابن سعد ۱۷۳ ج ۳ .

[۳۰۲] سیره ابن هشام ۱۲۱ ج ۲ .

[۳۰۳] عیون الأثر ۲۴۴ ج ۱ .

[۳۰۴] الثقات ، ابن حبان ۲۳ ج ۳ .

[۳۰۵]

عيون الأثر ٢٤٤ ج ١ .

[٣٠٦] ألتاريخ الكبير ، بخارى ٢٤٢ ج ٥ .

[٣٠٧] الأيضاح ، ٩١ ، العلل ، احمد بن حنبل ، ٤٢٨ ، تهذيب الكمال ، مزى ٣٦٥ ج ١ .

[٣٠٨] فيض القدير ، مناوى ١١٩ ج ١ ، حاشيه ردّ المختار ، ابن عابدين ٤٢٣ ج ٤ ، حواشى الشروانى ٨٩ ج ٩ ، اعانه الطالبين ١٥٥ ج ٤ .

[٣٠٩] تحفه الأحوذى ، مبار كفورى ١٠٦ ج ١٠ .

[٣١٠] صحيح بخارى ، باب جوائز الوافد ، از كتاب الجهاد و السير ١١٨ ج ٢ ، مسند أحمد ١١٨١ ، ٣٢٥ ج ١ ، شرح نهج البلاغه ١١٤ ج ٢ ، ألكامل فى التارىخ ٣٢٠ ج ٢ .

[٣١١] تاريخ بغداد ٣٠٢ ج ٨ .

[٣١٢] تاريخ بغداد ٣٠٣ ج ٨ .

[٣١٣] تاريخ بغداد ٣٠٣ ج ٨ .

[٣١٤] تاريخ بغداد ٣٠٣ ج ٨ .

[٣١٥] تهذيب الكمال مزى ٣١٤ ج ١ .

[٣١٦] تهذيب الكمال ٣١٤ ج ١ ، تهذيب التّهذيب ، ابن حجر ٢٧ ج ١ ، لسان الميزان ، ابن حجر ٢٥٧ ج ١ ، تاريخ مدينه دمشق ٢٣٥ ج ٥ .

[٣١٧] من لايحضره الفقيه ، شيخ صدوق ٩١ ج ٣ .

[٣١٨] سير أعلام النبلاء ٢٣٢ ج ١٢ ، ألميزان الإعتدال ١٠٠ ج ١ .

[٣١٩] سير أعلام النبلاء ٢٣٢ ج ١٢ ، ميزان الإعتدال ١٠٠ ج ١ ، تهذيب التّهذيب ٣١ ج ١ .

[٣٢٠] ميزان الإعتدال ، ذهبى ٧٣ ج ١ ، چاپ أول ، دار المعرفه بيروت ، سير أعلام النبلاء ٤١٢ ج ١٣ .

[٣٢١] لسان الميزان ، ابن حجر ١٢٣ ج ١ .

[٣٢٢] ميزان الإعتدال ، ذهبى ٥٤٥

[۳۲۳] لسان المیزان ، ابن حجر ۳۸۸ ج ۴ .

[۳۲۴] میزان الاعتدال ، ذهبی ۳۰۸ ج ۳ .

[۳۲۵] میزان الاعتدال ، ذهبی ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ج ۴ .

[۳۲۶] به کتاب هل اغتیل النبی صلی الله علیه و آله ، از همین مؤلف مراجعه شود .

[۳۲۷] تاریخ طبری ۱۰۵ ج ۲ ، ألبدایه و النهایه ۲۰۹ ج ۳ ، طبقات ، ابن سعد ۱۷۳ ج ۳ .

[۳۲۸] تفسیر قرطبی ۳۴۶ ج ۱۳ .

[۳۲۹] تفسیر قرطبی ۳۴۶ ج ۱۳ .

[۳۳۰] أمالی طوسی ۸۲ ج ۲ ، تاریخ یعقوبی ۳۹ ج ۲ .

[۳۳۱] معیون الأثر ، سید الناس ۲۴۰ ج ۱ .

[۳۳۲] امالی ، طوسی ۸۲ ج ۲ ، تاریخ یعقوبی ۳۹ ج ۲ .

[۳۳۳] سیره ابن هشام ۱۲۹ ج ۲ .

[۳۳۴] مسند أحمد ۳۳۱ ج ۱ ، مستدرک ۱۳۳ ج ۳ ، فتح الباری ۸ ج ۷ ، سنن الکبری ، نسائی ۱۱۳ ج ۵ ، المعجم الکبیر ،

طبرانی ۷۷ ج ۱۲ ، شواهد التنزیل ، حسانانی ۱۳۵ ج ۱ ، تاریخ دمشق ۹۸ ج ۴۲ .

[۳۳۵] ألقات ، ابن حبان ۲۳ ج ۳ .

[۳۳۶] تاریخ ابن عساکر ، ۲۸۰ ج ۱۳ .

[۳۳۷] شرح نهج البلاغه ، ۲۶۸ ج ۱۳ .

[۳۳۸] سوره ممتحنه ، آیه ۱۰ ، شرح نهج البلاغه ، ابن أبی الحدید ، ۲۷۰ ج ۳ ، چاپ عیسی حلبی و شرکاء ۱۹۶۰ مصر .

[۳۳۹] شرح نهج البلاغه ، ابن أبی الحدید ۲۷۰ ج ۱۳ .

فصل هشتم

آیات قرآنی فراوانی در گفتگو با

پیامبران و پدران و مادران آنان وجود دارد که در آنها از کلمه « حزن » استفاده شده است .

خداوند سبحان از لوط پیامبر علیه السلام خواست تا از خانه و شهر خود بعد از هفت روز خارج شود ، و کسی بجز همسر وی به پشت سر نگاه نکند ، در آیه چنین آمده است :

وَقَالُوا لَا تَحْزَنْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ (۳۴۰)

فرشتگان گفتند نترس و محزون نباش ما تو و خاندانت را بجز همسرت نجات می دهیم .

و یعقوب پیامبر علیه السلام بر فرزند خود یوسف علیه السلام از کشته شدن ترسید ، و قرآن درباره این موضوع می فرماید :

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ (۳۴۱)

یعقوب گفت : من از آنکه او را ببرید ترسان و محزون هستم و حزن و اندوه او استمرار یافت .

وَ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ (۳۴۲)

از شدت حزن دو چشم او کور گردید .

و یعقوب ، حالت خود را با این جمله توصیف نمود .

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ (۳۴۳)

یعقوب گفت : من غم و اندوه خود را به خدا می گویم .

و در هنگامی که حمله فرعونى برای کشتن اطفال شدت گرفت ، خداوند به مادر موسی علیه السلام چنین خطاب فرمود :

فَإِذَا خِفتَ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي (۳۴۴)

و چون بر او ترسان شدی او را بدریا بیفکن و دیگر بر او مترس و محزون نباش .

فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ (۳۴۵)

پس ما تو را به مادرت بر گرداندیم تا چشم مادرت روشن گشته و محزون نباشد .

فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا

وَلَا تَحْزَنْ (۳۴۶)

پس ما او را به مادرش باز گرداندیم تا چشم مادرش روشن شود و محزون نگردد .

و مادر موسی واقعاً بر فرزند دل‌بند خود ترسید ، و با تمام صورتهای ممکن برای حفظ او از سلطه فرعون سعی نمود ، و بخاطر او محزون گردید .

و خداوند تعالی در خطاب به مؤمنین چنین فرمود :

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۳۴۷)

و شما مسلمانان هرگز سست نشوید و محزون نگردید زیرا شما بالاترین مردم هستید ...

و درباره مریم سلام الله علیها چنین آمده است :

فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (۳۴۸)

پس مریم را از زیر او ندا داد که محزون نباش که پروردگارت در زیرت نهی قرار داد .

و مریم واقعاً ترسان و بیم ناک بود .

پس خداوند باری تعالی او را آرامش داد .

و خداوند سبحان به رسول خویش خطاب نمود :

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (۳۴۹)

ای رسول بر آنان محزون نباش و از مکر آنان دلتنگ مباش .

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (۳۵۰)

ای رسول بر آنان محزون مشو و از مکر آنان دلتنگ مشو .

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ (۳۵۱)

ای رسول از کسانی که در کفر می شتابند محزون نباش .

وَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۵۲)

گفتار آنان تو را محزون نکنید زیرا عزت تماماً از آن خداست و او شنوا و داناست .

و خداوند سبحان در توصیف مؤمنین چنین می فرماید :

و لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ (۳۵۳)

ترس بزرگ قیامت آنان را محزون نمی کند و ملائکه

به پیشواز آنها می شتابند .

تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ (۳۵۴)

آنان باز می گردند در حالی که چشم هایشان لبریز از اشک است که چرا نمی توانند خرج سفر را بدهند .

و در ماجرای غار خداوند تعالی چنین فرمود :

إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۳۵۵)

بدانید که اگر در راه دین خدا برای جهاد بیرون نشوید خدا شما را بعدنای دردناک معذب خواهد کرد و قومی دیگر برای جهاد به جای شما بر می گمارد و شما بخدا زیانی نرسانده اید و خدا بر هر چیز تواناست . اگر شما او را یاری نکنید البته هنگامیکه کافران پیغمبر را از مکه بیرون کردند خدا یاریش کرد آنگاه که یکی از آن دو تن که در غار بودند یعنی رسول خدا به رفیق و همسفر خود گفت مترس که خدا با ماست آن زمان خدا و قار و آرامش خاطر بر او فرستاد .

و در جاهای مختلف قرآن کلمه « حزن و لا-تحزن » آمده است ، و مقصود از آن « لا-تحف » یعنی نترس و « لاتذهل » یعنی فراموش نکن و نگران نباش و لا باس عليك یعنی بر تو باکی نیست « و أبطر بالسُّرور » یعنی به شادی

و مسرت بشارت داده شده ای می باشد (۳۵۶).

و در خبر آمده است که چون ابراهیم علیه السّلام کعبه را بنا نمود، جبرئیل مناسک و حدود حرم را که در عهد آدم علیه السّلام موجود بود به وی یاد داد، پس با نشانه هائی آن حدود مشخص گردید، تا آنکه «قصی» آنها را تجدید نمود، پس از آن بعضی از آن حدود فرو ریخت و رسول خدا صلی الله علیه و آله بخاطر آنها نگران شد.

پس جبرئیل علیه السّلام نزد وی آمد و گفت: محزون نباش حدود ویران شده را از نو بنا خواهند کرد. سپس جبرئیل نزد آنان (اهل مکه) رفت و در میانشان صدا زد: آیا از خداوند تعالی حیا نمی کنید؟

او شما را به سبب پیامبر صلی الله علیه و آله و حرم خود گرامی داشت، و شما حدود حرم خدا را ویران نمودید، پس به همین زودی ذلیل و خوار خواهید شد.

آنان نیز با شنیدن این ندا ترسیدند و آن حدود را تجدید بنا نمودند. پس جبرئیل علیه السّلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، و خبر تجدید بنا را به ایشان رسانید، و خبر داد که آن نشانه ها قرار داده نشدند، مگر آنکه ملائکه همراهشان بودند، و در تعیین محل آنها هیچ خطائی ننمودند. و چون سال فتح مکه فرارسید، تیم بن اسد خزاعی آنها را تجدید بنا نمود (۳۵۷).

و چون حسن و حسین علیهما السّلام خارج شدند، رسول خدا صلی

الله علیه و آله عرض کرد: خدای من و مولای من این دو، فرزندان من هستند از قحطی و گرسنگی خارج شدند، خداوندا، تو وکیل من بر آنان هستی. پس جبرئیل نازل شد و گفت: خداوند به تو سلام می‌رساند، و می‌فرماید برای آنها محزون و غمناک نباش (۳۵۸).

بنابراین خداوند تعالی پیامبران خود را با عبارت «لاتحزن» مورد خطاب قرار داده است و چنین عبارتی برای کوچک کردن و تحقیر نیست، بلکه برای احترام و بزرگداشت می‌باشد.

و به اجماع تمام مسلمانان عبدالله بن اریقظ بن بکر راهنمای پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و این عبارت «لاتحزن» در حق او بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله جاری شد، تا وی را آرام نماید، زیرا ابن اریقظ می‌دید قریش برای به دام انداختن خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله به شدت برانگیخته شده، و تمام قوای بشری و امکانات مالی خود را برای این منظور بکار گرفته اند.

باب هفتم: کیفیت ورود پیامبر به مدینه

فصل اول

برگزاری اولین نماز جمعه

بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به نواحی مدینه رسید، با اولین جمعه مصادف شد، و مطابق مراسم عبادی مسلمانان نماز جمعه را به جماعت در مسجد جمعه اقامه نمود، به این صورت که حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله به سمت شهر مدینه در روز جمعه صورت گرفت، و در میان درّه ای که متعلق به بنی سالم بن عوف بود، وقت نماز جمعه فرارسید.

امروزه در محلّ نماز پیامبر

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَسْجِدِي سَاخْتَهْ اَنْد ، وَ اَيْنِ نَمَازِ جَمْعَهْ اَوَّلَيْنِ نَمَازِ جَمْعَهْ اَي بُوْد كِه رَسُوْلُ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَر تَارِيخِ اِسْلَامِ بَرِيَا نَمُوْد .

حَضْرَتِ دَر اَيْنِ خُطْبَهْ چِنِيْنَ فَرْمُوْد : سَتَايِشِ مَخْصُوْصِ خُدَاوَنْدِ اَسْت ، اَوْ رَا مِي سَتَايِمِ وَ اَز اَوْ كَمَكِ مِي گِيْرِمِ وَ طَلَبِ اَمْرَزِشِ مِي نَمَايِمِ ، وَ بَه اَوْ اِيْمَانِ مِي اَوْرَمِ وَ كَفْرِ نَمِي وَرَزَمِ ، وَ بَا كَسِي كِه بَه خُدَا كَاْفِرِ اَسْت عِدَاوَتِ وَ دَشْمَنِي مِي نَمَايِمِ ، وَ شَهَادَتِ مِي دَهْمِ هِيْچِ مَعْبُوْدِي بَجَزِ خُدَاوَنْدِ يِگَانَهْ وَجُوْدِ نَدَارْدِ ، يِگَانَهْ اَسْت وَ هِيْچِ شَرِيْكَي نَدَارْدِ ، وَ شَهَادَتِ مِي دَهْمِ كِه مَحْمَدُ بَنْدَهْ وَ فَرَسْتَادَهْ اَوْسْت . اَوْ رَا بَرِ فِتْرَتِيْ اَزِ رَسُوْلَانِ وَ كَمْبُوْدِيْ اَزِ جِهْتِ عِلْمِ وَ گَمْرَاهِيْ اَزِ جَانِبِ مَرْدَمِ ، وَ اِنْقِطَاعِيْ اَزِ زَمَانِ وَ نَزْدِيْكَ شَدْنِ اَزِ جِهْتِ سَاعَتِ قِيَامَتِ وَ نَزْدِيْكَ شَدْنِ اَجَلِ ، بَه هِدَايَتِ وَ نُوْرِ وَ مَوْعِظَهْ فَرَسْتَادِ .

هَر كَسِ خُدَا وَ رَسُوْلِ اَوْ رَا اِطَاعَتِ نَمَايِدِ رِشْدِ يَافْتَهْ ، وَ هَر كَسِ اَنْ دُو رَا مَعْصِيَّتِ نَمَايِدِ بَه اِغْوَا وَ اِفْرَاطِ وَ گَمْرَاهِيْ وَ ضَلَالَتِ دُوْرِيْ گَرَفْتَارِ گَرْدِيْدِ .

شَمَا رَا بَه تَقْوَايِ خُدَا سَفَارَشِ مِي كَنِمِ ، زِيْرَا بَهْتَرِيْنَ سَفَارَشِيْ كِه يِكَ مَسْلِمَانِ بَه مَسْلِمَانِ دِيْگَرِ مِي نَمَايِدِ اَنْ اَسْت كِه بَرِ كَارِ اَخْرَتِ ، وَ يِ رَا تَرْغِيْبِ وَ بَه تَقْوَايِ خُدَا اَمْرِ نَمَايِدِ ، پَسِ بَرِ حَذْرِ بَاشِيْدِ اَزِ چِيْزِيْ كِه خُدَاوَنْدِ اَزِ اَنْ بَرِ حَذْرَتَانِ دَاشْتَهْ ، يَعْنِيْ اَزِ نَفْسِ خُدَا بَرِ حَذْرِ بَاشِيْدِ ، وَ نَصِيْحَتِ وَ ذِكْرِيْ بَهْتَرِ اَزِ اَيْنِ نَمِي بَاشْدِ .

وَ تَقْوَايِ خُدَا بَرَايِ كَسِي

که با وجل و ترس از پروردگار خویش عمل می کند، یاور صادقی می باشد بر آنچه از امر آخرت طلب می نمائید .

و کسی که رابطه خود و خدا را در امر خویش در نهان و آشکار اصلاح نماید، و با آن فقط وجه خدا را قصد کند، در دنیا آبرومند است، و بعد از مردن یعنی زمانی که انسان نیازمند به چیزی می شود که از پیش فرستاده است، توشه و ذخیره می یابد .

و هرچه غیر این باشد، آرزو می کند، فاصله دوری با آن داشته باشد .

خدا شما را از خود بر حذر می دارد، و خداوند نسبت به بندگان مهربان است، و قسم به خدائی که قول خود را تصدیق و به وعده خود عمل نمود، این مطلب تخلف بردار نیست، زیرا خداوند می فرماید :

مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ مَا أَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ (۳۵۹)

دیگر وعده من مبدل نخواهد شد و من ستمی بر بندگان نخواهم کرد .

نسبت به حال و آینده کار خود در نهان و آشکار تقوای خدا را داشته باشید، زیرا هر کس تقوای خدا را داشته باشد، سیئاتش را می پوشاند، و اجر وی را عظیم می نماید . و کسی که تقوای الهی داشته باشد، به رستگاری عظیمی نائل شده است، و تقوای الهی از مقت و بغض باز می دارد، و از عقوبت و خشم او باز می دارد .

و تقوای الهی چهره ها را سفید می کند، و پروردگار را راضی نموده، و درجه و مقام

را بالا می برد، بهره خود را بگیرید، و در کنار خدا تفریط و تعدی نکنید، خداوند کتاب خود را به شما تعلیم نمود، و راه خود را برایتان برقرار کرد، تا راستگویان و دروغگویان معلوم شوند.

پس همانگونه که خداوند بر شما احسان کرد، احسان کنید، و با دشمنان خدا دشمنی کنید، و در راه او آنگونه که سزاوار است جهاد نمایید، او شما را برگزید و مسلمان نامید، تا آن کس که باید هلاک شود از روی حجت و بینه هلاک شود، و آن کس که باید حیات یابد از روی حجت و بینه حیات یابد، و جز قدرت خدا قدرتی نیست، پس خدا را بیشتر یاد کنید. و برای بعد، از امروز عمل کنید، زیرا هر کس رابطه خود و خدا را اصلاح نماید، خداوند رابطه بین او و مردم را کفایت می نماید، و این مطلب بخاطر آن است که خداوند بر مردم قضاوت می نماید، و آنان بر وی قضاوت نمی کنند، و از مردم چیزی را مالک است که آنان از وی مالک نمی باشند. و خدا بزرگتر است و جز قدرت خداوند عظیم قدرتی وجود ندارد.

و این کلمات پیامبرانه و نورانی حضرت، در دل‌های انصار نفوذ می کرد، و جانها را نشاط دیگری می بخشید. و در واقع این کلمات، پایه و اساس استوار دین جدیدی بود که از آسمان نازل گردید.

فصل دوم

بنیان گذاری مسجد مدینه

رسول خدا صلی الله علیه و آله روز دوشنبه هشتم ماه

ربیع اول به مدینه رسید ، و سپس اقدام به تهیه زمینی برای ساختن مسجد نمود ، پس زمینی را که متعلق به دو نفر یتیم از قبیله خزرج بود ، به ده دینار خریداری نمود .

و مکان مسجد را شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله با نشستن در آن انتخاب کرد ، و از منطقه حرّه (۳۶۰) سنگهایش را فراهم کردند .

و همانطوری که رسول خدا در ساختن کعبه شرکت نمود ، در ساختن مسجد مدینه نیز شرکت فرمود .

مسجد رسول خدا مقرّ عمومی حکومت اسلامی و مرکز مهمّ تجمّع مسلمانان و مرکز پیگیری کارهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و نظامی آنان بود .

و حضرت ، خانه همسران خود را مقابل قبله و خانه دخترش فاطمه سلام الله علیها را در غرب مسجد ، یعنی جایی که فعلاً قبر شریف حضرت در آن می باشد قرار داد ، چون پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه دخترش دفن گردید (۳۶۱) و هرکدام از همسایگان مسجد نیز خانه های خود را ساختند ، و در خانه خود را به طرف مسجد باز کردند .

و این درها همچنان بسوی مسجد باز بودند ، تا زمانی که خداوند فرمان داد ، تمام درها بجز در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بسته گردند (۳۶۲) .

حضرت ، تمام قبرهایی که در آن زمین وجود داشتند ، قبل از بنای مسجد زائل نمودند ، البته این قبرها مندرس شده بودند که همین نشان می دهد جایز است چنین کاری را درباره قبرها انجام داد .

در هنگام ساختن مسجد ،

طول و عرض مسجد صد ذراع در صد ذراع بود (۳۶۳) و پس از آن بارها مساحت مسجد را افزایش دادند .

خداوند می فرماید :

لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ (۳۶۴)

مسجدی که از همان اول بر پایه تقوی محکم بنا گردیده سزاوار تر است بر اینکه در آن اقامه نماز کنی .

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند : نمازی برای همسایه مسجد وجود ندارد مگر در مسجد (۳۶۵) .

و هدف از این مطلب ، جمع شدن مسلمانان در خانه های خداوند سبحان ، و بررسی امور و حل مشکلات و گسترش دادن برادری در میان صفوف آنان بود ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابتدا مسجد قبا را بنا نمودند ، و پس از آن ساختن مساجد ، در تمام اطراف مدینه منوره ادامه پیدا کرد .

فصل سوم

ابن بکر خانواده ابوبکر را از مکه به مدینه آورد

ابوبکر همراه اولین گروه مهاجرین ، به مدینه مهاجرت نمود ، و در میان مهاجرین ، عمر بن الخطاب نیز به چشم می خورد (۳۶۶) .

این گروه از مهاجرین منتظر قدوم مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه بودند ، لکن همسر ابوبکر که ام رومان نام داشت ، و دخترش عایشه در مکه باقی ماندند . و بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و عبدالله بن اریقط بن بکر به سلامتی از مکه به مدینه هجرت نمودند ، و ابن بکر اخلاص خود را به رسول گرامی صلی الله علیه و آله نشان داد ، ابن اریقط بن بکر به امانت و اخلاص و شناخت راههای مکه و

کوهها و دژهای آن مشهور گردید، در این هنگام ابوبکر از وی خواست تا همسرش امّ رومان و دخترش عایشه را به مدینه منوره بیاورد، و به وی دو شتر اعطاء کرد (۳۶۷).

عبدالله بن اریقط بن بکر با این درخواست موافقت نمود و برای همین منظور به مکه بازگشت، و عملاً در آوردن امّ رومان و عایشه به شهر یثرب موفق گردید.

و حکایت آوردن ابن اریقط بن بکر، همسر ابوبکر و دخترش عایشه را، بین مسلمانان منتشر گردید، و این امری طبیعی بود، زیرا:

اولاً: مسلمانان در آن زمان اندک بودند. و ثانیاً: ابن اریقط بن بکر در هر دو هجرت با مسلمانان موفق گردیده بود، و پیروان خطّ بنی امیه همین مطلب را برای قرار دادن حضور ابوبکر در هجرت و در سیاست غنیمت شمردند.

و پیروان سیاست در گذر تاریخ همواره در قضیه تحریف حقایق، و تغییر وقایع اتفاق افتاده، برای رسیدن به مقاصد و غایات خود توانا بوده اند.

پس قضیه دو شتری را که برای آوردن امّ رومان و عایشه به ابن اریقط بن بکر داده بودند، به دروغ به نفع ابوبکر تغییر داده و گفتند: ابوبکر دو شتر برای عبدالله بن اریقط بن بکر مهیا نمود، تا پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر به وسیله آن دو شتر مهاجرت نمایند (۳۶۸).

و سیاستمداران نقش عبدالله بن اریقط بن بکر را در خدمت به رسول خدا صلی الله علیه و آله در هجرت، و اخلاص وی را در این

زمینه بسیار محدود نمودند ، تا از این صحابی جلیل القدر ، عزیزین منقبتی را که یک انسان می تواند مالکش گردد ، و عالی ترین فضیلتی را که می تواند نگه داری کند ، سلب نمایند .

و از روی دروغ و تزویر و تجاوز به ساحت شریف نبوی ، روایات دروغین و تغییر یافته ، این فضیلت بزرگ را به ابوبکر چسباند ، و به همان نحوی که ابوطالب علیه السلام را ظالمانه به کفر متهم نمودند ، عبدالله بن بکر را به کفر متهم کردند .

و حزب قریش اضطراراً به نفع ماجرای ساختگی حضور ابوبکر در غار و هجرت ، عبدالله بن بکر را متهم به کفر کردند .

و مهم تر آنکه مردان سیاست و حزب گرایی به عنکبوتی ناشناخته نقشی بسیار حساس و مهم در غار دادند ، تا نقش شگفت انگیز و مشهود ابن اریقط بن بکر را مخفی نگهدارند .

در حالی که اگر عبدالله بن اریقط ابن بکر کافر بود ، ابوبکر هرگز از او در خواست نمی کرد تا عایشه و امّ رومان را به مدینه بیاورد .

بنابراین چه بسیار فضیلت درخشانی که رجال سیاست بخاطر روایات دروغین از کتابها حذف نمودند .

و در همین راستا دستهای سیاست به نفع ابوبکر کلمه ابن بکر را به ابوبکر تغییر دادند ، و همین گروه از قضیه آوردن ابن بکر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مدینه و آوردن خانواده ابوبکر را به مدینه ، برای اغراض دنیوی خود نهایت استفاده را بدست آوردند ، و چنین گفتند که ابن بکر رسول خدا صلی الله علیه و آله

و ابوبکر را به مدینه آورد، و در پی این گفتار دروغین جمعیت‌های دنباله رو بحرکت در آمدند.

فصل چهارم

تغییر تاریخ هجری

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز اول ربیع الأول، که مصادف با شب پنج شنبه بود، شبانه با همراه مصاحب خود عبدالله بن اریقط بن بکر مهاجرت نمود (۳۶۹). و هجرت مبارک او به موفقیت انجامید، و در آن ابن اریقط بن بکر برای رسول خدا صلی الله علیه و آله خالصانه عمل نمود، و اسلام اصیل خود را که به فداکاری و جانفشانی منجر می شد اثبات نمود، و در این هجرت بی اعتنائی خود را به اموال فانی دنیا اثبات کرد. و در زمان حاکمیت رسول خدا صلی الله علیه و آله اول ربیع الأول ابتدای سال هجری شمرده شد، و بر همین روش استوار، ده سال از حکومت رسول گرامی صلی الله علیه و آله سپری گردید، و هر سال برای تاریخ هجرت شریف جشن می گرفتند (۳۷۰).

و حکومت ابوبکر نیز در مدت دو سال حاکمیت، بر همان تاریخ هجرت اول نبوی که از ربیع الأول شروع می شد، پیش رفت (۳۷۱).

و چون عمر بن الحطاب «الخطاب» به حکومت رسید، صلاحدید او بر آن شد تا به همان شیوه عصر جاهلیت، ابتدای سال هجری را به ماه محرم تغییر دهد. زیرا کافران سال خود را از محرم شروع می کردند، و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله را در شروع کردن سال به ماه ربیع الأول را نمی پسندیدند

و عمر بن الخطاب این رغبت جاهلی را بر امر نبوی در محاسبه سال هجری ترجیح داد، و فرمانی مبنی بر شروع سال هجری از ماه محرّم صادر نمود، پس مشرکان خوشحال و مسلمانان غمگین گردیدند.

بنابراین عمر با این عمل با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و ابوبکر مخالفت نمود، و عدم اهتمام خود را به سنّت نبی مکرم صلّی الله علیه و آله که اعتماد بر ماه ربیع الأوّل در شروع سال هجری داشت، و سالهای زیادی بر این شیوه عمل می کرد به اثبات رسانید. پس چگونه برای عمر جایز بود در این مجال بدون هیچ عذری مگر راضی نمودن مردان جاهلیت که عادت داشتند ماه محرّم را ماه شروع سال بدانند، با سنّت پیامبر صلّی الله علیه و آله مخالفت نماید.

و رجال حزب قریش تلاش وسیعی نمودند، تا فضیلت تدوین تاریخ را به عمر دهند، و این منقبت را از رسول خدا صلّی الله علیه و آله سلب نمایند.

لکن در این باره روایات متعدّدی از دوران رسول خدا صلّی الله علیه و آله و دوره ابوبکر نقل شده است که در آنها تاریخ هجری با مبداء معروف آن که ربیع الأوّل باشد ذکر گردیده است، مثلاً نامه رسول خدا صلّی الله علیه و آله به نصارای نجران که در آن نوشتن این جمله وارد شده است:

« به مدّت پنج سال که از هجرت بگذرد (۳۷۲) » و رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: حسین علیه السّلام در ابتدای گذشتن ۶۰ سال از هجرت کشته

خواهد شد (۳۷۳).

بنابراین عمر، رجال جاهلیت را با تغییر تاریخ به نفع آنان راضی نمود، و آنان نیز در جای خود وی را دوست داشتند، و راضی نمودند پس چنین گفتند: عمر اولین نفری می باشد که تاریخ مسلمانان را تدوین نمود. زیرا می خواستند جایگاه او را در محاسبه بر محاسبات رسول خدا صلی الله علیه و آله بالاتر ببرند. در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خود امر به تدوین تاریخ نمود.

طبری می گوید: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه ربیع الأول به مدینه وارد شدند فرمان به تدوین تاریخ دادند (۳۷۴).

و حاکم می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه ربیع الأول به مدینه وارد شدند (۳۷۵). و ابن سعد می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از هجرت از مکه روز دوشنبه دوازدهم ربیع الأول به مدینه وارد شدند، و این مورد اتفاق و اجماع است (۳۷۶).

و یعقوبی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه هشتم ماه ربیع الأول به مدینه وارد شدند (۳۷۷).

پی نوشتها

[۳۴۰] سوره عنکبوت، آیه ۳۱.

[۳۴۱] سوره یوسف، آیه ۱۳.

[۳۴۲] سوره یوسف، آیه ۸۴.

[۳۴۳] سوره یوسف، آیه ۸۶.

[۳۴۴] سوره قصص، آیه ۷.

[۳۴۵] سوره طه، آیه ۴.

[۳۴۶] سوره قصص، آیه ۱۳.

[۳۴۷] سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

[۳۴۸] سوره مریم،

آیه ۲۴ .

[۳۴۹] سوره نحل ، آیه ۱۲۷ .

[۳۵۰] سوره نمل ، آیه ۷۱ .

[۳۵۱] سوره مائده ، آیه ۴۱ .

[۳۵۲] سوره یونس ، آیه ۶۵ .

[۳۵۳] سوره انبیاء ، آیه ۱۰۳ .

[۳۵۴] سوره توبه ، آیه ۹۲ .

[۳۵۵] سوره توبه ، آیات ۴۰ ۳۸ .

[۳۵۶] صحاح جوهری ۹۰۷ ج ۳ ، لسان العرب ابن منظور ۳۴۰ ج ۶ ، مختار الصحاح ، محمّد عبدالقادر ۲۸ .

[۳۵۷] کشف اللثام ، فاضل هندی ۳۱۰ ج ۱ .

[۳۵۸] مناقب آل ابي طالب ، ابن شهر آشوب ۱۹۰ ج ۳ .

[۳۵۹] سوره ق ، آیه ۲۹ .

[۳۶۰] منطقه حرّه منطقه ای است که اهل مدینه و لشکر یزید به جنگ در آن پرداختند و لشکر شام مردان را کشت و زنان را به اسارت و اموالشان را به تاراج برد و با اهل مدینه رفتاری نمود که مسلمانان حتی با کفار نمی نمودند ، دلائل البنوه بیهقی ۵۳۸ ج ۲ ، تاریخ طبری ۱۱۶ ج ۲ .

[۳۶۱] مسند احمد ۲۶ ج ۲ ، مجمع الزوائد هیثمی ۱۲ ج ۹ .

[۳۶۲] مسند احمد ۲۶ ج ۲ ، مجمع الزوائد ، هیثمی ۱۲ ج ۹ .

[۳۶۳] تاریخ الخمیس ۳۶۵ ج ۱ ، وفاء الوفاء ۳۴۰ ج ۱ .

[۳۶۴] سوره توبه آیه : ۱۰۸ و به الروض الأنف ۲۴۶ ج ۲ ، فتح الباری ۲۰۸ و ۲۰۹ ج ۷ ، ألبدایه و النهایه ۲۰۷ ج ۳ مراجعه شود .

[۳۶۵] أَلرّوض الأنف ۲۳۲ ج ۴ .

[٣٦٦] سیره ابن هشام ١٢١ ج ٢ .

[٣٦٧]

مستدرک حاکم ۴ ج ۴ فتح الباری ابن حجر، ۱۷۶ ج ۷، تاریخ طبری ۴۰۰ ج ۲، المنتقی کازرونی، بحار الأنوار ۱۲۹ ج ۱۹، طبقات ابن سعد ۶۲ ج ۸، المعجم الكبير، طبرانی ۲۴ ج ۲۳، أسد الغابه، ۵۸۳ ج ۵، سیر أعلام النبلاء ذهبی ۱۵۲ ج ۲، المنتخب، طبری ۹۳.

[۳۶۸] المعيار و الموازنه، الإسكافي ۷۴، شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد ۱۶۵ ج ۴، بحار الأنوار ۱۳۵ ج ۳۵، اوائل المقالات ۱۳، التبيان، شيخ طوسي ۳۹۸ ج ۲، مجمع البيان، طبرسي ۲۸۷ ج ۲.

[۳۶۹] بحار الأنوار ۳۵۰ ج ۹۵.

[۳۷۰] ألوزراء و الكتاب ۲۰، الخطط، مقریزی ۱۸۴ ج ۱، مختصر تاریخ دمشق ۳۲ ج ۱.

[۳۷۱] مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ۳۲ ج ۱، بحار الأنوار ۳۵۱ ج ۵۵.

[۳۷۲] التراتيب الاداريه ۱۸۱ ج ۱، ألسماريخ في علم التاریخ، سيوطی، ۱۰ نزهه الجليس ۲۱ ج ۱.

[۳۷۳] مجمع الزوائد ۱۹۰ ج ۹، كنز العمال ۱۱۳ ج ۳، ميزان الاعتدال ۲۱۲ ج ۱، منتخب كنز العمال، حاشیه مسند أحمد ۱۱۱ ج ۵.

[۳۷۴] تاریخ طبری ۱۱۰ ج ۲.

[۳۷۵] مستدرک حاکم ۶۲۶ ج ۲.

[۳۷۶] طبقات ابن سعد ۶ ج ۲، سيره ابن هشام ۳۴۱ ج ۲.

[۳۷۷] تاریخ یعقوبی ۴۱ ج ۲.

باب هشتم: جایگاه دینی و سیاسی خلیفه

فصل اول

رابطه غار و خلافت

خلافت و امامت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بر احادیث نبوی فراوانی استوار شده است، که از جمله آنها حدیث ثقلین می باشد.

رسول خدا صلی

الله عليه و آله فرمود :

أَتَى خَلْفَتَ فَيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ أَحَدَهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ وَ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۳۷۸)

من در میان شما دو وزنه گرانبها را به یادگار گذاشتم ، یکی کتاب خدا قرآن و دیگری عترت من یعنی اهل بیت من می باشند ، که یکی عظیم تر از دیگری است ، و آن دو از همدیگر جدا نمی شود تا روز قیامت که در کنار حوض کوثر بر من وارد می شوند .

و دیگری حدیث غدیر می باشد ، که در آن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله چنین فرمود :

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ ، فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ ، أَللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مَنْ عَادَاهُ وَ انصَرَ مَنْ انصَرَهُ وَ اخذَ مَنْ اخذَهُ (۳۷۹)

هر که من مولای اویم این علی مولای اوست خداوندا دوست او را دوست دار و دشمن او را دشمن دار و یاری کننده او را یاری ده و رها کننده او را رها کن

و دیگری حادثه غدیر است که در بیعت نمودن صد و بیست هزار مرد و زن صحابه با علی علیه السّلام در غدیر خم نمایان گردید ، و در سال دهم هجرت بعد از بازگشت از حجّه الوداع به وقوع پیوست .

و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله در روز شهادت خود فرمود :

عَلَيَّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۳۸۰)

علی همراه قرآن و قرآن همراه علی است و از همدیگر جدا نمی شوند تا زمانی که بر حوض در روز قیامت بر

و احادیث و روایات بسیار دیگری نیز در این زمینه وجود دارد .

بنابراین أدله بسیار قوی و صحیح و متواتر ، مبنی بر خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام در دسترس مسلمانان بوده است ، که به هیچ وجهی نمی توان آنها را انکار نمود ، یا از آنها غافل شد .

و هنگامی که رجال سقیفه به قدرت دست یافتند ، برای اثبات صحّت و حقایق خلافت خود ، سعی کردند به هر دلیل بی اساسی چنگ زنند .

و رجال حزب قریش ، به همین شیوه پیش رفتند ، و همواره مشغول ساختن فضائل و مناقبی شدند که بعضی از آنها را حتی خلفا ، در زمان حیات خود نشنیده بودند .

و از همین مناقب موهوم ، منقبت حضور ابوبکر در غار و هجرت وی با رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه می باشد . و با تحریف روایت آمدن عایشه و مادرش از مکه به مدینه توسط عبدالله بن اریقظ بن بکر راهنمای پیامبر صلی الله علیه و آله به نفع ابوبکر ، این مطلب ، یعنی منقبت حضور ابوبکر در غار و هجرت را آسان نمودند .

و نام ابوبکر را در هر روایتی که از غار و هجرت سخن می گفت داخل کردند تا منقبتی را برایش ایجاد کنند ، که بر صحّت قضیه بدست گرفتن قدرت ، وی را یاری نماید .

و رجال حزب قریش ، روایت ساختگی حضور ابوبکر را در غار برای او فضیلتی عظیم قلمداد نمودند . و اینک بعضی از روایات را که بین غار و خلافت ایجاد رابطه می نماید ذکر

می کنیم .

ابن اسحاق از زهری از انس بن مالک روایت نمود ، و بیعت سقیفه را یاد آوری و عمر و ابوبکر را ستایش کرد و قضیه غار را ذکر نمود (۳۸۱) .

ابن حجر می گوید : این فضیلت ، که او یکی از دو نفر در غار بود ، با عظمت ترین فضائل اوست که به سبب آن استحقاق خلیفه شدن بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله را بدست آورد (۳۸۲) یعنی اگر عبد الرحمن بن عوف هم به خلافت می رسید رفیق و همسفر پیامبر صلی الله علیه و آله در غار می گردید ، پس انسان آگاه به خوبی در می یابد که در این جولانگاه علاقه و رغبت سیاسی برای استوار کردن پایه های امامت سیاسی و ایجاد منقبت بزرگ برای خلیفه ، نقش خود را ایفاء کرده است . ابن حجر از علتی که وی را بازداشت تا بگوید خوابیدن علی علیه السلام در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله از فضائلی است که بواسطه آن علی علیه السلام مستحق جانشینی پیغمبری گردد پرده برداشت ، با آنکه این روایت صحیح ، و روایت اول باطل می باشد .

آری رجال سیاست دائماً اعتماد بر ظواهر کرده ، و ساختمانهای بی اساس خود را بر همان ظواهر بنا می کنند ، لکن گوهرهای ارزشمندی را که درخشش آنها دیده ها را پر می کند رها می نمایند . و در پی نظریه حزب قریش که رجال و پیروان آنان را تمجید می نماید ، بخاری در کتاب خود ، روایت داستان سرایان را از عامر ابن

فهییره که گمان می رود در غار و هجرت حاضر بوده ذکر می نماید ، و روایت کرده اند کسی که وی را به قتل رسانید ، صعود او را به آسمان مشاهده کرده است (۳۸۳) یعنی مثل عیسی علیه السلام به آسمان بالا رفت ! و اگر از آنان درباره سبب این منقبت ذکر شده سؤال کنیم ، در پاسخ می گویند : علت این منقبت در حضور وی در کوه ثور و در خدمت وی به اهل غار نهفته است !

لکن همین داستان سرایان از مصاحب و همراه حقیقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار و در هجرت یعنی عبدالله بن اریقظ بن بکر اصلاً تمجید و ستایش نکرده اند و صعود او را به آسمان هم روایت نکرده اند زیرا گناه عمده او این بود که از اتباع ابوبکر نبوده و از رجال حزب قریش نمی باشد بلکه به او اسائه کرده و با توصیف به کفر مذمتش نمودند .

و هدف رجال حزب قریش از این مطلب به حاشیه بردن حضور و نقش وی در غار و هجرت بود تا میدان را در مقابل روایات کاذب خود در این موضوع توسعه دهند . و در همین راستا شیوه توصیف اشخاص به مسلمان و کافر از مسائلی گردید که حکام بمنظور صلاحدید خود با گوشه چشم دزدانه بدان نظر می کردند .

و آنچه شایسته ذکر است آنست که رجال حزب قریشی برای تثبیت خلافت ابوبکر بر چهار رکن اساسی اعتماد کردند .

رکن اول : حضور وی در غار و هجرت .

ابن حجر در این باره می گوید : این فضیلت عظیم

ترین فضائل وی می باشد .

لکن ما می گوئیم عظیم ترین داستان دروغین در تاریخ مسلمانان است و با مساعدت الهی و پیرو آیه شریفه :

... فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ

كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (۳۸۴)

آن کف بزودی نابود می شود اما آن آب و فلز که به خیر و نفع مردم است

در زمین باقی می ماند .

این کتاب موضوع حضور ابوبکر را در غار و هجرت ، از اساس باطل نمود و پایه های آن را ویران کرد ، و باطل بودن آن را کشف نمود .

رکن دوّم : اقامه نماز جماعت به امامت ابوبکر در روز دوشنبه است ، لکن ما کذب این امامت را در روز شهادت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله به اثبات رساندیم (۳۸۵) .

رکن سوّم : اعتماد بر امارت دروغین ابوبکر بر حجاج در سال نهم هجرت دارد .

و رکن چهارم : اعتماد بر حدیث بستن درها جز پنجره ابوبکر دارد (۳۸۶) .

فصل دوّم

بستن تمام درهای مسجد به استثنای دو در

در کتاب « الإصابه » نقل شده است که : چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله امر نمود ، درهائی که رو به مسجد باز می شدند بسته شوند ، بر آنان مشقّت پیدا کرد .

حَبّه گفت : به حمزه نگاه می کردم ، در حالی که پارچه قرمزی را بر روی زمین می کشید ، و چشمان وی لبریز از اشک بود و می گفت : عموی خود و ابوبکر و عمر و عبّاس را از مسجد خارج نمودی ، و پسر عموی خود را ساکن کردی (۳۸۷) .

و از ابوظفیل در حدیث مناشده علی

علیه السلام با اجتماع کنندگان روز شوری، نقل شده است که، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله درهای مهاجرین را بست و در خانه مرا باز کرد، تا اینکه حمزه و عباس عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله درهای ما را بستی، و در خانه علی را باز نمودی؟

پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من باز نکردم... (۳۸۸)

و در روایت آمده است: حمزه و رقیه (دختر رسول خدا) در زمان بستن درها در قید حیا بودند، و ابوبکر و عمر درهای خود را بسته بودند، پس از آن عثمان را که رقیه در خانه اش بسر می برد، صدا زد عثمان گفت: شنیدم و اطاعت کردم و در خانه خود را بست.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«أُسْكُنْ طَاهِرًا مُطَهَّرًا» یعنی طاهر و مطهر در مسجد سکونت کن.

و چون گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام به گوش حمزه رسید. گفت: ای محمد، ما را از مسجد خارج می کنی و کودکان عبدالمطلب را نگه می داری؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: نه، اگر اختیار با من بود کسی را ترجیح نمی دادم، به خدا سوگند کسی جز خدا به او عطا نکرد، و تو بر خیر و نیکی از جانب خدا و رسول او می باشی امید است، بشارت یابی

. و پیامبر صلی الله علیه و آله به وی بشارت داد ، پس در جنگ احد به شهادت رسید (۳۸۹) .

و از امام علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده است که فرمود : چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان به بستن درهائی داد که در مسجد بودند ، حمزه در حالی که پارچه قرمزی را بر روی زمین می کشید ، و چشم های وی لبریز از اشک بود و گریه می کرد بیرون آمد ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : من تو را خارج نکردم ، و من او را ساکن نکردم ، لکن خداوند او را ساکن نمود (۳۹۰) .

و از ظواهر چنین بر می آید که : بستن درها قبل از سال سوّم هجرت که حمزه در آن سال به شهادت رسید واقع شده است .
و در اینجا روایاتی هم وجود دارد که در آنها نام عبّاس در کنار نام حمزه قرار دارد ، در حالی که عبّاس بعد از جنگ بدر در مدینه اسیر بود .

و معلوم است که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از هجرت به مدینه در اوّلین فرصت در خانه اصحاب خود را که به مسجد باز می شد بست ، زیرا داخل شدن جنب به مسجد مطّهّر حرام می باشد ، و همچنین معلوم است که علی بن ابی طالب و خود پیامبر صلی الله علیه و آله از این مطلب مستثنی گردیدند .

و استثنا نمودن محمّد صلی الله علیه و آله ، علی و فاطمه علیهما السلام را از بستن درها ، این آیه

قرآن را که درباره طهارت اهل بیت علیهم السّلام می باشد تأکید می نماید :

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۳۹۱)

خدا چنین میخواهد که رجس هر آلایش را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند .

و این مسأله مطلبی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعداً بیان فرمود تأکید مینماید . حضرت فرمود :

« من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه »

هر کس من مولای او هستم این علی مولای اوست .

و « علیّ منّی مثل هارون من موسی »

نسبت علی به من مانند نسبت هارون به موسی می باشد

و « انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی »

من در میان شما دو روزنه گرانها را یادگار گذاشته ام کتاب خدا

و عترت من که اهل بیت من می باشند .

و حادثه بستن درهها بواسطه دهها نفر از صحابه نقل شده است که ، از جمله آنها علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عباس و ابوسعید خدری و عمر بن الحطّاب « الخطّاب » و عبدالله بن عمر بن الحطّاب « الخطّاب » و زید بن ارقم و براء بن عازب و جابر بن سمره و انس بن مالک و جابر بن عبدالله و ابن مسعود و ابوذر غفاری و امّ سلمه می باشند ، و در کتابهای اسلامی مرجع نیز ذکر شده است (۳۹۲) .

و در مسند احمد بن حنبل از چند طریق نقل شده است که ، پس مردم به سخن در آمدند . آنگاه رسول خدا خطبه خواند ،

و حمد الهی بجا آورد و خدا را ستود ، سپس فرمود : اما بعد من مأمور شده ام تا تمام درها بجز در خانه علی را ببندم ، پس گوینده شما درباره اش شروع به گفتن کرد ، به خدا سوگند من چیزی نیستم و چیزی نگشودم و صرفاً مأمور به چیزی شدم و پیروی و اطاعت کردم (۳۹۳) .

عمر بن الخطاب می گوید : به علی بن ابی طالب سه خصلت داده شد ، که اگر یکی از آنها به من داده شود ، برایم محبوبتر از شتران سرخ موی می باشد .

رسول خدا صلی الله علیه و آله دختر خود را به او تزویج نمود و برایش فرزند آورد . و تمام درها جز در خانه او را در مسجد بست ، و در روز جنگ خیبر پرچم را به وی عطا نمود (۳۹۴) .

و علیرغم تمام این مصادر اسلامی مهم ، که در تعبیرات دهها تن از صحابه بیان شده است ، ابن تیمیه ناصبی بدون هیچ دلیل علمی و فقط بخاطر پیروی از روش خود که در رها کردن و تکذیب احادیثی که با شیوه او سازش ندارند خلاصه می شود ، تمام این احادیث را تکذیب نمود (۳۹۵) .

لکن در صورتی که پیروان باطل بخواهند مطابق امیال خود احادیث صحیح را تکذیب کنند ، تمام احادیث باطل می شوند .

و عسقلاتی در ردّ وی چنین می گوید : این احادیث (۳۹۶) همدیگر را تقویت می کنند ، و طریق هر کدام به تنهایی شایسته برای استدلال و احتجاج می باشد ، چه رسد به مجموع آنها .

و افزود : این طرق

بسیار زیاد از روایات افراد موثق، دلالت می کند که این حدیث، صحیح، و دارای دلالتی قوی می باشد.

و همچنین می گوید: چگونه می توان به مجرّد توهم مدعی شویم احادیث صحیح، ساختگی و وضع شده هستند، و اگر این باب باز شود در بسیاری از احادیث صحیح ادعای بطلان وارد می شود، لکن این ادعا را خدا و مؤمنان نمی پسندند (۳۹۷).

و جوینی می گوید: حدیث بستن درها را نزدیک به سی تن از رجال حدیث روایت کرده اند (۳۹۸).

و معاویه به شهرهای دور و نزدیک نامه هائی نوشت که در آنها چنین آمده است: هیچ خبری را که یکی از مسلمانان در شأن ابوتراب نقل می کند رها نکنید، مگر آنکه در مقابل آن خبری برایم بیاورید، که در فضائل اصحاب باشد، زیرا این کار برایم محبوبتر است، و بیشتر موجب روشنی چشم من می گردد (۳۹۹).

و در پیروی از اوامر معاویه در این میدان پیروان باطل حدیثی روایت کردند، که مفاد آن چنین می باشد:

« در مسجد هیچ دری نماند مگر آنکه بسته شد، مگر در ابوبکر، یا در مسجد هیچ روزنه ای نماند، مگر روزنه ابوبکر ... »
این مطلب را رسول خدا صلی الله علیه و آله در همان مرضی که در آن وفات یافت، بیان فرمود (۴۰۰).

و این حدیث دروغین را اسماعیل بن عبدالله ابی اویس بن عبدالله اصبحی، ابوعبدالله مدنی روایت نمود.

ابن معین درباره این راوی چنین می گوید: به دو

پول سیاه نمی‌ارزد، و نیز می‌گوید: او و پدرش حدیث را به سرقت می‌بردند.

و دولابی در باره اش گفته است که از نظر حدیث، جزو افراد ضعیف است.

و نصر بن سلمه می‌گوید: او کذاب است.

و سلمه بن شیب می‌گوید: از او شنیدم که می‌گفت: چون اهل مدینه در مطلبی اختلاف پیدا می‌کردند، برایشان حدیث وضع می‌کردم.

و از راویان دیگر حدیث، فلیح بن سلیمان، ابویحیی مدنی است که اسم او عبدالله می‌باشد، لکن فلیح لقبی بود که بیشتر در نام بردن او استعمال می‌شد.

ابن معین درباره او می‌گوید: ثقه نمی‌باشد.

و «مرّه» درباره اش می‌گوید: از حدیث او پرهیز می‌شود.

و طبری می‌گوید: منصور او را بر صدقات والی خود نمود، زیرا موقعی که محمد بن عبدالله بن الحسن را طلب نمود. وی را به زندانی کردن فرزندان حسن راهنمایی کرد.

و ابوحاتم و مظفر بن مدرک و نسائی و ابوداود و ابواحمد و علی بن المدینی او را تضعیف کرده اند (۴۰۱). و همانطوری که ابوبکر خانه ای در کنار مسجد نداشت، و خانه اش در اطراف مدینه بود (۴۰۲) و از اهل بیت بی‌آلایش و پاک و تطهیر شده به نص صریح قرآن (۴۰۳) هم نبود، نمی‌تواند این فضیلت برایش ثابت شود.

و اگر به وسیله قرآن، ابوبکر تطهیر شده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی اجازه

می داد تا همراه علی دری به روی مسجد باز کند . و نه سال او را به تأخیر نمی انداخت ، و اگر در خانه ابوبکر باز می شد ، مسلماً در عمر و عثمان و ابن الجراح نیز باز می شد .

فصل سوم

آیا بعضی از صحابه بر ابوبکر و عمر ریاست کردند ؟

آیا ابوبکر و عمر در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله امامت نماز مسلمانان را بعهدہ داشتند ؟

ابوبکر و عمر تحت فرمان سایر مسلمانان بودند ، مگر در جنگ بنی قریظه و خیبر و ذات السلاسل که پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را بعنوان فرمانده فرستاد ، لکن به میدان پشت کرده و فرار کردند (۴۰۴) .

در جنگ ذات السلاسل ، فرماندهی چند بار دست به دست شد ، ابن کثیر ذکر می کند که : پیامبر صلی الله علیه و آله عمرو بن العاص را به منطقه ذات السلاسل که از بلندی های شام است فرستاد ، و چون به آنجا رسید از زیادی دشمن هراسان شد ، پس شخصی را برای استمداد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد . رسول خدا صلی الله علیه و آله گروه اول مهاجرین را برای یاری رساندن دعوت نمود ، و ابوبکر و عمر به همراه گروهی از جنگجویان مهاجر دعوت وی را پذیرفتند ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوعبیده جراح را فرمانده آنان قرار داد .

موسی بن عقبه می گوید : چون نزد عمرو عاص رفتند گفت : من فرمانده شما هستم و خود رسولی بسوی رسول خدا فرستادم ، تا شما را برای یاریم روانه کند .

مهاجران گفتند : تو امیر اصحاب

خود باش ، و ابوعبیده امیر مهاجران باشد ، عمروعاص گفت : تو نیروی امداد و کمک هستی که من درخواست کرده بودم .

وقتی ابوعبیده اصرار عمروعاص را مشاهده کرد گفت : ای عمرو می دانی آخرین سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن بود که چون با طرف خود روبرو شدید از یکدیگر اطاعت کنید ، حال که از فرمانم سرپیچی می کنی من از تو اطاعت می کنم . آنگاه ابوعبیده فرماندهی را به عمروعاص تحویل داد (۴۰۵) . پس با این عبارت و نص صریح ثابت می شود که ابوعبیده بن الجراح و عمرو بن العاص بر ابوبکر و عمر زعامت و فرماندهی داشته اند ، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می توانست ابوبکر و عمر را بر ابن الجراح و ابن العاص مقدم بدارد ، و همین ثابت می کند که بر خلاف ادعای ناحق رجال حزب قریش ، ابوبکر و عمر هیچ تقدیمی بر سایر افراد امت نداشته اند .

و عمر بن الخطاب « الخطاب » سربازی تحت فرماندهی ابوعبیده بن الجراح در جنگ خبث بود (۴۰۶) .

و ابوبکر و عمر هر دو در لشکر اسامه بن زید سرباز بودند (۴۰۷) . و کسی که چنین حال و موقعیتی دارد شایسته بود تابع علی بن ابی طالب علیه السلام باشد ، زیرا مسلماً علی علیه السلام از ابن العاص و ابن الجراح و اسامه برتر بود .

و به اجماع و اتفاق تمام مسلمانان ابوبکر و عمر در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله امامت مسلمانان را بعهدہ نداشتند ، مگر امامتی

که به دروغ و افتراء در روز شهادت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده است .

فصل چهارم

در سال نهم هجرت چه کسی امیر حج بود ؟

قسمت اول

در سال نهم هجرت ، نبی مکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ابوبکر را برای امارت حج و خواندن سوره براءت بسوی مکه فرستاد ، سوره براءت این آیه را در بر دارد :

بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ أَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُواكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهَرُوا عَلَيْكُمْ أَوْ فَاتَمَّوْا إِلَيْهِمْ عَهْدُهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُواهُمْ وَ اخْضِرُّوهُمْ وَ افْعِدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٤٠٨).

از این پس خدا و رسولش از عهد مشرکانی که با شما مسلمانان عهد بسته و شکستند بیزاری جست . پس شما مشرکان تا چهار ماه دیگر مهلت داده می شوید که در زمین (مکه) گردش و آسایش کنید و بدانید که شما بر قدرت خدا غالب نخواهید شد و همانا خدا کافران را خوار و ذلیل خواهد کرد . در بزرگترین روز حج خدا و رسولش بمردم اعلام می دارند که بعد از این ، از عهد مشرکین ، خدا و رسولش بیزارند

، پس هر گاه شما مشرکان از شرک توبه کرده برایتان در دنیا و عقبی بسی بهتر خواهد بود و اگر رو بر گردانید بدانید که شما بر قدرت خدا غالب نیائید و چنانچه ایمان نیاوردند مژده عذاب دردناک بر آن کافران برسان مگر آن گروه از مشرکان که با آنها عهد کرده اید و هیچ عهد شما نشکستند و هیچ یک از دشمنان شما را یاری نکرده باشند ، پس با آنها عهد را تا مدتی که مقرر داشته نگاهدارید که خدا متقیان را (که بعهد خود وفا می کنند) دوست می دارد . پس از آنکه ماهها حرام (ذیقعه ، ذیحجه ، محرم ، و رجب) که (مدت امانست) در گذشت آنگاه مشرکان را هر جا یابید به قتل برسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و هر سو در کمین آنها باشید چنانچه از شرک توبه کرده و نماز اسلام بپا داشتند و زکوه دادند پس از آنها دست بر دارید که خدا آمرزنده و مهربان است .

تعداد مسلمانانی که در پیاداشتن مناسک حج راغب بودند به سیصد تن رسید ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بیست شتر بهمراهشان فرستاد ، و چون مسلمانان به ذی الحلیفه که میقات معروف در مسجد شجره است (۴۰۹) رسیدند ، جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد ، و خبر داد که از طرف تو کسی بجز خودت یا فردی از خودت نباید [پیام را] ادا نماید ، پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : علی

از من و من از علی می باشم ، و کسی جز من یا علی ، نباید پیام را ادا نماید (۴۱۰) .

احمد بن حنبل ، در مسند خود از ابوبکر نقل می کند که :

پیامبر صلی الله علیه و آله او را برای اعلام براءت به اهل مکه فرستاد ، که بعد از این سال مشرک نباید حج کند ، و برهنه نباید طواف کعبه کند ، و غیر مسلمان داخل بهشت نمی شود ، و کسی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله عهدی بسته تا انتهای مهلت عهد فرصت دارد ، و خدا و رسول او از مشرکان بیزارند .

ابوبکر سه روز به همراه پیام براءت حرکت کرد ، و بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : خود را به ابوبکر برسان و او را برگردان و خودت براءت را ابلاغ کن ، او نیز اطاعت کرد .

و چون ابوبکر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت ، گریه کرد و گفت : آیا مطلب تازه درباره من بوجود آمده ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : بجز خیر تازه ای در تو موجود نشده ، لکن مأمور شده ام براءت را جز خودم یا مردی از خودم تبلیغ نکند (۴۱۱) و در کتاب کنز در تفسیر سوره توبه ، همین مطلب حکایت شده است (۴۱۲) .

و احمد بن حنبل ، به نحو مستند از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود :

وقتی ده آیه از سوره براءت بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد .

پیامبر

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبُو بَكْرٍ رَأَى خَوَانِدًا ، وَبِأَنَّ آيَاتِ فَرَسْتَادٍ ، بَعْدَ أَنْ مَرَّ بِخَوَانِدٍ وَفَرَمُوهُ : أَبُو بَكْرٍ رَأَى دَرِيَابًا ، وَهَرَّجًا بِهَا
أَوْ رَسِيدِي نَامَةً رَأَى أَوْ بَكِيرًا وَبِهِ مَكَّةَ بَيْرًا وَبِرَ أَهْلِ مَكَّةَ بِخَوَانٍ ، بَعْدَ فِي جَحْفَةَ بِهَا أَوْ رَسِيدِمَ ، وَنَامَةً رَأَى أَوْ بَكِيرًا .

وَأَبُو بَكْرٍ بِهَا نَزْدَ بِيَامِبِرَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَارِزَ كَشْتٍ وَعَرَضَ كَرْدَ : أَي رَسُولَ خَدَا أَيَا دَرِبَارَهْ أَمْ شَيْئًا نَازِلًا شَدَّةً أَسْتِ ؟

حَضْرَتِ فَرَمُوهُ : خَيْرَ لَكِنْ جَبْرَائِيلَ نَزْدَمَ أَمَدًا وَكَلَّمَ : أَيْ جَانِبًا تُوْ أِبْلَاحَ نَمِي كُنْدَ ، مَكْرَ خَوْدَتِ يَا مَرْدِي أَيْ خَوْدَتِ ، وَهَمِيْنِ
مَطْلَبَ رَأَى فِي كِتَابِ كَنْزِ أَيْ أَبِي الشَّيْخِ ابْنِ مَرْدُوِيَهْ نَقْلَ نَمُوْدَهْ ، وَمِثْلَ أَنْ رَأَى فِي دَرِ كَشَّافِ نَقْلَ كَرْدَهْ أَسْتِ (٤١٣) .

حَاكِمٌ ، جَزْئِيًّا مِنْ حَدِيثِ ابْنِ عَمْرٍ رَأَى رَوَايَةَ كَرْدَهْ كَهْ فِي أَنْ شَيْئًا كَلَّمَ أَسْتِ : رَسُولَ خَدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبُو بَكْرٍ وَعَمْرٌ رَأَى
بِأَيْ بِيْغَامِ بَرَايَتِي بِسُوِيِ أَهْلِ مَكَّةَ فَرَسْتَادٍ ، بَعْدَ أَنْ دَوَّ رَوَانَهْ شَدْنَدَ ، فِي مِيَانَهْ رَاهَ بِأَيْ سَوَارِي بَرِخَوْرْدَنَدَ ، كَلَّمَ : كَهْ مِي بَاشِي ؟
كَلَّمَ : مِنْ عَلِيٍّ هَسْتَمَ ، أَي أَبُو بَكْرٍ نَامَةً أَي كَهْ هَمْرَاهُ دَارِي تَحْوِيلَ دَهْ ، بَعْدَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَامَةً رَأَى كَرَفْتًا وَبَرْدًا ، وَابُو بَكْرٍ وَ
عَمْرٌ بِهَا مَدِيْنَهْ بَارِزَ كَشْتَتَا وَعَرَضَ كَرْدَنَدَ : شَيْئًا كَرْدَهْ أَيْمَ ، أَي رَسُولَ خَدَا ؟

بِيَامِبِرَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُوهُ : جَزْءًا خَيْرَ شَيْئًا نَدَارِيْدَ ، وَلِيَكُنْ بِهَا مِنْ كَلَّمَ شَدَّ

نباید از جانب تو تبلیغ کند مگر خودت یا مردی از خودت (۴۱۴).

و احمد بن حنبل و أبویعلی ، از روایت أبی اسحاق از یزید بن منیع از أبوبکر ، بازگشت أبوبکر و گریه وی و رفتن علی بن أبی طالب به عنوان امیر حج را روایت کرده اند (۴۱۵).

و ابن هشام سیره ابن اسحاق را فقط برای حفظ امانت شرعی ، گرفتار تحریف نموده است (۴۱۶).

و ابن مردویه از سعد بن أبی وقاص این حدیث را بیان کرد ، که رسول خدا صلی الله علیه و آله أبوبکر را به همراه براءت بسوی اهل مکه فرستاد ، پس از آن علی علیه السلام را دنبال وی فرستاد و نامه را از او گرفت ، و گویا أبوبکر در دل احساس نگرانی کرد ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : ای أبوبکر از طرف من ادا نمی کند مگر خودم یا مردی از خودم .

و همین مطلب را طبرسی و بلاذری و ترمذی و واقدی و شعبی و سدی و ثقلبی و واحدی و قرطبی و قشیری و سمعانی و احمد بن حنبل و ابن بطّه و محمد بن اسحاق و أبویعلی الموصلی و اعمش و سماک بن حرب در کتابهای خود از عروه بن الزبیر و أبی هریره و انس و أبو رافع و زید بن نفع و ابن عمر و ابن عباس روایت کرده اند .

و در تفسیر البرهان از ابن شهر آشوب وارد شده است که چون نه آیه اول سوره براءت نازل شد ، پیامبر صلی الله علیه و آله أبوبکر را برای ابلاغ آن

آیات به مکه فرستاد ، پس جبرئیل نازل شد و گفت : برائت را اداء و ابلاغ نمی کند مگر خودت یا مردی از خودت ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان فرمود : بر ناقه عضباء من سوار شو و خود را به ابوبکر برسان و برائت را از دستش بگیر .

و چون ابوبکر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت بی تاب گشت و گفت : مرا لایق امری کردی که همه گردنها بسویش دراز شد ، و چون مشغول آن شدم ، مرا از آن باز داشتی ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : جبرئیل امین از جانب خداوند تعالی نازل شد و گفت : اداء و ابلاغ نمی کند از جانب تو مگر خودت یا مردی از خودت ، در حالی که علی علیه السلام از من است و از جانب من جز علی کسی اداء و ابلاغ نمی کند .

و سخن خداوند تعالی که فرموده : اداء نکند از جانب تو مگر خودت یا مردی از خودت ، به نحو مطلق و بدون قید به علی علیه السلام اجازه می دهد تا احکام ابتدائی را هم ابلاغ نماید ، مثل همان احکامی که در سوره برائت برای منع از طواف عریان و منع از دخول مشرکین در بیت الله الحرام وجود دارد . و پیروان خطّ اموی دریافتند که در این فعل الهی خطشان تضعیف می شود ، پس در صدد بر آمدند تا آن منبع الهی را تحریف نمایند ، و به دروغ چنین گفتند : بعد از رسیدن علی علیه السلام ،

أبو بكر امارت حج را رها نکرد ، و دائماً علی علیه السّلام تحت فرماندهی او بود .

و چنین گفتند که این فرمان الهی مطابق عادت عربهای جاهلیت که در عهدنامه ها فقط شخصی از همان قبیله مأمور ابلاغ می شد ، وارد شده است .

و ابن شهاب زهري اموی ، چون می خواست حکومت اموی را از خود راضی نماید ، لذا چنین گفت : عَلت آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام را برای تبلیغ برائت مأمور کرد و غیر او را مأمور نکرد آن است که عادت و شیوه عربها آن بود که عهدنامه ها را فقط بزرگ قبیله و رهبر و زعیم آن به عهده می گرفت یا مردی به عهده می گرفت که از اهل بیت او باشد ، و قائم مقام وی حساب شود ، مثل برادر یا پسر عمو ، و خداوند آنها را بر همان عادت باقی گذاشت (۴۱۷) .

و این مطلب از دروغهای زهري می باشد که هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد ، زیرا در میان عربها وکیل ، در حکم اصل است .

قسمت دوم

و نظر مؤلف آن است که : نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله رسول خدا ، و رهبر بشریت بود ، و مانند رئیس قبیله ای کوچک نبود .

و عادت عربهای جاهلی بر آن نبود که از طرف زعیم قبیله فقط فردی از همان قبیله تبلیغ نماید ، بلکه برای هر دوست یا هم پیمانی چنین تبلیغی ممکن بود .

و از همه اینها مهمتر آن که سوره برائت سخن خداوند تعالی می باشد

و آنگونه که فکر می

کنند سخن رئیس قبیله نمی باشد و سخن خداوند سبحان را جز افراد تطهیر شده اهل بیت ابلاغ نمی کند ، همان اهل بیتی که خداوند در این سخن رسول خود صلی الله علیه و آله که فرمود :

« اَنْی تَارِک فِیْکُم التَّقْلِیْن کِتَابِ اللّٰهِ وَ عِترتی اهل بیتی »

من در میان شما دو ورزنه گرانقدر را به یادگار گذاشته ام یکی کتاب خدا و دیگری عترت من که اهل بیتم می باشند (۴۱۸) آنان را با قرآن مقرون و همراه نموده است .

و چرا سخن خدا را به خاطر تطبیق دادن آنان با معیارهای جاهلی تضعیف می کنیم ؟

و اگر واقعاً چنین باشد ، می بایست خداوند شریعتی را که مخالف با تعالیم و عادات جاهلی باشد اصلاً نیاورد .

و خود ابوبکر این نویسندگان را با گریه و بی تابی و حزن و اینکه در خود احساس نگرانی کرده ، و با این گفته اش به رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا در مذمت من چیزی نازل شده است ، که بعد از بازگشت انجام داد تکذیب نموده است .

و اگر ابوبکر تا آخر امیر بود ، این گونه رفتاری از خود ظاهر نمی کرد .

و ابوبکر و عمر دفعات متعددی تحت فرمان دیگران مأمور شده بودند که ، یک بار در حمله ذات السلاسل زیر فرمان عمرو بن العاص و فرمان علی علیه السلام و یک بار زیر فرمان ابوعبیده بن الجراح و یک بار نیز در سال دهم ، زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله سباع ابن عرفظه غفاری را بر آن دو به امیری گماشت ، این مطلب

را این هشام ذکر نمود، و بخاری و مسلم و أبوداود و نسائی و دیگران روایت کرده اند.

و یک بار نیز زیر فرمان اسامه بن زید که به شام می رفت قرار گرفتند و به همین جهت تا آخر عمر اسامه را با نام امیر صدا می زدند (۴۱۹).

و با این بیان عمرو بن العاص و أبو عبیده بن الجراح و اسامه بن زید فرمانده لشکرهائی بودند که ابوبکر و عمر در میان سربازان آنها به چشم می خوردند، و همین ثابت می کند که آن دو به همراه عثمان بن عفان از عامه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، که هیچ چیزی آنان را از دیگر مسلمانان متمایز نمی کرد، و جز قدرت سیاسی که در انقلاب سقیفه بر آن دست یافتند، چیزی آنان را متمایز ننمود. در حالی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی او علی بن ابی طالب احدی زعامت و ریاست نکرد.

و علی بن ابراهیم قمی بازگشت ابوبکر را به مدینه و رفتن علی علیه السلام را به عنوان امیر حج تأیید نمود (۴۲۰) و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برای احدی سزاوار نیست. این [برائت] را ابلاغ نماید، مگر آنکه مردی از اهل من باشد.

و صاحب تفسیر المنار می گوید: این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده «أَوْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِی» در روایت سدی را، روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله که نزد طبری و دیگران می باشد و فرموده

«یا مردی از اهل بیت من باشد» تفسیر نموده است .

و این نصّ صریح ثابت می کند که تأویل کلمه « منی » به این معناست که جان علی علیه السّلام چون جان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و علی علیه السّلام همانند رسول خدا صلّی الله علیه و آله و افضل از تمام اصحاب وی می باشد (۴۲۱).

و این بیان روشن می کند علی علیه السّلام تحت فرمان احدی قرار نگرفته است .

و علامه حلّی در کتاب المستجد می گوید :

محمّد صلّی الله علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود تا ابوبکر را بین رفتن با خود (یعنی تحت فرمان علی علیه السّلام) یا برگشتن مخیر نماید ، پس ابوبکر بازگشت (۴۲۲) و سهیلی بازگشت ابوبکر را به مدینه و رفتن علی بن ابی طالب علیه السّلام را با [نامه] براثت ، تأیید نمود (۴۲۳) .

و سبط ابن الجوزی رفتن علی بن ابی طالب علیه السّلام را به عنوان امیر حج و بازگشت ابوبکر را به مدینه تصحیح نموده و چنین می گویند :

پیامبر صلّی الله علیه و آله ناقه عضباء خود را به علی علیه السّلام داد و در ذی الحلیفه به او رسید ، و آیات را از او گرفت ، پس ابوبکر بسوی رسول خدا صلّی الله علیه و آله بازگشت و گفت : پدر و مادرم فدای شما شوند ، آیا در مذمت من چیزی از قرآن نازل شده است ؟

نبی مکرم صلّی الله علیه و آله فرمود : نه ، اما از طرف من کسی جز من یا مردی از من ، تبلیغ نمی

و در همین زمینه ، صدها مصدر دیگر وجود دارد که این روایت را ذکر می کند که علی بن ابی طالب علیه السّلام سوره براءت را از ابوبکر گرفت و ابوبکر به مدینه بازگشت ، و از نزول آیه در مذمت خود ترسید ، یا برافروخته و بی تاب شد .

و از جمله کسانی که تبلیغ سوره براءت را به واسطه علی علیه السّلام و حجّ علی علیه السّلام را با مردم ذکر کرده اند ، ابو محمد اسماعیل سدی کوفی متوفای سال ۱۲۸ هجری و محمد بن اسحق متوفای سال ۱۵۱ هجری و امام حنبلیان احمد بن حنبل ، متوفای سال ۲۴۱ هجری و ابو محمد عبدالله دارمی ، صاحب سنن ، متوفای سال ۲۵۵ هجری و ابو عبدالله بن ماجه قزوینی ، صاحب سنن متوفای سال ۲۷۳ هجری و ابو عیسی ترمذی ، صاحب صحیح متوفای سال ۲۷۹ هجری و یعقوبی متوفای سال ۲۹۲ هجری (۴۲۵) و حافظ ابو عبدالرحمن احمد نسائی ، صاحب سنن متوفای سال ۳۰۳ هجری و عبدالله بغوی ، صاحب المصابیح ، متوفای ۳۱۷ هجری و سلیمان بن احمد طبرانی ، متوفای سال ۳۶۰ هجری و علی بن عمر دارقطنی ، متوفای سال ۳۸۵ هجری و حاکم نیشابوری ، صاحب مستدرک متوفای سال ۴۰۵ هجری و جار الله زمخشری و ابن ابی الحدید و سخاوی و جلال الدین سیوطی و قسطلانی و ابن حجر هیثمی می باشند .

و طبری بازگشت ابوبکر را به مدینه نیز ثبت کرده است (۴۲۶) و در همین کتاب ، بازگشت مجدد او را به عنوان امیر حج اضافه نموده اند ، لکن چنین مطلبی

را عقل نمی تواند بپذیرد ، زیرا در صورت بازگشت ابوبکر به مدینه و رجوع مجدد او به مکه ، اُقلا محتاج فرصتی ده روزه می شد ، بعلاوه هیچ دلیلی موجود نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله مجدداً او را بعنوان امیر بر حاجیان فرستاده باشد .

کما اینکه هیچ کدام از راویان وجود گفتگویی دیگر بین علی علیه السّلام و ابوبکر را نقل نکرده اند ، که مثلاً- علی علیه السّلام بفرماید : ای ابوبکر بعنوان امیر آمده ای یا بعنوان مأمور ؟

و رسول خدا صلی الله علیه و آله دوبار فرمود که علی از من و من از علی هستم ، یک بار در جنگ احد که اصحاب از اطراف وی فرار کردند ، و فقط علی بن ابی طالب علیه السّلام باقی ماند ، و بعد از آن جبرئیل گفت : و من از شما دو نفر می باشم .

و به همین جهت محمد بن اسحاق در کتاب مغازی می گوید : زهری می گوید جبرئیل علیه السّلام گفت : « همدردی و مواساه واقعی همین است » زیرا مردم از اطراف رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز احد فرار کردند ، حتی عثمان بن عفّان که او اولین نفری بود که فرار کرد ، و وارد مدینه گردید ، و درباره او این آیه نازل شد :

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا (۴۲۷)

همانا آنانکه از شما در جنگ احد پشت کرده و منهزم شدند شیطان آنان را

به سبب بعضی نافرمانی و بدکاری هایشان به لغزش افکند .

و دفعه دیگر

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: علی از من است و من از او هستم، و این بار هنگامی بود که علی علیه السَّلام را در سال نهم هجری به عنوان امیر حج فرستاد (۴۲۸).

و به سبب سوره براءت ستر عورت واجب شد، یعنی بعد از این سال به صورت عریان حج نکنند، و بعد از این سال مشرکی نزدیک مسجد الحرام نشود، در حالی که تا آن زمان مشرکین خانه خدا را بدون پوشیدن هیچ لباسی طواف می کردند، و خداوند تعالی فرمود:

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ (۴۲۹)

ای بنی آدم زینت خود در هر مسجدی به همراه داشته باشید

که پوشاندن عورت را لازم می آورد زیرا در آن زمان مردان در شب بدون پوشیدن هیچ لباسی به حال برهنه و عریان طواف می کردند، و با این کار حرمت را تعظیم می نمودند، و عده ای از آنان می گفتند که: طواف خانه خدا می کنم به همان صورتی که مادر مرا زائیده است، در حالی که از مال دنیا چیزی به همراه ندارم که با ستم و ظلم مخلوط شده باشد.

و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دوست نداشتند که در آن سال با کفار برهنه حج بجا آورند (۴۳۰).

و در آن زمان مشرکان همراه مسلمانان حج می کردند و برای به خشم در آوردن مسلمانان با صدای بلند فریاد می زدند که خداوندا هیچ شریکی نداری مگر شریکی که از آن توست، مالک او هستی و او مالک نیست (۴۳۱).

و عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ

السَّلام مدّت را مشخص نمود و فرمود: هر کس بین او و بین رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَهْدِهِ وَبِيمَانِي وجود دارد، به همان مدّت، فرصت و مهلت دارد.

یکی از کفار گفت ما از عهد تو و پسر عمویت بیزاری می جوئیم.

پس علی علیه السَّلام فرمود: اگر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ مَرَا امْرُؤًا نَكَرْتُمْ بَدَأَ كَارِيهِ انْجَام نَدَهْم تا به نزدش باز گردم تو را می کشتم، و چون باز گشتند، خداوند دل‌های مشرکین را گرفتار رعب و وحشت کرد، پس به رضایت یا اکراه به اسلام رو آوردند (۴۳۲).

و عهد بین رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ مَرَا امْرُؤًا نَكَرْتُمْ بَدَأَ كَارِيهِ بصورت عام و بصورت خاص بود، عهد عام این بود که احدی نباید کسانی را که برای حج به خانه خدا آمده اند باز دارد و در ماههای حرام (محرم، رجب، ذی القعدة، و ذی الحجه) احدی را نباید ترساند و این عهد به وسیله سوره براءت ملغی گردید.

و عهد خاص عهدی بود که بین رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ مَرَا امْرُؤًا نَكَرْتُمْ بَدَأَ كَارِيهِ و قبایل عرب منعقد شده بود، که دارای مهلت و اجل مذکور در عهدنامه بود (۴۳۳).

پی نوشتها

[۳۷۸] نهج البلاغه ۱۵۴ ج ۱، المعجم الكبير طبرانی ح ۴۹۷۱، الدر المنثور سیوطی ۶۰ ج ۲ الصواعق المحرقة ۸۹.

[۳۷۹] تاریخ الإسلام، خطیب بغدادی ۲۳۲، مسند احمد ۲۸۱ ج ۴، أتمهید فی اصول الدین، الباقلائی، ۱۷۱، الصواعق المحرقة ۲۶.

[۳۸۰] مستدرک حاکم

[۳۸۱] أَلْصَّوَارِمُ الْمَهْرَقَةِ ، نور الله تسترى ۶۳ .

[۳۸۲] فَتْحُ الْبَارِي ، ابن حجر عسقلانی ، ۱۸۰ ج ۱۳ .

[۳۸۳] صَحِيحُ بَخَارِي ۴۳ ج ۵ .

[۳۸۴] سُورَةُ رَعْدٍ ، آيَةُ ۱۷ .

[۳۸۵] بِه كِتَابِ نَظَرِيَّاتِ الْخَلِيفَتَيْنِ بِه مَوْضُوعِ اِمَامَتِ اَبُو بَكْرٍ دَر رُوزِ دُوشَنَبِه مَرَاجِعُه شُود .

[۳۸۶] سَنَنِ بَخَارِي بَابُ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَدُّوا الْاَبْوَابَ الْاَبَا بَابِ اَبِي بَكْرٍ ، دَر حَاشِيَه كِتَابِ فَتْحِ الْبَارِي ۱۱ وَ ۱۲ ج

۷ ، سَنَنِ مُسْلِمٍ ۱۰۸ ج ۷ ، اَلْبَدَايَةُ وَ اَلنَّهَائَةُ ۲۳۰ ج ۵ .

[۳۸۷] اَلْاِصْبَاهُ ۳۷۳ ج ۱ ، اَلدَّرُ الْمُنْتَوْرُ ۱۲۲ ج ۶ .

[۳۸۸] مَنَاقِبُ خَوَارِزْمِي حَنَفِي ۲۲۵ .

[۳۸۹] مَنَاقِبُ الْاِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، اِبْنِ مَغَازَلِي ۲۵۴ وَ ۲۵۵ ، كَشْفُ الْغَمِّهِ ۳۳۲ ۳۳۱ ج ۱ .

[۳۹۰] سَمْعُوْدِي اِيْنِ حَدِيْثٍ رَا دَر وِفَاءِ الْوَفَاءِ دَر صَفْحَه ۴۷۷ ج ۲ رَوَايَتِ كَرْدَه ، اَلْغَدِيْرُ ۲۰۸ ج ۳ ، اَز اَبِي نَعِيْمٍ دَر كِتَابِ فَضَائِلِ

الصَّيِّحَابِ اللَّائِي الْمَصْنُوعَةِ ۳۵۲ ج ۱ ، اَلسِّيْرَةُ الْحَلَبِيَّةُ ۳۷۴ ج ۳ ، كَنْزُ الْعَمَلِ ۱۵۵ وَ ۱۵۶ ج ۱۵ مَجْمَعُ الزَّوَائِدِ ۱۱۵ ج ۹ ،

مُسْتَدْرَكٌ ، حَاكِمٌ ۱۱۷ ج ۳ ، خِصَائِصٌ ، النَّسَائِيُّ ۷۴ وَ ۷۵ .

[۳۹۱] سُورَةُ اِحْزَابٍ ، آيَةُ ۳۳ .

[۳۹۲] سَنَنِ تَرْمِذِي ، ۶۳۹ ، ۶۴۰ ، ۶۴۱ ج ۵ ، مَسْنَدُ اِحْمَدَ ، ۳۶۹ ج ۴ وَ ۲۶ ج ۲ وَ ۱۷۵ ج ۱ ، فَتْحُ الْبَارِي ، ۱۴ وَ ۲۷ ج ۷ ،

مُسْتَدْرَكٌ ، حَاكِمٌ ، ۱۱۷ وَ ۱۲۵ وَ ۱۳۴ ج ۳ ، كَنْزُ الْعَمَالِ

٩٦، ١٠١ و ١٢٠ و ١٥٥ و ج ١٥ خصائص نسائي، ٧٢ و ٧٥، ارشاد الساري، ٨٤ و ٨٥، ج ٦، وفاء الوفاء، سمهودي، ٤٧٤ و ٤٨٠ ج ٢، الصواعق المحرقة، ١٢١ و ١٢٢ و ١٢٥، حليه الأولياء، ١٥٣ ج ٤ الأئمة المصنوعه، ٣٤٦ و ٣٥٤ ج ١، انساب الأشراف، ١٠٦ ج ٢، تاريخ بغداد، ٢٠٥، ج ٧، المناقب، خوارزمي، ٢١٤ ٢٣٥ ٢٣٨، شرح حال امام علي عليه السلام از تاريخ ابن عساكر به تحقيق محمودي، ٢٨١ و ٢٥٣ و ٣٢٧ ج ١، علل الشرايع، ٢٠١، ٢٠٢، ينابيع الموده، ٢٨٣، لسان الميزان، ١٦٥ ج ٤، مناقب الامام علي عليه السلام، ابن الغزالي، ٢٥٢ و ٢٦١ الإصابة ٥٠٩ ج ٢، تذكره الخواص ٤١، منتخب كنز العمال با حاشيه مسند احمد، ٢٩ ج ٥، سنن بيهقي ٦٥ ج ٧، و طبراني در كتاب الكبير و الأوسط همين را روايت کرده است، الدر المنثور ٣١٤ ج ٣ أخبار القضاة، ١٤٩ ج ٣، الخصائص الكبرى، ٢٤٣ ج ٢، احكام القرآن، جصاص، ٢٤٨ ج ٢، السيره الحليه، ٣٧٣ و ٣٧٤ ج ٣، ذخائر العقبى، ٧٦ و ٧٧ و ٧٨، شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد، ١٩٥ ج ٩، نزل الأبرار، ٣٤ و ٣٥.

[٣٩٣] مسند احمد ١٧٥ ج ١، ٢٦ ج ٢، ٣٦٩

[۳۹۴] أَلصَّوَاعِقُ الْمَحْرَقَةُ ، ابن حجر ، فصل ۳ باب ۹ و همین مطلب را عبدالله بن عمر بن الخطاب روایت کرده است ، مستدرک ، حاکم ۱۲۵ ج ۳ .

[۳۹۵] مِنْهَاجُ السَّنَةِ ۹ ج ۳ أَنَّهُمْ بِخَاطِرِ بَغْضٍ وَ كَيْفِهِ أَوْ بِهِ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامِ مَيِّ بَاشِدٌ ، در حالی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله بِهِ عَلَى فَرْمُودٌ : دُوسْت نَدَارِدُ تُو رَا مَكْرٌ مُؤْمِنٌ ، وَ دَشْمَن نَدَارِدُ تُو رَا مَكْرٌ مَنَافِقٌ .

[۳۹۶] يَعْنِي أَحَادِيثَ بَسْتَنٍ دَرَهَا .

[۳۹۷] أَلْقَوْلُ الْمَسْدَدِ ۱۹ وَ ۲۰ وَ ۲۴ وَ ۲۵ ، أَللَّائِي الْمَصْنُوعَةِ ۳۵۰ ج ۱ ، فَتْحُ الْبَارِي ۱۳ ج ۷ ، ارشاد السَّارِي ۸۵ ج ۶ ، وَفَاءُ الْوَفَاءِ ۴۷۶ ج ۲ .

[۳۹۸] فَرَائِدُ السَّمْطَيْنِ ۲۰۸ ج ۱ .

[۳۹۹] بِهِ كِتَابُ اسْتِعَابِ نَوَاشِئِ ابْنِ عَبْدِ الْبَرِّ ، ج ۱ صَفْحَةُ ۶۵ مَرَاجِعُهُ شُود ، أَلْأَصَابَةُ ، ابْنُ حَجْرٍ ، ۱۵۴ ج ۱ ، أَلْكَامِلُ فِي التَّارِيخِ ۱۶۳ ج ۳ ، تَارِيخُ ابْنِ عَسَاكِرَ ۲۲۲ ج ۳ ، وَفَاءُ الْوَفَاءِ ۳۱ ج ۱ ، أَلْتَّرَاغُ وَ التَّخَاصِمُ ۱۳ ، تَهْذِيبُ التَّهْذِيبِ ۴۳۵ ج ۱ ، أَلْأَغَانِي ، ۴۴ ج ۱۵ ، شَرْحُ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ، ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ ۱۱۶ ج ۱ .

[۴۰۰] سَنَنُ الْبَخَارِيِّ بَابُ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله ، سَدُّوا الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ ، در حاشیه فتح الباری ۱۱ و ۱۱۲ ج ۷ سنن مسلم ۱۰۸ ج ۷ ، أَلْبَدَايَةُ وَ النِّهَايَةُ ۲۳۰ ج ۵ .

[۴۰۱] تَهْذِيبُ التَّهْذِيبِ ۳۱۲ ج ۱ ، أَلْغَدِيرُ ۳۶ ج ۸ .

تاریخ طبری ۴۴۲ ج ۲ ، ألكامل فی التاریخ ، ابن أثیر ، ۳۲۳ ج ۲ .

[۴۰۳] سورة أحزاب ، آیه ۳۳ ، سنن ترمذی ، ۳۲۸ ج ۵ ، مستدرک حاکم ، ۱۷۲ ج ۳ ، مسند احمد ۱۶۸ ج ۴ ، تفسیر طبری ، ۶ ج ۱۲ .

[۴۰۴] به کتاب السیره النبویه از همین مؤلف مراجعه شود .

[۴۰۵] ألبدایه و النهایه ، ابن کثیر ۳۱۱ ج ۴ ، طبقات ابن سعد ۱۳۱ ج ۲ ، سیره ابن هشام ۲۷۲ ج ۴ مغازی واقدی ۷۶۹ ج ۲ ، تاریخ طبری ۱۰۴ ج ۳ ، عیون الأثر ۲۰۴ ج ۲ ، أروض الأنف ۳۵۹ ج ۲ ، السیره الحلبیه ۱۹۰ ج ۳ ، شرح المواهب ۲۸۷ ج ۳ ، دلائل النبوه بیهقی ۳۹۸ و ۳۹۹ ج ۴ .

[۴۰۶] مغازی واقدی ۷۷۵ ج ۲ .

[۴۰۷] مغازی واقدی ، ۱۱۱۸ ج ۲ ، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ، ۵۲ ج ۶ ، منتخب کنز العمال ، به حاشیه مسند احمد بن حنبل ، نوشته متقی هندی ، ۱۸۰ ج ۴ ، طبقات ابن سعد ، ۴۶۶ السیره النبویه ، در حاشیه السیره الحلبیه ، احمد زینی دحلان ، ۳۳۹ ج ۲ .

[۴۰۸] سورة توبه ، آیه ۱ تا ۵ .

[۴۰۹] تاریخ طبری ۳۸۲ ج ۲ .

[۴۱۰] مسند احمد ابن حنبل ۱۶۴ ج ۴ ، کنز العمال ۱۵۳ ج ۶ .

[۴۱۱] تاریخ أبی زرعه ۲۹۸ ، مسند احمد بن حنبل ۱ ج ۲ ذخائر العقبی ۹۶ .

[۴۱۲] کنز العمال ۲۴۶ ج ۱ .

[۴۱۳] مسند احمد

ابن حنبل ۱۵۱ ج ۱۱، كنز العمال ۲۴۷ ج ۱، تفسير ابن كثير ۵۴۳ و ۵۴۴ ج ۲

[۴۱۴] مستدرک حاکم ۵۱ ج ۳.

[۴۱۵] حاشیه شیخ محمد علیان مزروقی بر تفسیر زمخشری ۲۴ ج ۲.

[۴۱۶] سیره ابن هشام ۱۹۰ ج ۴.

[۴۱۷] تذکره الخواص، سبط ابن جوزی ۴۳.

[۴۱۸] أضواء علی السنه المحمديه، محمود أبوریه ۴۴، ینایع الموده، حنفی قندوزی ۵۳۶ ج ۲.

[۴۱۹] ألبدايه و التّهایه ۷۳ ج ۸.

[۴۲۰] تفسیر قمی ۱۵۸ و ۲۸۲ ج ۱.

[۴۲۱] تفسیر المیزان ۱۷۶ ج ۹.

[۴۲۲] المستجد من الإرشاد، علامه حلی ۵۷، بحار الأنوار ۱۱ ج ۲۲.

[۴۲۳] أَلرّوض الأنف ۳۷۴ ج ۲، خصائص نسائي ۲۰، سنن ترمذی ۱۸۳ ج ۲، مسند احمد ۲۸۳ ج ۳، أَلدّر المنثور، سیوطی

۴۶ ج ۱۰، مستدرک الصّحیحین ۵۱ ج ۳، و به فضائل الخمسه در صحاح سنّه ۳۸۳ ج ۲ مراجعه کنید.

[۴۲۴] تذکره الخواص، سبط ابن جوزی ۴۳.

[۴۲۵] تاریخ یعقوبی ۷ ج ۲.

[۴۲۶] تاریخ طبری ۳۸۲ ج ۲.

[۴۲۷] سوره آل عمران، آیه ۱۵۵.

[۴۲۸] تذکره الخواص، سبط ابن جوزی ۴۳.

[۴۲۹] سوره أعراف، آیه ۳۱.

[۴۳۰] عیون الأثر ۲۷۵ ج ۲.

[۴۳۱] عیون الأثر ۲۷۵ ج ۲.

[۴۳۲] تذکره الخواص ۴۳ ، عیون الأثر ۲۷۶ ج ۲ .

[۴۳۳] عیون الأثر ۲۷۶ ج ۲ .

فصل پنجم

امامت نماز جماعت در صبح روز دوشنبه

زهري به دروغ روايت مي کند که پیامبر صلی الله علیه و آله

به عبدالله بن زمعه فرمود : مردم را امر کن نماز بگذارند .

عبدالله بن زمعه خارج شد و به عمر برخورد کرد و به او گفت : با مردم نماز بگذار ، و عمر با مردم نماز گذاشت ، و صدا را بلند نمود ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله صدایش را شنید پس فرمود : آیا این صدای عمر نیست ؟

مردم گفتند : آری ای رسول خدا .

فرمود : خدا و مؤمنان این را نمی پسندند . ابوبکر با مردم نماز بگذارد پس عمر به عبدالله بن زمعه گفت : چه کار بدی کردی ، فکر می کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داده بود که مرا به نماز امر نمائی .

گفت : نه ، بخدا سوگند مرا فرمان نداد تا کسی را امر نمایم (۴۳۴) .

از جمله دروغها ، این حدیث نقل شده از عایشه است : چون بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت شد فرمود : به ابوبکر بگوئید با مردم نماز گذارد .

عرض کردم : یا رسول الله ابوبکر مردی دل نازک است ، و چون قرآن بخواند قادر بر بازداشتن اشک خود نیست ، خوب است غیر ابوبکر را مأمور کنید ، عایشه می گوید : بخدا من از این می ترسیدم که مردم به اولین نفری که بجای رسول خدا صلی الله علیه و آله می نشیند فال بد بزنند ، می گوید من دو یا سه مرتبه از حضرت خواستم دیگری را جانشین نماید پس حضرت فرمود : ابوبکر باید با مردم نماز بگذارد ، شما ، زنان اطراف

و از دیگر دروغها ، این حدیث انس ابن مالک است :

چون روز دوشنبه شد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرده حجره را کنار زد و ابوبکر را دید که با مردم نماز می گذارد ، به چهره مبارک حضرت نگاه کردم دیدم مانند ورق قرآن است و لبخند می زد .

می گوید : با دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک بود از شادی در نماز خود اشتباه کنیم ، ناگهان ابوبکر به پشت برگشت ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی اشاره نمود ، در جای خود بمان ، پس از آن پرده را رها کرد و در همان روز از دنیا رحلت نمود (۴۳۶) .

و عایشه مدّتی بعد در کلامی چنین اعتراف می کند : ابوبکر خارج شد و پیامبر صلی الله علیه و آله در خود احساس سبکی نمود ، پس در حالی که به دو نفر تکیه داده بود خارج شد ، گویا می بینم پاهای حضرت از شدّت درد بر زمین می کشید ، و ابوبکر خواست عقب برود .

پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره نمود سر جای خود بمان ، پس از آن به ابوبکر نزدیک شد تا در کنار او نشست ، و پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می خواند ، و ابوبکر به وی اقتدا می کرد ، و مردم به ابوبکر اقتدا می نمودند (۴۳۷) .

و این روایت اثبات می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وصیّت به نماز گذاردن ابوبکر نکرد ، زیرا با وجود بیماری شدید

برای منع نماز گذاردن ابوبکر با مردم و برای دفع توطئه ، پیامبر صلی الله علیه و آله برای نماز خارج شد .

اما درباره این سخن عایشه که پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم نماز گذارد و ابوبکر به نماز وی اقتدا کرد ، و مردم به نماز ابوبکر اقتدا کردند ، با اندک تحریفی از خود عایشه ، دلالت بر امامت جماعت رسول خدا صلی الله علیه و آله می نماید .

حدیث امامت جماعت ابوبکر بجای پیامبر صلی الله علیه و آله در صبح روز دوشنبه از طریق عایشه و انس بن مالک وارد شده است ، و این روایات به صورتهای گوناگونی اختلاف پیدا کردند ، یک بار به این صورت که ابوبکر با مردم سه روز نماز خواند ، و بار دیگر به این صورت که فقط در صبح روز دوشنبه (یعنی روز رحلت پیامبر) با آنان نماز خواند و اختلاف روایات دلالت بر بطلان آنها دارد ، زیرا گفته اند دروغگو فراموشکار است .

و این حدیث با ادله ای دیگر نیز رد می شود ، از جمله اینکه عایشه جنگ جمل را که در آن نزدیک به بیست هزار مسلمان قربانی شدند ، به راه انداخت تا پسر عموی او طلحه یا پسر خواهر او عبدالله بن زبیر بر حکومت مسلمانان تسلط پیدا نمایند ، پس در راه حکومت پدر خود چه کرده است ؟ آیا با وجود به راه انداختن چنین جنگی می توان حدیث او را در موضوع خلافت پدرش پذیرفت ؟

و بعلاوه خود عایشه آن حدیث را هم رد نموده است او می گوید

: پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به عایشه فرمود : شما همنشینان یوسف هستید (۴۳۸) و طبیعی است که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین سخنی به او بگوید ، زیرا عایشه فریبکاری و حيله گری نمود و در قضیه امامت جماعت پدرش در صبح روز دوشنبه اصرار کرد .

و اگر قضیه خطیر و حساس نبود ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این سخن رسوا کننده لب نمی گشود ، زیرا حيله گری و فریبکاری در مسأله خلافت از مسائل عظیم مسلمانان بشمار می رود .

و صواحب یوسف و هم نشینان او همانطوری که در قرآن آمده اصرار به آلوده کردن دامان یوسف داشتند ، و یوسف علیه السلام خود داری کرده و از حيله آنان فرار می نمود ، تا جایی که برای رهائی از مطالبات نامشروع آنها مشتاق زندان شد .

و طالبین توضیح بیشتر در این موضوع ، باید به کتابهای تفسیر مراجعه نمایند . و خود عایشه حدیث : « انکن صواحب یوسف » (۴۳۹) را که خطاب به خود و حفصه است روایت نموده است .

و با وجود اهانت پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه و ناکامی تلاش او در بدست آوردن فرمان یا اجازه ای برای نماز جماعت پدرش در روز دوشنبه ، از آن حضرت ، عایشه روایت کرد که فرمانی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله برای امامت جماعت أبوبکر در صبح روز دوشنبه وجود داشته است . یعنی او در خصوص این موضوع هم در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و هم بعد از

آن اصرار و پافشاری بسیار نمود .

لکن در آخرین روزهای زندگی عایشه بعد از آنکه روابطش با حکومت بنی امیه بخاطر کشتن برادرش عبد الرحمن تیره شد ، به احادیث صحیح بسیاری لب گشود که موجب باطل کردن تمام احادیثی شد که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله برای رساندن پدرش به قدرت ، روایت می نمود .

و روایت خود در امامت جماعت صبح روز دوشنبه ابوبکر را نیز باطل نمود (۴۴۰) .

و از احادیث صحیح او این قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می باشد که فرمود : من سرور و سید فرزندان آدم هستم ، و علی سرور و سید عرب است (۴۴۱) و محبوبترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه سلام الله علیها و از مردان علی بن ابی طالب می باشد (۴۴۲) .

و فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله برای ابوبکر صادر شده بود ، تا به لشکر اسامه بن زید ملحق شود ، پس چگونه صبح روز دوشنبه در مدینه حاضر بود ؟

و همین حاضر شدن او در نماز دلیل بر عصیان فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد ، و ابوبکر و عمر در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از رحلت او با جدا شدن از لشکر اسامه فرمان پیامبر را عصیان نمودند .

بنابراین ، وضع ابوبکر از دو حال خارج نخواهد بود ، یا صبح دوشنبه در مدینه حاضر بود و یا به نزد همسر خود در سنج که خارج از مدینه می باشد رفته بود (۴۴۳) . و در

هر دو حالت با فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله مبنی بر رفتن در لشکر اسامه مخالفت نموده است . و در آن هنگام اسامه در جرف بسر می برد ، و اگر ابوبکر معصیت امر پیامبر صلی الله علیه و آله نموده باشد ، چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله وی را بجای خود معین کرد تا امامت نماز جماعت نماید ؟

و اگر با فرمان نبوی امامت جماعت نماز را به عهده گرفته بود ، چرا در مدینه نماند ، تا در سایر اوقات با مردم نماز بخواند ؟

مسئلاً ابوبکر در هنگام ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از آن در سنج بسر می برد (۴۴۴) و تأکید فراوانی وجود دارد که ابوبکر صبح روز دوشنبه در مدینه حاضر بود ، و پس از آن بخاطر روگردانی از فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله مبنی بر رفتن در لشکر اسامه که بسوی شام حرکت می کرد (۴۴۵) به خانه خود در سنج بازگشت .

بنابراین با علم به آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از نماز ظهر روز دوشنبه رحلت فرمود اخبار اتفاق نظر دارند که در هنگام رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر در سنج بسر می برد (۴۴۶). بعلاوه اگر امامت نماز دلیل بر خلافت عظمی بود ، چرا امیر بودن علی بن ابی طالب بر حج دلیل بر خلافت نباشد ؟

در حالی که این امیر بودن شامل امامت نماز و امیر حج بودن و تبلیغ سوره براءت و برگرداندن ابوبکر به مدینه و گریه و ترس او از نازل شدن آیه

ای در مذمت وی (۴۴۷) می شود .

اما انس بن مالک راوی دوّم حدیث به شدّت از امام متّقیان علیّ بن اَبی طالب علیه السّلام دوری می نمود ، و این دوری کردن وی به حدّی بود که باعث شد از شهادت دادن با سایر صحابه در مسجد کوفه مبنی بر شنیدن حدیث رسول خدا صلّی الله علیه و آله که فرمود :

من كنت مولاہ ، فہذا علی مولاہ ، امتناع نماید ، پس امام علی علیه السّلام وی را نفرین کرد و به پیسی گرفتار شد (۴۴۸) .

انس بن مالک ، در حوادث سقیفہ و بعد از آن همراه ابوبکر بود و از آنجائی که در حزب ابوبکر بود ، او را والی بحرین نمود ، و هنگامی که عمر حکومت را بدست گرفت او را طرد کرد (۴۴۹) .

و طبیعی است مردی که از بیان سخن رسول خدا صلّی الله علیه و آله در روز غدیر خوداری کرد ، صلاحیت نقل حدیث را مخصوصاً در قضیّہ ای سیاسی که مربوط به امامت مسلمانان است ، دارا نمی باشد .

انس بن مالک ، در هشت سالگی ساقی اعضای مجلس شراب بود . و در ابتدای اسلام شراب تحریم شده بود ، و در آن مجلس ابوبکر بن اَبی قحافہ ، سر دستہ کسانی بود که با جامہای شراب خوشگذرانی می کردند (۴۵۰) .

و رسول خدا صلّی الله علیه و آله بر ابوبکر و عمر خشم گرفت ، زیرا در روز دوشنبہ بہ مدینہ برگشتند ، و از فرمان وی سرپیچی کردند ، پس بہ آن دو و پیروان سرکش آنان فرمود : آیا امر

نکردم که در لشکر اسامه باشید؟ عرض کردند: آری ای رسول خدا، حضرت فرمود: پس چرا از فرمانم سرپیچی کردید (۴۵۱)؟ .

فصل ششم

آیا ابوبکر در حکومت پیامبر منصبی عالی بدست آورد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه از سال اول تا سال یازدهم هجری حکومت کرد، و در این چند سال مسلمانان مخلص به مناصب حکومتی بالا و رفیعی دست یافتند، و علی بن ابی طالب علیه السلام پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمام جنگهایش بود (۴۵۲) .

و این عظیم ترین منقبتی بود که یک مسلمان در زمان حیات آن حضرت بدست آورده بود، در حالی که ابوبکر در دو حمله نظامی که در آنها فرمانده بود ناکام شد، اولی حمله خیبر که از جنگ با یهودیان فرار کرد، و در روز دوم پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را بدست عمر سپرد، او نیز فرار کرد (۴۵۳) .

و همچنین ابوبکر در حمله ذات السلاسل از جنگ با مشرکان فرار کرد (۴۵۴) .

و در سال نهم هجرت ابوبکر امیر حاجیان بود، لکن خداوند سبحان او را از این منصب عزل نمود، پس با گریه و اندوه به مدینه بازگشت در حالی که می ترسید آیه ای در مذمت او نازل شده باشد (۴۵۵) .

و در هفته شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله، پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر و اصحاب دیگر را که از ملحق شدن به لشکر اسامه خوداری کرده بودند مورد لعن قرار داد (۴۵۶) .

و در روز شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله که

مصادف با روز دوشنبه بود ابوبکر و عمر گفتند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذِيان مِي كُوِيْد (٤٥٧).

پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آن دو را به همراه اطرافیانشان به خواری و ذلت از خانه خود طرد کرد و با این کار، شأن و منزلت آن دو را در دنیا و آخرت بیان فرمود (٤٥٨).

بنابراین ابوبکر و عمر تا پایان بر هیچ منصب قابل احترامی در دولت اسلامی آن روزگار، دست نیافتند.

و تاریخ زندگانی مذکور ابوبکر روشن می کند که هیچ گونه رابطه محکی بین نبی مکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و ابوبکر وجود نداشته، و همین مطلب حضور او را در غار و هجرت تکذیب می نماید.

باب نهم: دست بردن در احادیث

فصل اوّل

علل و اسباب بوجود آمدن روایات ساختگی

نظام سلطه در زمان ابوبکر و عمر و عثمان و دولت اموی و دولت زبیری سعی کرد از قدرت مادی خود نهایت استفاده را بنماید، تا پایه های خود را تقویت، و کیان خود را تثبیت کند، لذا روایات دروغین زیادی مبنی بر شریک بودن افراد خود در حادثه غار منتشر کرد، که به صورتهای گوناگون انجام می گرفت.

و نیروهای حاکم همیشه سعی در مقابله با فضائل امام علی بن ابی طالب علیه السلام به وسیله روایات دروغین می نمودند.

و در همین قضیه امارت حج، تمام روایات اتفاق دارند که ابوبکر به مدینه بازگشت و علی علیه السلام به عنوان امیر حاجیان بسوی مکه رفت، لکن حزب قریش و یاران او با تمام قوی سعی کردند، قضیه امارت ابوبکر بر حاجیان را در سال نهم

هجرت به دروغ بسازند و بگویند ، علی علیه السّلام فقط سوره برائت را قرائت نمود .

و روایات صریحی که اثبات کننده بازگشت أبوبکر به مدینه بعد از امیر بودن بر حاجیان و گریه و بی تابی او هستند بسیارند ، که سابقاً آنها را ذکر نمودیم (۴۵۹) .

اما اسباب و عللی که باعث می شد روایات دروغینی ساخته و پرداخته شوند ، متعدّد می باشند ، که تعدادی از آن علل و اسباب سیاسی هستند .

و هدف آنها صحّه گذاشتن بر بدست گرفتن خلافت از طرف رجال سقیفه می باشد ، که فاقد تمام معیارهائی بودند که می توانست آنان را در رسیدن به قدرت و سلطه یاری نماید .

و مقصود بعضی از آن اسباب ایجاد مناقب دینی برای خلفا می باشد ، تا به وسیله آن مناقب در دنیا و آخرت بر علی علیه السّلام و دیگران برتری یابند .

و رجال حزب قریش بخوبی برتری مقام و منزلت دینی را بر مقام و منزلت سیاسی دریافته بودند ، لذا احادیث غیر قابل قبولی در این موضوع ایجاد کردند ، که نمونه های بارز آن احادیث ، حدیث غار و حدیث امامت جماعت در روز دوشنبه و حدیث امارت حاجیان و حدیث بستن درها جز روزه أبوبکر ، می باشد .

و از آنجائی که شیعیان همواره عید غدیر را در روز هجدهم ذی حجّه هر سال جشن می گرفتند ، قوای اموی سعی در مقابله و ایجاد مزاحمت با آن نمودند ، لذا اعلان کردند روز بیست و ششم ذی حجّه بخاطر آنکه روز دخول نبی مکرم حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و أبوبکر

به غار بوده است ، جشن می باشد ، و اموال هنگفتی برای این جشن هزینه نمودند ، و این تعصّب سیاسی و مذهبی تا مدّتی محدود استمرار داشت ، سپس شعله آن تعصّب خاموش و شدّت آن آرام شد (۴۶۰) .

لکن مطلبی که درباره داخل شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله به غار معروف می باشد آن است که دخول در غار در روزهای آخر ماه صفر بوده و حضرت در روز اوّل ماه ربیع الأوّل به مدینه هجرت نمود .

و به خاطر چنین رقابت سیاسی دور از حقّ و انصافی ، این گروه با هر چیزی مخالفت کردند .

و بحمد الله در حال حاضر طوفان آن حوادث پایان یافته ، و مردم به واقعیت بازگشته ، و آن مناسبت های دروغین را کنار گذاشته اند .

و حادثه دروغین دیگری که در این راستا ساخته شد ، در مراسم حزن و اندوه روز هجدهم محرم به خاطر قتل مصعب بن زبیر نمایان گردید ، که تنها برای مقابله با مراسم حزن و اندوه مسلمانان بر شهادت حسین زهرا علیه السّلام در روز دهم محرم وضع شد .

لکن بخاطر آنکه مسلمانان چنین حادثه ای را قبول نداشتند ، این حادثه نیز بحمد خدا به عالم نسیان سپرده شد . و رجال حزب قریش فاسق تلاش کردند ، فضائلی درباره غار و هجرت بوجود آورند که یکی از آنها حدیث زیر می باشد :

از ابوهریره نقل شده است که ابوبکر صدیق به پسر خود گفت : هرگاه برای مردم حادثه ای رخ داد به غاری که من و رسول خدا صلی الله علیه و

آله در آن پناه بردیم ، برو و در همان جا بمان ، که روزی تو صبح و شب در آن غار خواهد رسید .

این حدیث را بزار روایت نموده ، و در سند آن موسی بن مطیر قرار گرفته که او کذاب است (۴۶۱) . و مسلماً این حدیث از احادیث دروغینی می باشد که أبوهریره بر زبان رانده است ، و احادیث او بالغ بر بیش از شش هزار حدیث است ، و مقصود أبوهریره از این قبیل احادیث استوار کردن و تثبیت روایاتی می باشد که خود و اطرافیانش در زمینه حضور أبوبکر در غار ساخته و پرداخته بودند .

و ذکر شده است که عمر بن الحطّاب « الخطّاب » أبوهریره را بر دروغ بستن بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و به سرقت بردن اموال مسلمانان متّهم کرد (۴۶۲) .

بنابراین أبوهریره ای که به دنبال ثروتهای سیاست پارس می نمود ، با وسائل گوناگون سعی کرد فضائلی برای أبوبکر در غار و هجرت ایجاد نماید ، تا بدست گرفتن خلافت وی را درست جلوه دهد و بر خلافت عمر و عثمان و معاویه صحّه بگذارد .

و با داشتن چنین زبان قدرتمند در ساختن بدعتها و تزویر و تغییر وقایع ، أبوهریره ، میلیونر مشهوری گردید ، در حالی که اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله سلمان فارسی و حذیفه بن الیمان و عمّار بن یاسر و أبوذر همگی فقیر از دنیا رفتند و مالک ثروتی نبودند (۴۶۳) .

می گویند ریسمان دروغ کوتاه است ، لذا این روایت ، غذا آوردن عبدالله بن فهیره چوپان أبوبکر و فرزندش عبدالله

بن ابوبکر را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار تکذیب می نماید . زیرا غذا از آسمان به غار نازل می شد !

و عایشه نیز احادیث بسیاری برای پیشبرد منافع و مصالح پدر خود ذکر نمود ، رجال حزب قریش نیز چنین کردند . و از جمله روایات ساختگی که عایشه خانم در این جولانگاه گفته این حدیث می باشد : برای راه رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر گوسفندی پخته تهیه کردیم و اسماء غذا را محکم بست (۴۶۴) .

و عایشه خانم که روش سیاسی و دینی پدرش را بسیار دوست می داشت ، هر روایتی که فضیلتی برای پدرش ایجاد می کرد به دروغ وضع می نمود ، زیرا گفته اند دوست داشتن چشم و گوش را از کار می اندازد و انسان را کور و کر می نماید ، عایشه پدر خود را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله ترجیح می داد و بیشتر دوست می داشت .

اما سؤال مطرح شده این است که : چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله که از دست قریش فرار می کرد ، و از ناحیه مشرکین رانده می شد ، در حین فرار از گردنکشان قریش گوسفند پخته ای را آنهم با پوست با خود حمل می کرد .

و آیا احدی از مردم ، معقول می داند یک نفر فراری در حین فرار از دست دنبال کنندگان ، اقدام به حمل گوسفندی پخته نماید ؟ !

و سیاست مردان ابوبکر و عمر و عثمان را در هر واقعه ای که در آن فضیلتی وجود داشت ، به دروغ و

نیرنگ وارد می نمودند، و فضائل دیگر صحابه را سلب نموده، و به سرقت می بردند، و اهل سقیفه را از هر حادثه و واقعه ای که در آن حتی اندک بد نامی وجود داشت دور می داشتند، گرچه عملاً در آن حادثه حاضر بوده و شرکت داشتند.

و این مطلب ما را بر آن می دارد تا در اعمال و افعال هواپرستان و متعصبین تردید نموده، و روایات ساختگی آنها را نادرست بشماریم، و در رأس این مردان هواپرست و فرقه گرا عمال دستگاه حکومتی بنی امیه می باشند.

فصل دوم

روایات ساختگی

دولت بنی امیه برای طعنه زدن به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت وی علیهم السّلام در ایجاد دروغها و تحریفات بسیار، در سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان، حرکت شدیدی نمودند.

و معاویه سعی در ایجاد مناقب و فضائل بی اساسی برای رجال سقیفه نمود، تا بینی بنی هاشم را به خاک بمالد (۴۶۵). و در این جولانگاه روایات دروغین بسیار ایجاد گردید، تا جائیکه علماء کتابهای فراوانی درباره راویان غیر قابل اعتماد و مجروح و روایات دروغین تألیف نمودند.

معاویه می گفت: اظهار بیزاری و براءت ذمه می کنم، از کسی که از فضیلت ابوتراب و اهل بیت وی چیزی روایت نماید.

پس از آن خطباء بر فراز منبرها اقدام به لعن کردن علی علیه السّلام نمودند، و از وی بیزاری جستند، و ناسزاها و نارواها به او و اهل بیتش نسبت دادند، و شیعیان وی را به قتل

رساندند ، و نامشان را از دفاتر دولتی محو و رزق آنان را قطع و خانه هایشان را ویران نمودند (۴۶۶) .

و مستحکم ترین حادثه ای که به وسیله روایات دروغین در همین راستا قرار گرفت ، حادثه غار و هجرت بود ، زیرا با اطمینان کامل امویان شتر گمشده خود را در همین واقعه پیدا کردند .

لذا علماء و قضاة گویان سعی کردند این حادثه را به ابوبکر و خانواده و خویشان و اصحاب وی اختصاص دهند .

آری ، در هر حادثه مهمی از این قبیل ، سیاست چنین عمل می کند .

علی بن ابی طالب در راه خدا از جان خود گذشت ، و بر بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید ، و با مردن فاصله ای بسیار اندک پیدا کرد ، و زیر سایه شمشیرهای قریش خدعه گر خوابید ، و آزارهای فراوان را تحمیل کرد ، و برای برگرداندن امانات رسول خدا صلی الله علیه و آله به صاحبانشان بدون هیچ یآوری در مکه باقی ماند .

و چون علی به همراه فوادم هجرت نمود ، مشرکان به او ملحق شدند و سعی در قتل وی نمودند ، و خداوند تعالی او را از دست مشرکان نجات داد (۴۶۷) .

و به همین جهت رجال حزب قریش ، سعی در ایجاد فضائل عظیمی برای ابوبکر در قضیه هجرت کردند تا بتواند به وسیله این فضائل با علی علیه السلام رقابت نماید .

و زمانی که انگشت مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله در هجرت مجروح شد (۴۶۸) روایتی نیز در جراحت و خونریزی انگشت ابوبکر در هجرت بوجود آوردند (۴۶۹)

و روایات صحیح ، تصریح بر این مطلب می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن غار را با قدرت الهی بوجود آورد ، و خداوند تعالی سنگ را برای آن حضرت نرم نمود ، همان طوری که آهن را برای حضرت داود علیه السلام نرم نموده بود .

و چون اجماع و اتفاق نظر وجود دارد ، که رسول خدا صلی الله علیه و آله اولین نفری بود که در آن غار وارد شد ، امویان سعی کردند این منقبت را از وی گرفته و به ابوبکر بدهند .

ابن کثیر اموی روایت می کند : چون ابوبکر وارد غار شد ، تمام سوراخهای غار را بست ، و فقط یک سوراخ باقی ماند که آن را با پاشنه پای خود مسدود کرد ، پس افعی ها مشغول گاز گرفتن پای او شدند ، و از شدت درد اشکهایش روان گردید . آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به ابوبکر چنین فرمود : محزون مباش مسلماً خدا با ماست (۴۷۰) لکن معلوم نیست با وجود آن همه زهر کشنده چرا ابوبکر به هلاکت نرسید ؟

و آن روایات ساختگی کلا سبب به هلاکت نرسیدن او را بدون توضیح باقی گذاشته اند .

و منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله بخاطر هجوم گردنکشان قریش ، و محاصره و ورود آنان به آن منزل به مقام و منزلتی عظیم از جهاد نائل گردید .

و فاطمه سلام الله علیها نیز به خاطر هجوم مشرکین قریش بر خانه اش ، در معرض وحشت و آزار قرار گرفت .

و در مقابل رجال حزب قریش سعی در ایجاد

منقبتی موازی برای خانه ابوبکر نمودند، تا وی را در نیل به خلافت و بدست آوردن شرافت قادر سازند، لذا به دروغ از زبان اسماء بنت ابی بکر روایت کردند که: چون پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر خارج شدند، ابوجهل به همراه عده ای از قریش نزد ما آمدند و از محل پدرم سؤال کردند، اسماء گفت: نمی دانم کجاست، پس ابوجهل بر گونه او زد و گوشواره اش را پرت نمود (۴۷۱) در حالی که اسماء دختر ابوبکر در آن زمان به همراه شوهرش زبیر بن عوام (۴۷۲) در حبشه بسر می برد.

و دروغهای متعارض با واقعیت را در این زمینه به دقت ملاحظه کنید. و بعد از مرگ یزید بن معاویه، عبدالله بن زبیر حکومت حجاز را بدست آورد، و در آن زمان تلاش وافری برای خلق مناقب و فضائل برای مادرش اسماء و پدرش زبیر نمود، و به همین جهت مادرش ذات النطاقین نامیده شد، یعنی زنی که دارای کمربند است، و در همان زمان بخاطر رغبت در برتری جوئی و سلطه طلبی بر مردم، به وسیله مادر خود، مادرش ذات النطاقین نامیده شد!

و زمانی که عایشه در جنگ جمل و در قریه حوآب بخاطر یاد آوردن سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که به او فرموده بود:

« ای کاش می دانستم کدام یک از شما صاحب شتر دم دراز است که سگهای حوآب بر او پارس می کنند (۴۷۳) » اصرار بر بازگشتن به مدینه، و انصراف

از رفتن به بصره نمود ، عبدالله بن زبیر اولین نفری بود که در اسلام ، به صورت دسته جمعی شهادت به ناحق داد .

عبدالله بن زبیر ، که ترسید در جنگ پدرش با علی علیه السّلام لشکریان از اطراف وی پراکنده شوند ، به همراه چهل نفر به دروغ شهادت داد که آن قریه حوآب نامیده نمی شود . لذا علماء می گویند : این اولین شهادت ناحق در اسلام است (۴۷۴) .

عبدالله بن زبیر می خواست به هر قیمتی به بصره برسد ، و بر خزائن عظیم آن دست یابد ، حتی اگر به وسیله تکذیب حدیث رسول خدا صلّی الله علیه و آله در قضیه حوآب باشد !

و فرزندان زبیر بن العوام ، به صورتهای مختلف سعی در طعنه زدن و بدنام نمودن رسول خدا صلّی الله علیه و آله کردند ، و عبدالله بن زبیر تلاش کرد تا با محاصره بنی هاشم با هیزم آنها را بسوزاند (۴۷۵) .

در همین حال اسماء از روی فریب به ذات النّطّاقین نام گذاری می شود ، چون غذای رسول خدا صلّی الله علیه و آله را با کمر بند خود بسته بود ، در حالی که اسماء در آن زمان همانطوریکه گفتیم در حبشه بسر می برد ، و در مکه اصلاً حضور نداشت . و به این صورت دروغ های رجال سیاست و تعصّب در برابر ما کشف می گردد ، و روایات ساختگی قضیه غار روشن می شود .

و چون قریش جایزه ای از طرف حزب خود برای قتل و اسارت رسول خدا صلّی الله علیه و آله بعد از هجرت وی از

مکه قرار داده بود، زهری بلافاصله در عملی ننگین، جایزه دروغینی برای قتل و اسارت ابوبکر وضع نمود (۴۷۶).

در حالی که با استناد به ادله صحیح و متواتر، در ابتدای اسلام تمام کفار قریش فقط اتفاق بر قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند. و ابوبکر را اصلاً نمی خواستند بکشند، زیرا وی رابطه بسیار خوبی با قریش داشت، و در هیچ کاری قریش را نگران نمی کرد، و به خشم نمی آورد.

و زمانی که گردنکشان مکه مسلمانان را شکنجه می دادند، ابوبکر و عمر و عثمان را رها کرده و شکنجه ندادند، بعلاوه ابوبکر کاری بر ضد قریش نکرده بود، که مستحق شود جایزه ای از طرف مکه برای قتلش قرار بدهند ...

او در هیچ قضیه ای قریش را نگران نکرد، و در هیچ برنامه ای آنان را نافرمانی ننمود.

و زعمای مکه در امر خود مذاکره کرده، و مدتی طولانی درباره مقابله با اسلام مشورت نمودند، و به نتیجه ای رسیدند که مفاد آن بدست آوردن توان نبود کردن این دین جدید بود، که با کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله حاصل می شد.

و به خاطر همین اعتقاد قطعی و جازم حزبی، از کشتن علی بن ابی طالب علیه السلام در ابتدای امر، خوداری کرده، و تمام سعی خود را فقط به همان هدف متوجه کردند، لذا قریش اصلاً درباره قتل ابوبکر فکرنمی کرد، زیرا در این راه هیچ مصلحتی وجود نداشت.

و رجال حزب قریش سعی کردند این

شایعه یعنی شایعه تعیین جایزه ای برای قتل و اسارت ابوبکر را در بین اقشار مردم منتشر کنند، تا به منافع سیاسی خود دست یابند.

و امویان سر دسته سعی کنندگان برای پخش این گونه دروغ ها بین مسلمانان بودند.

و تمام اصحاب، اجماع و اتفاق دارند که، رسول خدا صلی الله علیه و آله شبانه از منزل خود به غار رفت، و بعد از خواندن آیاتی از سوره یاسین (۴۷۷):

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا، وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا، فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (۴۷۸).

خاک بر سر محاصره کنندگان ریخت.

امیرا رجال حزب قریش از روی کفر و حسد در یک تلاش برای تسخیر موضوع به نفع ابوبکر و خانواده او، مطلب را وارونه نموده و گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز، آنهم در حضور اسماء و عایشه و ابوبکر و همسر او و با آگاه بودن عبد الرحمن و عبدالله دو پسر ابوبکر به این امر و با اطلاع عامر بن فهیره به موضوع، و با آگاه بودن طلحه بن عبیدالله (۴۷۹) و صهیب رومی و عثمان بن عفان به هجرت، از منزل ابوبکر خارج شد.

پی نوشتها

[۴۳۴] طبقات ابن سعد ۲۲۴ و ۲۱۵ ج ۲، ألمغازی النبویه، زهری ۱۳۲.

[۴۳۵] صحیح بخاری، فتح الباری ۱۴۰ ج ۸، مغازی زهری ۱۳۲.

[۴۳۶] بخاری این حدیث را نقل کرده است، فتح الباری ۱۴۳ ج ۸، مغازی زهری ۱۳۲.

[۴۳۷] ألبدایه و النهایه، ابن کثیر ۲۵۳ ج ۵.

[۴۳۸]

تاریخ طبری ۴۳۹ ج ۲ ، ألبدایه و النّهایه ، ابن کثیر ۲۵۳ ج ۵ .

[۴۳۹] تاریخ طبری ۴۳۹ ج ۲ ، ألبدایه و النّهایه ، ابن کثیر ۲۵۳ ج ۵ .

[۴۴۰] ألبدایه و النّهایه ابن کثیر ، ۲۵۳ ج ۵ .

[۴۴۱] حلیه الأولیاء ۶۳ ج ۱ ، مستدرک حاکم ۱۲۴ ج ۳ ، کنز العمال ۴۰۰ ج ۶ .

[۴۴۲] ألبزایض النّضره ، ۲۱۳ ج ۲ ، کنز العمال ، ۸۴ ج ۶ ، صحیح ترمذی ، ۳۱۹ ج ۲ .

[۴۴۳] تاریخ طبری ۴۴۱ ج ۲ ، کامل ابن اثیر ، ۳۲۳ ج ۲ .

[۴۴۴] تاریخ طبری ۴۴۱ ج ۲ ، کامل ابن اثیر ، ۳۲۳ ج ۲ .

[۴۴۵] بحار الأنوار ۴۳۴ ج ۳۰ ، ارشاد مفید ۱۸۳ ج ۱ .

[۴۴۶] طبقات ابن سعد ۳ ج ۸ .

[۴۴۷] سیره ابن هشام ۱۹۰ ج ۴ .

[۴۴۸] المعارف ، ابن قتیبه ۲۵۱ ، الصّواعق المحرقة ۷۷ .

[۴۴۹] تاریخ الإسلام ، ذهبی ، عهد الخلفاء الرّاشدین ۱۲۱ ، تاریخ خلیفه ۱۲۳ ، نظریات الخلیفتین ، مؤلف ج دوّم باب الولاه .

[۴۵۰] به موضوع مجلس شراب مشهور ، و موضوع حرمت شراب در همین کتاب مراجعه کنید .

[۴۵۱] بحار الأنوار ۴۳۴ ج ۳ ، ارشاد مفید ۱۸۳ ج ۱ .

[۴۵۲] مستدرک حاکم ۱۱۱ ج ۳ ، مناقب خواریزمی ۲۲ ج ۱ ، تیسیر المطالب ۴۹ ، ارشاد مفید ۲۴۸ ، ذخائر العقبی ۷۵ .

[۴۵۳] تاریخ الإسلام ذهبی ۴۱۲ ج ۲ ، مختصر تاریخ دمشق ۳۲۸ ج ۱۰ .

[۴۵۴] تفسیر قمی ۳۴۳ ج

٢، تفسير فرات كوفي ٥٩٢، بحار الانوار ٧٦ ج ٢١، الإستغاثه، أبو القاسم كوفي ٢٨ ج ٢.

[٤٥٥] تاريخ أبوزرعه ٢٩٨، مسند احمد ١ ج ٢، كنز العمال ٢٤٦ ج ١، مستدرک حاکم ٥١ ج ٣.

[٤٥٦] ألملل و النحل شهرستانی ٢٣ ج ١، چاپ قاهره تحقيق سيّد محمد گیلانی، تاريخ طبری ١٨٨ ج ٣، چاپ حسینیّه مصر در حوادث سال ١١ هجرى .

[٤٥٧] الطرائف ٤٤٩ ج ٢، ألسافی ١٤٤ ج ٤.

[٤٥٨] صحيح مسلم ٢٣٢ ج ١، مسند ٣٤٦ ج ٣، صحيح بخارى باب جوائز الوافد ١١٨ ج ٢، كنز العمال ١٣٨ ج ٣.

[٤٥٩] به بخش امارت حج همين كتاب مراجعه كنيد .

[٤٦٠] به كتاب ألماتمظم ابن جوزى ٢٠٦ ج ٧، و ألبدايه و النّهايه ٣٢٥ و ٣٢٦ ج ١١ و كامل ابن أثير، ١٥٥ ج ٩ و العبر ٤٢ ج ٣، و شذرات الذهب ١٣٠ ج ٣، و تاريخ الإسلام ٣٥ مراجعه كنيد .

[٤٦١] مجمع الزوائد هيئى ٢٩٧ ج ٣.

[٤٦٢] ألبدايه و النّهايه ١١٦ ج ٨ شرح نهج البلاغه ابن أبى الحديد ١١٣ ج ٣، تاريخ آداب العرب ٢٧٨ ج ١.

[٤٦٣] ألماتمدرک حاکم ٥١ ج ٢، أسد الغابه، شرح حال سلمان .

[٤٦٤] سبيل الهدى و الرّشاد، صالحى شامى ٢٣٣ ج ٣.

[٤٦٥] أضواء على السّنه المحمّديه ٧٠، مختصر تاريخ دمشق ابن كثير ٨، شرح نهج البلاغه ابن أبى الحديد ٣٦٠ ج ١، لسان

الميزان ذهبى ١٢

ج ۲، فجر الإسلام، احمد أمين ۲۱۳.

[۴۶۶] شرح نهج البلاغه ۱۵ ج ۳.

[۴۶۷] بحار الأنوار ۶۴ و ۶۷ ج ۱۹، مناقب ابن شهر آشوب ۱۸۳ و ۱۸۴ ج ۱، تفسير البرهان ۳۳۲ و ۳۳۳ ج ۱، امالی طوسی ۸۳ و ۸۶ ج ۲.

[۴۶۸] أخبار اصبهان، اصبهانی ۲۹۳ ج ۲، تاریخ طبری ۱۰۲ ج ۲، چاپ ۱۹۳۴، چاپخانه بریل، الإصابة، ابن حجر ۲۲۰ و ۲۲۱ ج ۱.

[۴۶۹] ألبدايه و النّهايہ ۲۲۱ ج ۳.

[۴۷۰] ألبدايه و النّهايہ ۲۲۱ ج ۳.

[۴۷۱] تاریخ طبری ۱۰۵ ج ۲، ألبدايه و النّهايہ ۲۰۹ ج ۳.

[۴۷۲] ألتّقات، ابن حبان ۲۳ ج ۳.

[۴۷۳] ألياضاح، ابن شاذان ۷۶، أجمل شيخ مفيد ۱۲۵، ألسّافي، سيد مرتضى ۱۰۴ ج ۳، تقريب المعارف حلبی ۳۶۲.

[۴۷۴] ألياضاح، ابن شاذان ۸۲، أجمل شيخ مفيد ۴۴ ألفصول المهمّه، شيخ حرّ عاملی ۵۰۶ ج ۲ غايه المرام، هاشم بحرانی ۷۵ ج ۷.

[۴۷۵] مروج الذهب مسعودی ۷۷ ج ۳، چاپ دار الهجره.

[۴۷۶] أالمنصف ۳۹۲ ج ۵.

[۴۷۷] حيله الأبرار، هاشم بحرانی ۱۰۶ ج ۲.

[۴۷۸] سوره يس، آيه ۹.

[۴۷۹] پسر عموی ابوبکر.

فصل سوّم

شأن و منزلت عایشه در حدیث و سیره

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون موسی علیه السّلام پنهانی و با ترس به غار و سپس به مدینه رفت، و احدی جز علی بن ابی طالب علیه السّلام بر خروج وی اطلاع نداشت،

و از آنجائی که شمال مکه در جهت راه مدینه بود ، خاتم الأنبياء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ برای مخفی کردن امر خود به جنوب مکه رفت . در حالی که رجال حزب قریش این روش استوار را تکذیب کرده ، و قائل شدند سید انبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در روز ، آنهم در برابر جمعی از بنی تیم بن مره که در میان آنان مسلمان و کافر وجود داشت عبور کرد ، و خارج شد . زیرا عایشه روایت کرد که : رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ همیشه یا اول روز یا آخر آن به خانه ابوبکر می آمد ، و چون ابوبکر حضرت را در آن وقت مشاهده نمود گفت : در این ساعت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نیامده مگر برای امری که حادث شده است و داخل خانه شد .

حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود : کسانی را که نزد تو هستند بیرون کن ابوبکر گفت : جاسوسی نداریم آنها دختران من هستند .

حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود : به من اجازه خروج داده شد .

گفتم همراه و مصاحب شما باشم ای رسول خدا ! حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود : آری مصاحب شو یا فرمود : خوب مصاحبی می باشد .

عایشه ادامه داد که ابوبکر را دیدم که از شدت شادی گریه می کرد سپس هر دو خارج شدند تا به غار ثور رسیدند (۴۸۰) .

عایشه سعی بسیار نمود تا فضائل متعددی برای پدرش ایجاد کند ، و به وسیله آن فضائل بر اصحاب دیگر برتری یافته و

مستحقّ خلافت گردد . و از همین فضائل که هیچ اصل و اساسی ندارند ، قضیّه حضور ابوبکر در غار و هجرت وی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامت جماعت وی در روز دوشنبه یعنی همان روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت نمود ، می باشند .

و عایشه در این زمینه قدرت فوق العاده ای داشت ، و درگیر شدن او به امر سیاست و اهتمام ابوبکر و عمر بدان امر وی را کمک کرد . لذا تمام وقت عایشه در خدمت خلافت و رجال آن سپری می شد .

و امر دیگری که عایشه را یاری کرد در گرفتار نبودن وی به تربیت کودکان و غذا دادن به آنها نمایان می شد .

و قرار داشتن غرفه او در شمال مسجد نبوی این امر را آسان می کرد که بر اخبار اطلاع یابد ، و با مردان سخن گوید و به خطبه های پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفاء و دیگران که در مسجد ایراد می شد گوش فرا دهد .

و از همین غرفه ذکر شده عایشه فتوی به قتل عثمان داد ، و در این میدان پیروز شد .

و کار وی به آنجا کشید که قضیّه رضاع و شیر خوردن مردان را بدروغ وضع نمود تا بتواند آزادانه با مردان سخن گوید ، زیرا فتوی به جایز بودن شیر خوردن مرد ، از زن دارای شیر داد ، تا آن مرد فرزند رضاعی آن زن گردد ، پس جماعتی از شیر خواهرش امّ کلثوم دختر ابوبکر خوردند ، و بر عایشه ای که اکنون خاله

آنها شده بود وارد گردیدند (۴۸۱). او اعتقاد داشت خلافت و سیاست به این روایات دروغین احتیاج دارد. و همچنین معتقد بود برای تثبیت نظام و بر گرداندن معارضین و ساکت کردن آنان وجود چنین روایاتی ضرورت دارد.

او در روزهای آخر عمر از کارهای گذشته اش که در بیان احادیث بی پایه و رهبری فتنه های سیاسی در بصره و دیگر شهرها خلاصه می شد، نادم و پشیمان گردید و می گفت: ای کاش برگی از این درخت بودم (۴۸۲).

و عبدالمطلب و أبوطالب با توسل به محمد صلی الله علیه و آله طلب نزول باران می کردند، و به همین جهت أبوطالب در حق پیامبر صلی الله علیه و آله این شعر را می گفت:

و أبيض يستسقى الغمام بوجهه *** ربيع التيامی عصمه الأرامل (۴۸۳)

یعنی سفید روئی که با آبروی او از ابرها باران می بارد برای یتیمان، بهار و برای بیوه زنان، پناهگاه می باشد.

و در پی همان روش، عایشه این شعر را که در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت شده بود، به نفع ابوبکر به وی نسبت داد، زیرا عایشه پدرش را از هر مرد دیگری بیشتر دوست می داشت، و برای همین راغب بود فضائل رسول خدا صلی الله علیه و آله را به پدرش نسبت بدهد تا بر وی نیز برتری یابد.

و چون ادعا کرد فضیلت این شعر از آن پدر خویش است ابوبکر تعجب کرده و منکر شد، و ادعا کرد این شعر در شأن رسول خدا صلی الله

علیه و آله می باشد (۴۸۴) .

و علت این انکار، به این مسأله بر می گردد، که تمام مردم شعر را می دانستند و حفظ کرده بودند، و سخن عایشه نه تنها نمی توانست حقیقت را محو نماید، بلکه موجب روشن شدن آن می شد، به همین جهت ابوبکر منکر گفتار وی گردید، و هنگامی که نظام سلطه در زمان پدرش، سعد بن عبادہ زعیم انصار را که مخالف خلافت ابوبکر بود، به قتل رسانید، عایشه برای تغییر دادن این واقعیت تلخ و این کار شوم یعنی قتل صحابی جلیل القدری که در دو بیعت عقبه شرکت کرده بود، شتاب زده ادعا نمود، جتّیان زعیم انصار را به قتل رسانده اند، و در این زمینه شعری ترتیب داد که :

قتلنا سید الخزرج سعد بن عبادہ *** و رمیناه بسهمین و لم نخط فؤآده (۴۸۵)

ما بزرگ و سرور خزرج یعنی سعد بن عبادہ را به قتل رساندیم و به او دو تیر زدیم و در زدن قلب او خطا و اشتباه نکردیم .

و این ساخته او، قدرت فوق العاده اش را در این نوع هنر بخوبی بیان می کند، و عبدالله و عروه دو فرزند اسماء خواهر او این هنر را از عایشه بارث بردند، به گونه ای که معاویه را بر آن داشت تا به عروه بخاطر نوشتن احادیث نبوی دروغین و سیره نبوی که مورد رضایت بنی امیه باشد جوایزی گرانبها عطا کند، و عروه نیز با عجله و شتاب موافقت کرد (۴۸۶) .

و معاویه، عبدالله بن الزبیر

را بخاطر فراگرفتن همین شیوه خدعه و مکر روباه نامید .

زبیر بن العوام با اهل بیت نبوت علیهم السّلام بود ، و عبدالله فرزند او در دامان خاله اش عایشه پرورش یافت ، و چون با تربیت عایشه بزرگ شد با تربیت پدرش مخالف گردید ، و این دو شیوه تربیت شروع به تعارض و مقابله با همدیگر نمودند ، پس عبدالله بر پدرش غلبه یافت ، و از همان روز زبیر پیرو برنامه دینی و سیاسی عبدالله گردید .

و چیزی که موفقیت عایشه را در گسترش فرهنگ خود بر خویشاوندانش بخوبی بیان می کند ، کشاندن زبیر و فرزندش عبدالله به جنگ جمل برای مبارزه با امام زمانشان علی علیه السّلام بود .

و زبیر قربانی همین پیروی کودکانه بود ، و در این میدان او یکی از کسانی بود که در راه عایشه قربانی گردید .

أمیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام اثر تربیت را بیان نموده می گوید : پیوسته زبیر از ما اهل البیت بود ، تا آنکه فرزندش عبدالله بزرگ شد (۴۸۷) .

و عبدالله ، ثبات قدمی در هیچ قول و فعلی نداشت ، برای همین افراد مخلص از او دور گردیدند ، و بجای آنها بدکاران و منافقین دور او را گرفتند ، و آن چنان در گمراهی پیش رفت تا جایی که برای رسیدن به اهداف سلطه جویانه خود سبب سوزاندن و ویرانی کعبه گردید (۴۸۸) .

و برادرش مصعب بن الزبیر نیز بر همین شیوه پیش رفت و شش هزار مسلمان را که قبل از تسلیم شدن متعهد به امان دادن به آنها شده بود به قتل رسانید ،

و سپس با انواع حيله ها و خدعه و نيرنگ ممارست نمود تا كشته شد .

حضرت رسول صلی الله عليه و آله می فرماید : مکر و حيله در آتش است ، و پیامبر صلی الله عليه و آله و علی عليه السلام در مکر وارد نشدند ، لکن دشمنانشان در مکر و حيله وارد گردیدند . حسین عليه السلام و عبدالله بن الزبير دو نمونه برای دو شیوه تربیت مختلف بودند ، یکی تربیت شده فاطمه سلام الله علیها و دیگری تربیت شده عایشه .

أبو جعفر اسکافی معتزلی می گوید : معاویه گروهی از صحابه و گروهی از تابعین را بر آن داشت تا اخبار ناروا و زشتی در حق علی عليه السلام روایت نمایند ، که منجر به طعن و بدنامی و بیزاری از وی گردد .

و برای هر کدام جایزه ای مقرر نمود آنها نیز آنقدر حدیث ناروا بوجود آوردند که موجب رضایت وی گردید . و از جمله این گروه ، أبوهریره و عمرو بن العاص و مغیره بن شعبه و از تابعین عروه بن الزبير به چشم می خوردند (۴۸۹).

و این رشته هنری یکی از رشته های فرهنگی فرزندان زبیر بن العوام گردید که به وسیله آن ، ثروتهای بی کران زیادی از دولت های اموی بدست آوردند ، و میراث فریبکارانه و دروغینی از خود به یادگار گذاشتند .

از میان فرزندان شناخته شده زبیر بن العوام مصعب زبیری و زبیر بن بکار می باشند ، که کتابها را با شایعات مخالف و دشمنانه با اهل بیت و مخالف با حقایق مسلم پرنموده اند .

و از این روایات ساختگی روایت ازدواج عمر بن الخطاب

«الخطاب» با امّ کلثوم ، دختر علی بن ابی طالب علیه السّلام (۴۹۰) و روایت ازدواج عثمان بن عفّان با امّ کلثوم دختر رسول خدا می باشد (۴۹۱) .

و بخاطر افتراهای زیادی که زبیر بن بکّار به اهل بیت علیهم السّلام نسبت می داد بارها صحابه مخلص ، تلاش برای قتل وی نمودند ، و او نیز به بغداد فرار کرد .

و غار بازیچه ای در دست داستان سرایان گردید ، که با نام آن هر روز و شب روایت ها می ساختند . از جمله آنکه ابوبکر به پسر خود عبد الرّحمن گفت : اگر در بین مردم حادثه ای رخ داد ، به همان غاری که من و رسول خدا صلّی الله علیه و آله در آن مخفی شدیم رو بیاور ، و در آن بمان زیرا آنجا روزی تو صبح و شب خواهد آمد (۴۹۲) در حالی که این قصّه گویان فراموش کردند روایت غذا آوردن اسماء دختر ابوبکر برای پیامبر صلّی الله علیه و آله و ابوبکر در غار را سابقاً ساخته اند (۴۹۳) .

واحدی نازل شدن طعام بر پیامبر صلّی الله علیه و آله را در غار ، روایت نکرده است ، آیا سزاوار است در غار بر عبد الرّحمن بن ابی بکر طعام نازل شود ، و بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله نازل نشود .

فصل چهارم

شأن و منزلت عروه در حدیث و سیره

عروه بن الزّبیر تلاش وافری برای ساختن مناقب عظیم برای مادر خود در قضیه غار نمود که موجب شادکامی خود و خوشحالی معاویه می گردید ، که به وی ثروتهای کلانی برای تحریف سیره حضرت رسول صلّی الله علیه و آله

و ایجاد احادیث دروغین داده بود (۴۹۴).

عروه این تربیت را از خاله خود عایشه فرا گرفت ، و با راهنمایی های پدر زن خود یعنی مغیره بن شعبه که « غادر (۴۹۵) » یا حيله گر نام گذاری شده بود ، ساخته های خود را جلا داده و صیقلی می نمود .

این دو نفر « عروه و مغیره » هر دو در دستگاه حکومتی معاویه دروغگوئی می کردند و می گویند : کبوتر با کبوتر باز با باز ، کند همجنس با همجنس پرواز ، یا هر چیزی به شبیه خود می پیوندد .

و ایندو از روایت کنندگان حضور ابوبکر در غار بودند !

و عروه از اسماء به دروغ و ناحق چنین نقل می کند : « من طعام را برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و پدرم می بردم و آنها در غار بودند پس عثمان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد : ای رسول خدا از مشرکین در آزار رساندن به شما سخنانی می شنوم که از حد صبر و تحمل بالاتر است ، پس مرا به جهتی بفرست تا بدانجا روم ، و در راه خدا از آنان دور گردم .

پیامبر فرمود : جهت تو بسوی این مرد در حبشه باشد ، یعنی نجاشی زیرا او وفادار است و رقیه را هم با خودت ببر . سپس در روز بعد به اسماء فرمود : عثمان و رقیه چه کردند ؟

اسماء گفت : حرکت کردند و به حبشه رفتند .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : قسم بخدائی که جانم در دست

اوست ، او اولین کسی می باشد که بعد از ابراهیم و لوط هجرت نمود (۴۹۶) .

در حالی که عثمان از مهاجران حبشه نبود و در آن زمان در مکه حضور نداشت ، بلکه در مدینه منوره همراه ابوبکر و عمر و عبد الرحمن بن عوف و حمزه (۴۹۷) بسر می برد .

و با این وجود امویان تمام این روایات دروغین را درباره هجرتش به حبشه بوجود آوردند . در حینی که روابط وی با رهبری مکه که در رأس آن ابوسفیان پسر عموی وی قرار داشت بسیار عالی بود ، و هیچ داعی و انگیزه ای برای هجرت به حبشه نداشت .

و این دوستی همچنان بین عثمان و مشرکین قریش ، قبل از هجرت و بعد از آن و بعد از فتح مکه و بعد از رسیدن عثمان به خلافت ادامه داشت ، و به درجه ای رسید که مسلمانان تاب و تحمل نیاورده ، و اقدام به قتل وی نمودند .

و هشام از عروه نقل می کند که زبیر گفت : چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از غار خارج شد ، ابوبکر با شتر خود به نزد وی آمد و عرض کرد : ای رسول خدا بر این شتر سوار شو .

و چون سوار شد رو به ابوبکر نمود و فرمود : خداوند رضوان اکبر را به تو عطا کند .

ابوبکر گفت : رضوان اکبر چیست ؟

حضرت فرمود : در روز قیامت خداوند برای بندگان خود به صورتی عام تجلی می کند و برای تو به صورت خاص (۴۹۸) .

و ما باز دم خصمانه سیاسی را در روایات عروه بن

زبیر و زهری که سعی در راضی نمودن امویان داشتند به وضوح می یابیم ، و در راضی نمودن آنان به هر وسیله ای دست می یازیدند ، گرچه جبل ثور را که از طرف کفار محاصره شده بود ، بعنوان مقرری برای ملاقات ابوبکر و خویشان و اصحابش با رسول خدا صلی الله علیه و آله و مرکزی برای تردد عثمان اموی ، قرار داده باشند .

و اشکالات موجود بر روایت اول بدین قرار می باشند :

عروه روایت می کند که مادرش طعام را به غار می برد ، در حالی که در یک روایت ساختگی نقل کرده اند که عبدالله بن ابی بکر طعام برای آن دو می برد (۴۹۹) .

و در یک روایت ساختگی دیگر عامر بن فهیره طعام برای آن دو می برد ، لکن صحیح آن است که اسماء به همراه شوهرش زبیر که با او ازدواج موقت نموده بود در حبشه بسر می برد (۵۰۰) .

عروه می خواست با جعل سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله به عثمان که او اولین مهاجر بعد از ابراهیم و لوط است امویان را راضی نماید .

در حالی که عثمان با بقیه مسلمانان به مدینه هجرت کرده بود .

و اسماء دختر ابوبکر با پسرش عبدالله بن زبیر درباره قضیه متعه جدال می نمود . زیرا عبدالله بن زبیر در زمانی که حکومت حجاز را بدست گرفت در خطبه نماز جمعه مکه قائل به تحریم ازدواج موقت شد ، در این هنگام جبر ائمت ، عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب اعتراض نمود و کار به مشاجره انجامید .

پس عبدالله بن عباس گفت

: از مادرت درباره حلال بودن متعه و چگونگی متولد شدن از طریق متعه سؤال کن .

عبدالله بن زبیر از این گفته تعجب کرد و با شتاب نزد مادرش رفت ، و از همین امر سؤال کرد و مادرش اعتراف کرد که با زبیر به عقد موقت ازدواج کرده بود (۵۰۱) .

و عبدالله و عروه دو فرزند اسماء برای مصلحت خود و مصلحت نظام حکومت در دروغ بستن بر مادر خود حتی در قضیه متعه ادامه دادند .

و عایشه شتر گمشده اش را در پسر خواهر خود عروه فرزند اسماء پیدا کرد . و عروه هر حدیثی را برای عایشه روایت می کرد ، گرچه معتقد به صحّت آن نبودند و فقط کافی بود که در جهت مصالح نظام حاکم باشد و از این قبیل احادیث ، حدیث غار و حدیث امامت جماعت ابوبکر در روز دوشنبه می باشد .

و نظام سلطه در زمان ابوبکر و عمر و عثمان و دو دولت اموی عباسی بر اساس همان ارکان حزب قریشی معروف ، یعنی تثبیت مناقب دروغین برای زعمای خود و محو کردن فضائل راستین رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت و اصحاب ، سیر می کرد .

فصل پنجم

شأن و منزلت انس ابن مالک در حدیث و سیره

و انس بن مالک از ارکان حزب ابوبکر و والی وی در بحرین بود ، و عمر او را متهم به سرقت اموال بحرین کرد ، و او را بخاطر کینه ای که به ابوبکر و یارانش داشت از منصب خود عزل نمود .

و انس از راویان قصه دروغین حضور ابوبکر در غار چنین می گوید :

ابوبکر می گفت : به پای مشرکان نگاه

کردم ، ما در غار بودیم و آنها بالای سر ما بودند (۵۰۲) .

و أبوحنیفه درباره انس بن مالک بدگوئی و طعن نموده ، و به حدیث او و ابن عمر و أبوهریره عمل نمی کرد (۵۰۳) .

و انس ابن مالک ساقی شراب مجلس مشهور مدینه بود ، که رسول خدا صلی الله علیه و آله از رسوائی آن مجلس پرده برداشت (۵۰۴) .

فصل ششم

شأن و منزلت عبدالله بن عمر در حدیث و سیره

عبدالله بن عمر در نقل روایت حضور ابوبکر در غار و مصاحبت با رسول خدا صلی الله علیه و آله در هجرت شتاب کرد ، تا بتواند ارکان قدرت حاکمه را پشتیبانی کند ، و حکومت پدر خود را تثبیت نماید . لذا ابن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود : تو مصاحب من در حوض و مصاحب من در غار می باشی .

الألبانی می گوید : این حدیث از نظر روایت ضعیف و غیر معتبر است (۵۰۵) .

نافع از عبدالله بن عمر نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : در حالی که سه نفر با همدیگر راه می رفتند حدیث غار ذکر شد ، شیخ گفت : غیر از لیث بن سعد کسی را نمی شناسم که این حدیث را از ابن عمر روایت کند .

و جماعتی از ابن زغبه از ابن لیث مثل همین حدیث را روایت کرده اند (۵۰۶) .

و أبوداود می گوید : خالد بن خداهش از حماد بن زید از ایوب بن نافع از ابن عمر حدیث غار را روایت کرد ، و سلیمان بن حرب را دیدم که حدیث را بر ابن عمر

انکار می کرد (۵۰۷) .

و امام علی بن ابی طالب علیه السلام درباره او می فرماید : اما ابن عمر در دین خود ضعیف است (۵۰۸) .

و عبدالله بن عمر از شاگردان کعب الأحبار یهودی بود ، و آن دانشمند یهودی احادیث یهودی دروغین را به ابن عمر و أبوهریره و عبدالله بن عمرو بن العاص یاد می داد ، و آنان همان احادیث را به اسم احادیث نبوی برای مردم نقل می کردند (۵۰۹) .

و عبدالله بن عمر با رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی او علی بن ابی طالب مخالف بود ، و حدیث تبّول کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله در جهت قبله یا پشت به آن را فقط بخاطر حقد و کینه او نسبت به ساحت مقدّس پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نمود (۵۱۰) .

و چنین مطلبی را از یهودیانی که دائماً بر پیامبران دروغ و افترا می بندند فرا گرفت ، و با امیرمؤمنان علی علیه السّلام در ایّام خلافت بیعت نکرد ، و امام علیه السّلام او را بحال خود گذاشت (۵۱۱) و پس از مدّتی با معاویه بن ابی سفیان و یزید فاسق و فاجر بیعت کرد . و بسیاری از علماء از جمله أبوحنیفه ، عبدالله بن عمر را تضعیف می کردند (۵۱۲) .

و دوره زندگانی او انحراف فاحشی در امور دین و گمراهی وی را از راه مستقیم بخوبی آشکار می نماید .

فصل هفتم

شأن و منزلت أبوهریره در حدیث و سیره

و أبوهریره از راویان حدیث غار بود ، و چگونه چنین نباشد و حال آنکه او یکی از والیان معاویه بن أبوسفیان و یکی از شاگردان کعب

الأخبار يهودی بود .

و أبوهریره همواره معروف به رقابت با دیگران در طرح احادیث دروغین بود .

او می گوید : بعد از بازگشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و أبوبکر از غار پیامبر صلی الله علیه و آله به أبوبکر فرمود : خداوند در قیامت به صورت عمومی بر مردم تجلی می نماید لکن برای تو به نحو خصوصی تجلی می کند (۵۱۳) .

و ذکر شده است که رؤیت خداوند سبحان همانطوری که خودش فرموده اصلاً ممکن نیست .

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ (۵۱۴)

دیده ها او را در نمی یابند لکن او دیده ها را در می یابد .

و عمر بن خطاب أبوهریره را تکذیب نمود (۵۱۵) .

و شعبه می گوید : أبوهریره تدلیس می کرد . یعنی آنچه را از کعب و آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله می شنید ، روایت می کرد و بین این دو فرق نمی گذاشت (۵۱۶) .

ثوری می گوید : احادیث أبوهریره را بی اشکال نمی دیدند ، و به تمام احادیث او عمل نمی کردند ، مگر احادیثی که در وصف بهشت و جهنم یا در ترغیب بر عمل صالح یا نهی از شر روایت کرده بود (۵۱۷) .

و علماء در نصوص بسیاری این روایات ساختگی و سازندگان این روایات را به کناری انداخته و قبول نمی کردند .

و می بینیم ابن حجر هیشمی در کتاب صواعق و محب طبری در کتاب الزیاض النضره و عدّه دیگری از نویسندگان از پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن دوستان خود احادیثی روایت می کنند ، که گوشها از شنیدنشان ابا می کند

و با منطق صحیح موافقت ندارد ، و همه آن روایات به دروغ بر پیامبر صلی الله علیه و آله وضع شده است .

و برای کسانی که در اسناد چنین روایاتی تتبع و تحقیق کنند ، به روشنی آشکار می شود که رجال این روایات از دوستان جیره خوار بنی امیه هستند ، که مشهور به ناصبی بودن و دشمنی با اهل البیت علیهم السلام می باشند ، و همین گروه برای ارضای شهوات اربابان خود دروغهای بسیاری وارد احادیث نمودند ، که قابل شمارش نمی باشند .

فصل هشتم

جمع آوری حدیث

رسول خدا صلی الله علیه و آله به جمع آوری و تدوین حدیث نبوی و قرآن اهتمام نمود ، و برای تفسیر قرآن عنایت فوق العاده ای مبذول می داشت .

در حالی که عمر بن الحطّاب « أَلْخَطَّاب » به شعر و تدوین آن همّت گماشت و چنین می گفت : شعر را فرا گیرید که در آن محاسنی وجود دارد که مورد طلب است و بدیهائی وجود دارد ، که مورد اجتناب است (۵۱۸) .

و از مغیره بن شعبه « والی کوفه » درخواست کرد اشعاری را که در دوران جاهلیت و در اسلام سروده شده اند جمع آوری و تدوین نماید (۵۱۹) .

و دیدگاه عمر بر تدوین شعر و سوزاندن حدیث نبوی و منع از نوشتن قرآن و تفسیر آن استوار بود .

و اعراب جاهلی در بازار عکاظ ، اهتمام وافری به شعر داشتند ، و قصیده های ممتاز را در کعبه آویزان می کردند ، لذا دولت عمر به صورتی دقیق تر به این مطلب اهتمام ورزید ، که در تدوین و جمع آوری اشعار جاهلی

و اسلامی نمودار می شد .

و معاویه در پیروی از جای پای ابوبکر و عمر در منع از حدیث پافشاری کرد ، و عبدالله بن عمر [عباس] را در صورت بیان حدیث نبوی تهدید به کشتن نمود (۵۲۰) .

و شیوه و روش حزب قریش کافر ، با موضوع حفظ و نشر حدیث نبوی و تدوین آن مبارزه می نمود ، و چنین استدلال می کرد که نبی مکرم صلی الله علیه و آله مانند اشخاص دیگر خطا و اشتباه می نماید .

و ابوبکر و عمر و عثمان بر همین شیوه و دیدگاه ، سیر کردند ، و احادیث بسیاری نابود شدند ، که از حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار سخن می گفتند .

و به علاوه ، این دیدگاه در ظهور دروغهائی که هیچ واقعیتی نداشتند کمک شایانی نمود ، که مهمتر از همه و سرآمد آنها حدیث حضور دروغین ابوبکر در غار به شمار می رود .

و اگر ابوبکر و عمر و عثمان تمایل و رغبت به حقیقت و نشر آن داشتند ، اجازه می دادند حقیقت دست بدست گشته و نوشته شود ، لکن آن حقایق را منع کردند ، و در پوشش نهادن بر آنها پافشاری و اصرار ورزیدند ، و چنین عملی را احدی جز انسان وحشت زده از واقعیات انجام نمی دهد ، و از همین حقایق ، که توسط فرمان عمر بن الخطاب محو گردید ، قضیه « حی علی الصلوه » می باشد که بر ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام تصریح می نمود (۵۲۱) .

باب دهم : تلاش برای بدنام کردن اسلام

فصل اول

تلاش برای تغییر دین مردم

و رجال حزب قریش در

زمان ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و مروان و فرزندان او ، تا جائی که می توانستند جهات دینی و اقتصادی و اجتماعی را تغییر دادند (۵۲۲) . و حتی نماز در وقت خود چنان به تأخیر افتاد که حسن بصری به این سخن اعتراف نمود : اگر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله سر از خاک در آوردند فقط قبله شما را خواهند شناخت (۵۲۳).

و انس ابن مالک نیز در بصره چنین گفت : از چیزهایی که دیدم فقط نماز را شناختم آنهم تزییع شد (۵۲۴) و عبدالله بن عمرو بن العاص نیز همین مطلب را گفت .

و ابوالدرداء گفت : بخدا سوگند از امر محمد صلی الله علیه و آله در آنان چیزی نشناختم مگر آنکه همگی نماز می خوانند (۵۲۵) .

و در بصره ، عمران بن حصین بیست و شش سال بعد از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله پشت سر امام علی بن ابی طالب نماز خواند ، و سپس گفت : علی علیه السلام همان نماز محمد صلی الله علیه و آله را برگزار کرد ، و مرا به یاد نماز محمد صلی الله علیه و آله انداخت (۵۲۶).

و این جملات مخالفت ابوبکر و عمر و عثمان را با نماز پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می نماید !

و نسائی در سنن خود می گوید :

آنان بخاطر دوست نداشتن علی علیه السلام با دین مخالفت کردند ، و قول ابن عباس را ذکر کرد که : خداوندا آنان را لعنت کن ، از شدت بغض به علی علیه السلام ، سنت را

ترک کردند (۵۲۷).

و سندی کلام نسائی را بدون توضیح نگذاشته و از روی استهزاء گفته: « یعنی نسائی حتماً مقتید به انجام سنت بود! » (۵۲۸).

ناصریان با صدای بلند گفتن « بسم الله الرحمن الرحيم » را در نماز ترک کردند، چون علی علیه السلام آن را با صدای بلند می گفت، و بر ترک آن سخت گیری کردند، پس ترک شد (۵۲۹).

و از همین ناصریان حجاج می باشد که مخالفت علی علیه السلام و پیروان او را با سیره عثمان علی نمود (۵۳۰) و نماز به همان حال مخالفت با نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله باز گشت.

و تاریخ نویسان نقل می کنند که، أخطل، شاعر مسیحی بدون اذن بر مروان وارد می شد، در حالی که جبه ای از خز به تن داشت و صلیبی از طلا به گردن آویخته بود، و از ریش او شراب می چکید و از اینکه یک نفر مسیحی، مسلمانی را هجو نماید خودداری نمی کرد (۵۳۱).

و درباره فضائل علی علیه السلام ابن حجر می گوید: بنی امیه جدیت کردند تا نور فضائل وی را خاموش کنند، لکن بجز ظهور و انتشار چیزی بر آن نیفزودند (۵۳۲).

و خوارزمی به نقل از ابن عباس می گوید: اگر تمام نی ها قلم شوند و دریا مرگب و جن حساب کننده و انس نویسنده شوند نمی توانند فضائل علی علیه السلام را شمارش نمایند (۵۳۳).

و ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: اگر امیرمؤمنان به خود و بر شمردن فضائل خود افتخار می

کرد، و تمام گویندگان فصیح عرب وی را یاری می کردند، عشری از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام را احصاء و شمارش نمی کردند (۵۳۴).

پی نوشتها

[۴۸۰] مصنف ابن راهویه ۵۸۶ ج ۲، صحیح ابن حبان ۱۸۰ ج ۱۴.

[۴۸۱] طبقات ابن سعد ۱۴۷ ج ۸، أزواج النبی و بناته تحت عنوان رضاع، از همین مؤلف.

[۴۸۲] طبقات ابن سعد ۷۴ ج ۸، سیر أعلام النبلاء ۱۷۹ ج ۲.

[۴۸۳] طبقات ابن سعد ۱۹۸ ج ۳.

[۴۸۴] مصدر سابق.

[۴۸۵] تاریخ الإسلام ذهبی ۱۴۹ ج ۳، ألعقد الفرید ۳۴۷ ج ۴، طبقات ابن سعد ۴۵۸ ج ۲.

[۴۸۶] شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد ۳۵۸ ج ۱.

[۴۸۷] شرح نهج البلاغه، حمیدی، خصال صدوق ۱۵۷، الأستیعاب ۹۰۶ ج ۳، شرح حال عبدالله بن زبیر، شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد ۱۶۷ ج ۲.

[۴۸۸] ألمجالس الفاخره، شرف الدین، ۲۱۸.

[۴۸۹] شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد ۳۵۸ ج ۱.

[۴۹۰] به ج دوم کتاب ألسیره النبویه از همین مؤلف مراجعه کنید.

[۴۹۱] به ج دوم کتاب ألسیره النبویه از همین مؤلف مراجعه کنید.

[۴۹۲] ألبدایه و النّهایه ۲۲۲ ج ۳.

[۴۹۳] مختصر تاریخ دمشق، ۱۵۰ ج ۳، ۳۱ ج ۳۳.

[۴۹۴] شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد ۳۵۸ ج ۱.

[۴۹۵] مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور.

[۴۹۶] مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر ۱۵۰ ج

۳ و ۳۱ ج ۳۳ .

[۴۹۷] سیره ابن هشام ۱۲۱ ج ۲ .

[۴۹۸] طبقات المحدثین یاصبهان، ابن حبان ۱۰ ج ۳ .

[۴۹۹] کنز العمال ۶۸۰ ج ۱۶ ، مختصر تاریخ دمشق ، ۱۵۰ ج ۳ .

[۵۰۰] محاضرات الأدباء ۲۱۴ ج ۲ ، المسائل الصّاعانيه ، شيخ مفيد ۳۵ ، صحيح مسلم ، موضوع متعه .

[۵۰۱] محاضرات الأدباء ۲۱۴ ج ۲ ، المسائل الصّاعانيه ، شيخ مفيد ۳۵ ، صحيح مسلم موضوع متعه .

[۵۰۲] كتاب السنّه عمرو بن أبى عاصم ۵۶۲ ، منتخب مسند عبد بن حميد بن نصر ۳۰ .

[۵۰۳] حليه الأبرار ، هاشم بحراني ۱۳۶ ج ۱ .

[۵۰۴] فتح الباری ابن حجر عسقلانی ۳۰ ج ۱۰ ، صحيح مسلم ۸۸ ج ۶ ، و به كتاب : هل اغتيل النّبي محمد صلى الله عليه و آله از همين مؤلف مراجعه كنيد .

[۵۰۵] المشكاه ۶۱۹ ، ضعيف الجامع الصّغير ۱۳۲۷ ، ضعيف سنن الترمذی ، الألبانی ۴۹۱ سنن ، ترمذی ۲۷۴ ج ۵ .

[۵۰۶] الكامل ، عبدالله بن عدی ۱۴۲ ج ۴ .

[۵۰۷] سوالات الأجرى ، أبى داود ، سليمان بن الأشعث ۳۹۹ ج ۱ .

[۵۰۸] الإمامه و السّياسه ، ابن قتيبه ۷۳ ج ۱ .

[۵۰۹] تفسير ابن كثير ۲۱۷ ج ۱ .

[۵۱۰] المعجم الكبير طبراني ۲۶۸ ج ۱۲ ، الأحكام ابن حزم ۱۶۴ ج ۲ ، چاپخانه عاصمه و اين عبارت أخيراً از صحيح بخارى حذف شده است .

[۵۱۱] الإمامه و السّياسه ، ابن قتيبه ۷۳ ج ۱ .

[۵۱۲] حليه الأبرار ، هاشم بحراني ۱۳۶ ج ۱ .

[۵۱۳]

المجروحين ، ابن حبان ١٤٣ ج ١ .

[٥١٤] سورة أنعام ، آيه ١٠٣ .

[٥١٥] ألبدايه و النّهايّه ١١٧ ج ٨ ، تاريخ آداب العرب ٢٨٧ ج ١ ، شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد ٣٦٠ ج ١ .

[٥١٦] ابن عساكر در كتاب ألبدايه و النّهايّه ١١٨ ج ٨ ، همين مطلب را ذكر کرده است .

[٥١٧] ألبدايه و النّهايّه ١١٨ ج ٨ .

[٥١٨] زهره الآداب ٥٨ ج ١ .

[٥١٩] أخطط ، مقریزی ١٤٣ ج ٤ ، التّرايب الإداريّه ٢٥٥ ج ٢ .

[٥٢٠] قاموس الرّجال ١٧ ج ٩ ، صفين ٢٢٠ .

[٥٢١] شجره طوبى ، حائرى ٧٠ ج ١ ، ديوان أمير صنعانى ٤٥٦ تا ٤٥٨ .

[٥٢٢] شرح الموطأ زرقانى ، ٢٢١ ج ١ ، تنوير الحوالك ، ٩٣ و ٩٤ ج ١ .

[٥٢٣] جامع بيان العلم ٢٤٤ ج ٢ .

[٥٢٤] جامع بيان العلم ٢٤٤ ج ٢ الجامع الصّحيح ، ٦٣٢ ج ٤ .

[٥٢٥] مسند احمد بن حنبل ٢٤٤ ج ٦ .

[٥٢٦] مسند احمد ٤٢٨ ج ٤ ، سنن بيهقى ٦٨ ج ٢ .

[٥٢٧] سنن نسائى ٢٥٣ ج ٥ ، سنن بيهقى ١١٣ ج ٥ .

[٥٢٨] همان مصدر فوق .

[٥٢٩] تفسير نيشابورى ، چاپ شده در حاشيه جامع البيان طبرى ، ٧٩ ج ١ .

[٥٣٠] ألكامل فى الأدب ٢٠٧ ج ١ ، مروج الذهب ٨٥ ج ٣ ، مكاتيب الرّسول ٦٢ ج ١ .

[٥٣١] رجال الكفر و الدّعوه فى الإسلام ، أبوالحسن النّدوى ٣٣ ج ١ .

[٥٣٢] الصّواعق المحرّقه ٧٢ .

الطّرائف ، ابن طاووس ۱۳۹ ، نهج الايمان ابن جبر ۶۶۸ ، كشف اليقين علامه حلّی ۲ .

[۵۳۴] شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد ۴۴۹ ج ۲ .

فصل دوم

تغییر احکام شرعی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : من شهر علم می باشم و علی دروازه اوست (۵۳۵) .

و بعد از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و کنار گذاشتن امام علی بن ابی طالب علیه السلام از خلافت توسط حزب قریش از نظر احکام شرعی ضعف و ناتوانی شدیدی نمودار گردید . و در کوفه مسلمانان بر نماز نادرست سعد بن ابی وقاص اعتراض کردند . و باز در کوفه عبدالله بن مسعود فتوی داد مرد می تواند با مادر زن خود ازدواج کند ، در صورتی که دختر او را قبل از دخول طلاق دهد ، در حالی که چنین حکمی باطل است . (۵۳۶)

و عمر بن الحطّاب « الخطّاب » و عبدالله بن مسعود و معاویه احکام ربا را نمی دانستند (۵۳۷) .

و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عمرو بن العاص فتوی دادند : آب دریا در وضو و غسل جنابت کفایت نمی کند (۵۳۸) و این فتوی باطلی می باشد . و عمر پسرش عبدالله را رسوا نمود زیرا بلد نبود زنش را طلاق دهد ، بخاطر آنکه او را در طهر مُواقعه طلاق داده بود (۵۳۹) و مسلماً چنین طلاق صحیح نمی باشد .

فصل سوم

نابود کردن کتابهای علمی و دینی

أبوبکر و عمر فرمان دادند احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله سوزانده شوند ، اما چنین فرمانی در سوزاندن کتابهای اهل کتاب ندادند .

و از این کتابها می توان به کتابهایی اشاره کرد که مسلمانان در جنگ یرموک بدست آوردند و در دو محموله پر از کتابهای اسرائیلیات خلاصه می شد (۵۴۰) . و أبوبکر و عمر و عثمان و معاویه بر

منع از بیان حدیث نبوی و نوشتن آن و نابود کردن احادیث نوشته شده اصرار شدیدی روا داشتند ، که این عظیم ترین نقشه حزب قریش برای مبارزه با میراث محمدی اسلامی به شمار می رود .

و با همین نابود کردن احادیث صحیح توانستند ، عده ای را با حدیث دروغین حضور ابوبکر در غار قانع نمایند .

و صلیبیون کتابهای اسلامی را در شام سوزاندند ، و پس از آن کتابها را در طرابلس به آتش کشیدند ، که بالغ بر بیش از سه میلیون جلد کتاب بود (۵۴۱) .

و اسپانیائی ها کتابهای مختلف مسلمانان را سوزاندند ، و بدون در نظر گرفتن موضوع علمی آنها سوزاندن چنین کتابهایی را از اهداف خود قرار دادند .

و اسقف تلیدو « طلیطلیه » بیش از هشتاد هزار کتاب را به آتش کشید و فرنگیان بیش از یک میلیون کتاب را آتش زدند (۵۴۲) .

فصل چهارم

تلاش برای بدنام کردن رسول خدا

قهرمانان جیره خوار داستان سرائی و گفتن روایات دروغین در پی دو هدف در موضوع غار و هجرت سعی و تلاش می کردند :

اولاً:- می خواستند ابوبکر را به وسیله تمام راههای موجود مکر و حيله در این باب محشور نمایند ، و فرزندان و خدمه و خویشان و حتی گوسفندان او را نیز در همین قضیه حشر کنند ، تا به مناقبی دست یابند . و این موضوع به نحوی در اختیار رهبری و کفایت و رفتارشان قرار گیرد تا موضوع غار همچون میدانی باشد که این قوم در آن بهر نحوی که بخواهند بازی کنند ، و به حساب رسول خدا صلی الله علیه و آله و باقی صحابه ثبت نمایند .

از جمله روایات ساختگی که زهری و استاد وی عروه بن زبیر وضع کردند ، این روایت می باشد : وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه رسید ساکت نشست ، و گروهی از انصار که رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندیده بودند فکر کردند آن حضرت ابوبکر می باشد (۵۴۳) .

و این نفس و بازدم کافرانه ، امتداد همان شیوه حزب قریش است که مبتنی بر مبارزه با رسول خدا صلی الله علیه و آله به تمام صورتهای ممکن می باشد .

و حدیث دیگری نیز آمده است که : و چون نبی خدا محمد صلی الله علیه و آله به مدینه رسید ، انصاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندیده بودند به ابوبکر خوشامد می گفتند ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله را تنها گذاشتند ، تا آنکه آفتاب آن حضرت را آزار داد ، پس ابوبکر پیش آمد و با عبای خود سایه بر سر آن حضرت انداخت ، و در این هنگام مردم رسول خدا صلی الله علیه و آله را شناختند .

در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مشهورترین انسان شبه جزیره العرب و کشورهای همسایه بود ، که تمام پادشاهان و علماء و عامه مردم او را می شناختند ، و حضرت خود را به قبائلی که برای حج می آمدند نشان می داد ، و مردم در یمن و مدینه و بحرین و عمان و نجد و طائف ، به خوبی وی را می شناختند ، لکن ابوبکر مردی گمنام و از بردگان

آزاد شده عبدالله بن جدعان و تربیت شده مؤسسه فحشاء او بود که برای مردم مکه احترامی نداشت ، و مردم شهرهای دیگر نیز او را نمی شناختند (۵۴۴).

و بر همین اساس همگی انصار در سقیفه ، زعامت و رهبری ابوبکر را پذیرفتند ، و جمله پر طنین و مشهور خود را بیان کردند که : لا نبایع الاً علیاً یعنی فقط با علی بیعت می کنیم (۵۴۵) .

فصل پنجم

آیا پیامبر در انتخاب اصحاب خود اشتباه کرد ؟

خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله نسبت به قضیه انتخاب رفقای راه خود اهتمام میورزید ، و در سالهای عبادت خود در غار نور ، علی بن ابی طالب مصاحب و همراه او بود ، و خداوند سبحان را به همراه وی عبادت می کرد ، و در همان مکان علی علیه السلام با رسول خدا بسر می برد . (۵۴۶)

و در قضیه هجرت به مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله بخاطر چند امر نمی توانست علی علیه السلام را به همراه خود ببرد ، که آن امور در این چند امر خلاصه می شوند :

۱ پیامبر صلی الله علیه و آله احتیاج داشت شخصی در بستر او بخوابد تا کفار محاصره کننده خانه خود را به اشتباه بیندازد ، و جز علی علیه السلام کسی نبود که در راه پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر به چنین فداکاری باشد .

۲ پیامبر صلی الله علیه و آله اضطرار داشت علی علیه السلام را در مکه باقی بگذارد تا امانت ها را به صاحبانشان برگرداند ، و احدی جز علی نمی توانست به این امر مهم و خطیر قیام نماید .

و رسول خدا احتیاج به مردی شجاع و امین داشت ، تا فاطمه سلام الله علیها را قبل از آنکه گردنکشان مکه او را به اسارت بگیرند ، و او را گروگانی برای رسیدن به اهداف دشمنانه خویش به شمار آورند ، از مکه به مدینه بیاورد ، و جز علی علیه السلام ، هیچ انسانی توان قیام و اقدام به چنین امر دشواری را نداشت .

و پیامبر صلی الله علیه و آله در حمله طولانی مدّت تبوک بر اصحاب مخلص خود حذیفه بن الیمان و عمّار یاسر اعتماد نمود ، و این دو نفر از جان گذشته در مقابل هجوم توطئه گران بر قتل حضرت که عبارت بودند از ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و عمر بن العاص و مغیره بن شعبه و ابوموسی اشعری و طلحه بن عبیدالله و ابوعبیده بن الجراح و عبدالرحمان بن العوف ، دفاعی جانانه می نمودند (۵۴۷).

و معقول نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را در قضیه هجرت خود انتخاب کند ، همان مردی که در جنگهای احد و خیبر و هوازن از کنار حضرت فرار کرد ، و در جنگ تبوک برای قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله توطئه چینی کرد (۵۴۸).

و رسول خدا صلی الله علیه و آله به شخصیت افراد مردم و اعمال آینده آنها هر گاه می خواست از جانب خداوند سبحان آگاهی داشت . ولی عملاً ابوبکر و یاران او در ابتدای سال یازدهم هجری موفق به قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند (۵۴۹).

و پیامبر صلی الله علیه و آله شناخت کاملی

نسبت به اصحاب و جهت گیری و اخلاص آنان نسبت به خود و اسلام داشت ، ابوبکر در اواخر ، بعد از اسلام آوردن پنجاه نفر (۵۵۰) و با فاصله کوتاهی قبل از هجرت ، اسلام آورد . و در دنیا از هیچ رهبر عاقلی معقول نیست در کار مهم و خطیری چون هجرت ، بر مردی خالی از اخلاص اعتماد نماید .

و تمام رهبران جهان چه مؤمن و چه غیر مؤمن در جهت انتخاب رفیقان سفر ، خود را به زحمت می انداختند ، و این اهتمام در سفرهای خطیر و مهم بسیاری جدی می شد ، پس هر گاه رفیق مخلص و با وفا پیدا می کردند ، او را به همراه می بردند و اگر نمی یافتند به تنهایی سفر می نمودند ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله مطلبی را بیان فرمودند ، که به وضوح معرفت وی را به سرنوشت و اعمال آینده مردم آشکار می کند . حضرت فرمودند :

لتحدون حدو الذین قبلکم من اليهود و النصارى حدو القذه بالقذه و حدو النعل بالنعل فلو دخلوا جحر ضب دختموه

شما چون یهود و نصارا ، پیش از خود به پیش می روید ، و هر کاری کردند شما هم خواهید کرد

تا جائی که اگر آنان در لانه سوسماری وارد شده باشند ، شما هم وارد می شوید (۵۵۱)

باب یازدهم : قصه گویان و تحریف حدیث

فصل اول

قصه گویان و نشر احادیث ساختگی

خواننده این باب اوضاعی را که مسلمانان در قرن اول اسلام در آن بسر می بردند ، و جو مساعد برای نشر احادیث دروغین مانند حدیث صحبت و همراهی ابوبکر در غار و در هجرت را با رسول خدا صلی الله علیه و آله

به خوبی در می یابد . و اکنون سؤال مطرح شده این است که آیا رخنه کنندگان در اسلام توانستند افکار و احادیث و قصّه های خود را در میراث اسلامی ترویج کنند؟ و این کار را چگونه و در چه زمانی انجام دادند؟

این قصّه گویان به عنوان وسیله ای نیرومند در دست دولت قرار گرفتند ، تا دولت اهداف خود را به اثبات رسانده ، و دشمنان خود را متوقف و افکار خود را ترویج نماید ، و این مطلب به حدّی قوّت گرفت که معاویه در روزی که به جنگ امام حسن علیه السّلام بسوی کوفه رفت ، همین قصّه گوها را به همراه برد (۵۵۲) .

و این مسأله روشنگر اهمّیت این گروه گمراه و اعتماد معاویه بر این گروه برای محقّق کردن اهداف خویش می باشد .

و کعب الأخبار و تمیم داری و عبدالله بن سلام از همین قصّه گویان می باشند ، که همیشه مترصد ضربه زدن به اسلام بودند ، و در همان زمان از مقربان جدّی عمر و عثمان بشمار می رفتند (۵۵۳) .

و عمر به اقوال کعب الأخبار عمل می نمود (۵۵۴) .

یهودیان بعد از اسلام آوردن ، سعی در نابود کردن اسلام نمودند ، و عبدالله بن سلام از رسول خدا صلّی الله علیه و آله در خواست کرد تا بر روز شنبه باقی بماند ، و در نماز از توراہ قرائت کند ، و پیامبر صلّی الله علیه و آله به او اذن و اجازه نداد (۵۵۵) .

و این قصّه گویان بسیار شدند ، و از جمله آنها عبید بن عمر می باشد .

معاویه بعد از نماز صبح به همین قصه گوها گوش فرا می داد ، و پای منبر آنان می نشست . و عمر بن عبدالعزیز نیز بر همین شیوه پیش رفت ، و قصه گوی او محمّد بن قیس بود (۵۵۶) و تبع بن عامر پسر زن کعب الأحبار یهودی نیز از همین قصه گویان بود (۵۵۷) . و ابهریره شاگرد کعب الأحبار قصه گو بود . و مادر حسن بصری برای زنان قصه می گفت (۵۵۸) .

و این قصه گویان در مساجد مسلمین پراکنده شدند (۵۵۹) .

و مادر امام ابوحنیفه گفتار قصه گو را بر فتوای پسرش ترجیح می داد (۵۶۰) ، در حالی که خداوند سبحان با قصه گویان دروغگو مبارزه نمود و چنین فرمود :

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ

وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (۵۶۱)

ما بهترین حکایات را بوحی این قرآن بر تو می گوئیم ، هر چند

پیش از این وحی از آن آگاه نبودی .

و رسول خدا صلّی الله علیه و آله کار قصه گویان را ناپسند شمرد ، و چنین فرمود : بعد از من قصه گویانی بوجود می آیند که خداوند تعالی نگاه رحمت به آنان نمی کند (۵۶۲) .

و امیرمؤمنان علی علیه السلام به یک نفر قصه گو فرمود : آیا فرق ناسخ را از منسوخ می شناسی ؟

گفت : نه !

علی علیه السلام فرمود : تو ابو اعرفونی (۵۶۳) می باشی (۵۶۴) .

و اصحاب که در ضمن آنها عبدالله بن مسعود است این قصه گویان را تکذیب نمودند (۵۶۵) .

و احمد ابن حنبل قصه گویان را تکذیب نمود (۵۶۶) .

و شعبی از تکذیب کنندگان

قصه گویان بود (۵۶۷).

و از دروغهای این قصه گویان می توان به قصه غرانیق و قصه داود و اورییا (۵۶۸) اشاره نمود .

فصل دوم

نقش کعب الأحبار در تحریف سیره و حدیث

عمر بن الخطاب (الخطّاب) محبوبترین مسلمان برای یهودیان بود! (۵۶۹)

و این رابطه از هر دو طرف تقویت پیدا کرد . و به همین جهت کعب در زمان عمر اسلام آورد .

او زمانی که می خواست به بیت المقدس برود از حجاز و شام عبور کرد تا به اوضاع آنجا پی ببرد ، و چون گذرش به مدینه افتاد عمر نزد وی آمد و گفت : ای کعب اسلام بیاور .

کعب گفت : آیا شما در کتاب خود نمی خوانید که :

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَثْقَارًا» (۵۷۰)

وصف حال آنان که تحمّل (علم) توراہ کرده و خلاف آن عمل نمودند و در مثل به الاغی ماند که بار کتابها بر پشت کشد

و من توراہ را تحمّل کرده و ترک نمودم ، سپس از آنجا خارج شد و به حمص رفت (۵۷۱) . و کعب با معاویه بن ابی سفیان والی شام ملاقات کرد ، و در آنجا توافق کاملی بین آن دو حاصل شد ، که کعب اسلام خود را اعلان کند تا بتواند به آسانی اهداف یهودی خود را تطبیق دهد .

و روابط این دو نفر قدیمی بود زیرا قبل از فتح مکه و در همان زمان همکاری علنی بین گردنکشان مکه و یهود برای مبارزه با اسلام ، معاویه در یمن (۵۷۲) بسر می برد ، و از همان جا نامه ای برای پدرش ابوسفیان فرستاد و در آن ، وی را از

عاقبت مسلمان شدن ترسانید ، و در آن نامه آمده است که ای صخر (اَبوسفیان) مبادا روزی اسلام بیاوری ، و بعد از کسانی که در جنگ بدر تکه تکه شدند رسوایمان کنی (۵۷۳) .

پس از آن کعب به مدینه بازگشت ، و بعد از قبول نکردن دعوت سابق و علنی عمر بن الحطّاب (الخطّاب) این بار اسلام آوردن خود را اعلان کرد ، و از همان روز بین معاویه بن اَبی سفیان و کعب الأخبار برای تسلّط بر حکومت اسلامی و نابود کردن میراث آن و بازگشت یهود به فلسطین ، همکاری و توافق واضحی شروع شد (۵۷۴) .

و در زمان عمر بن الحطّاب (الخطّاب) عدّه ای از یهودیان به دروغ ادّعی اسلام می نمودند ، که اُولین آنها کعب الأخبار و بعد از او عبدالله بن سلام و ولید بن عقبه بن اَبی معیط (۵۷۵) و زید بن ثابت و محمّد بن مسلمه (۵۷۶) می باشند .

و کعب سعی کرد به عمر تقرّب پیدا کند لذا به عمر چنین گفت : ای امیرمؤمنان آیا در خواب چیزی می بینی ؟

عمر با تندی کعب را از این سخن بازداشت . پس کعب گفت : ما مردی را می شناسیم که امر امت را در خواب می بیند (۵۷۷) .

و کعب الأخبار نمونه و مصداق این دو آیه قران است :

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ (۵۷۸)

بسیاری از اهل کتاب میل و آرزو دارند شما را بکفر برگردانند (۵۷۹) به سبب رشک و حسدی

که در طبیعت خود بر ایمان شما می برند ، پس از آنکه حق بر آنها آشکار شد .

و آیه

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۵۸۰)

ای اهل کتاب چرا حق را به باطل مشتبه می سازید و حق را کتمان می کنید در صورتیکه به حقایق آن آگاهید.

و از همان زمان ، همکاری جدی بین کعب و عمر و معاویه شروع شد ، و کعب در سال هفدهم هجری بعد از فتح شام و تعیین معاویه بر ولایت آن شهر و ملاقات با معاویه در شام و توافق آن دو بر بازگشت کعب به مدینه و اعلان دروغین مسلمان شدن ، مسلمان شد .

و در عمل کعب الأخبار از شام به مدینه بازگشت و اسلام خود را علنی نمود .

کعب الأخبار دارای شخصیت با ذکاوت و تمایلاتی شیطانی بود ، و در ابتداء این حبر اعظم ، دین محمد صلی الله علیه و آله را پذیرفت ، و با آن معارضه و مبارزه نمود ، و چون اسلام در جبهه شام پیروز شد ، و مسلمانان فلسطین را فتح نموده ، و از تسلط روم آزاد کردند ، کعب از غفلت خود بیدار شد یا به عبارت بهتر ، کعب این فرصت بدست آمده را غنیمت شمرد . زیرا مسلمانان ساده و بی آرایش بوده و به خاطر دیندار بودن ، سخت گیری نمی کردند . لذا بازگشت یهودیان به فلسطین که به امر رومیان از آنجا رانده شده بودند آسان و ممکن می گردید ! و از طرفی مسیحیان بر شام سلطه ای نداشته ، و قدرتی بر

آزار و شکنجه یا باز داشتن یهودیان از داخل شدن به بیت المقدس را چون گذشته نداشتند . و سبب دیگر در این فرصت طلایی رسیدن معاویه بن اُبی سفیان به منصب والی اسلامی در شام بود . و معاویه و اُبوسفیان هر دو نزد یهودیان مشهور به کفر بوده و رابطه پایدار و محکمی با آنان داشته اند .

و سبب دیگر آن بود که یهودیان رغبتی بر ماندن در حجاز نداشتند زیرا در نظرشان حجاز تقدس خاصی نداشت و خیرات زیادی هم نداشتند و در آنجا حرکاتشان هم مد نظر قرار می گرفت .

و بعد از پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنان در جنگ های مختلف منابع مالی آنان اندک و زمینهایشان نیز محدود و کوچک گردید ، و از طرفی عمر بن الخطاب (الخطّاب) بر خلاف پیامبر صلی الله علیه و آله به تورا و یهودیان احترام می گذاشت ، و در شنیدن اخبار کتابهای یهودیان درباره گذشته و حال و آینده رغبت داشت .

و علماء و محققان اسلام آوردن کعب الأخبار را در زمان عمر تأیید کرده اند (۵۸۱) و کعب با وجود آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندیده بود ، و نسبت به آن حضرت و اسلام بغض و کینه شدیدی داشت ، لکن دنیا را با احادیث خود که از هیچ گونه صحتی برخوردار نبود پر کرد .

ذهبی در کتاب تذکره الحفاظ می گوید : در زمان دولت امیرالمؤمنین عمر ، کعب الأخبار از یمن به مدینه آمد ، و صحابه و دیگران از او اخذ حدیث می کردند ، و جماعتی از

تابعین از وی روایت می کردند ، و بعد از آنکه شام و سایر بلاد اسلامی را با روایات و قصه های خود که از اخبار « یهودیت » استمداد می گرفت پرکرد ، همانطوری که تمیم داری در اخبار نصرانیت انجام می داد ، در سال ۳۳ هجری در حمص درگذشت .

و از دیگر کسانی که به دروغ اسلام آوردند عبدالله بن سلام حبر بود (۵۸۲) که اسلام او چون اسلام کعب الأحبار دروغین بود ، و هیچ یک از قدما کعب الأحبار را توثیق نکرده است (۵۸۳) .

فصل سوم

انگیزه های عمر در استخدام کعب و تمیم و امثال آنها

و عمر بن الحطّاب (الخطّاب) به خاطر اسباب متعدّدی ناگزیر به استفاده از کعب الأحبار و تمیم داری و عبدالله بن سلام گردید ، که می توان به اسباب زیر اشاره نمود :

۱ آنان ادّعا می کردند اسلام آورده اند و تصریح می کردند ، که تمام علوم اهل کتاب را دارا می باشند .

۲ گفتار فریبنده کعب که می گفت : هیچ چیزی وجود ندارد مگر آنکه در توراہ نوشته شده است (۵۸۴) .

۳ بعضی از احبار و راهبان دارای هوش و ذکاوتی بالاتر از هوش و ذکاوت اندیشمندان قریش بودند ، که همین باعث شد عمر و دیگران با کمال تقدیر و احترام با آنان نگاه کنند .

۴ سؤالهای بسیاری که از طرف مردم بر عمر سرازیر می شد ، او را در وضعیتی سختی قرار می داد ، زیرا به علوم دین آشنا نبود ، به همین جهت ناگزیر شد برای پاسخ به این سؤالات بسیار و مشکل این گروه را برای پاسخگویی روانه کند .

و این مطلب

عَلَّتْ اقدام تمیم را به گفتن قصّه ها در مسجد النَّبِیِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَوَانَدَن خَطْبَهُ ، در هر جمعه را (۵۸۵) تفسیر می نماید (۵۸۶) .

و اضطرار و ناچاری عمر در پرسیدن از امام علی علیه السّلام برای حلّ بعضی از معضلات و مشکلات دینی و علمی و قضائی گویای حقیقت این موضوع می باشد ، و به خوبی خلاء بزرگی را که در اثر دور نمودن اهل البیت علیهم السّلام یا ثقل دوّم بوجود آمده بود ، آشکار می نماید .

۵ رفت و آمدهای عمر با اهل کتاب قبل از اسلام و در زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَوَانَدَن خَطْبَهُ ، برای بدست آوردن بسیاری از مزایا برای عمر ، استخدام این گروه را که بعداً اسلام آوردند ، بسیار آسان نمود .

۶ عمر تمایل داشت مردم هوشمند و زیرک را استخدام کند ، زیرا فکر می کرد فاسق قویّ بهتر از مؤمن ضعیف است (۵۸۷) .

۷ پیمان قریشی یهودی از قبل موجود بود ، و بعد از داخل شدن منافقانه کفار در اسلام ، این پیمان به پیمان منافقین با یهود تبدیل شد . زیرا یهودیان برای مبارزه با مسلمانان در مکه با اُبو سفیان و در مدینه با زعیم منافقین ابن اُبی پیمان بسته بودند .

و بعد از فتح مکه ، یهودیان با رجال حزب قریش برای تسلّط بر خلافت اسلامی پیمان بستند .

و بعد از تسلّط حزب قریش بر خلافت ، یهودیان ، عمر را بر اُبو بکر و سایر مسلمانان ترجیح می دادند (۵۸۸) و او را در نقشه هدفدار کشتن اُبو بکر یاری دادند ،

و موفق هم شدند . و بر امتیاز موعظه دینی در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله دست یافتند ، اما چون مردم بر عمر خشم گرفتند ، یهودیان سعی کردند گام دیگری بردارند لذا از طرف عمر با امویان برای رساندنشان به قدرت و باز گرداندن تمام امور به مرحله قبل از اسلام پیمان بستند ، و در این گام نیز موفق شدند (۵۸۹) . پس مسلمانان وضعیّت را درک نموده ، و به عثمان لقب نعتل (۵۹۰) یهودی دادند ، و او را کشتند و در حش کوب که گورستان یهودیان بود دفن کردند (۵۹۱) .

فصل چهارم

چه کسی از کعب خواست در مدینه بماند ؟

اولین شخصی که از کعب الأحبار خواست تا در مدینه ساکن شود خلیفه دوّم عمر بن الخطّاب بود . عمر از کعب خواست در مدینه بماند ، و دائماً در مجلس ، کعب را به خود نزدیک می کرد ، و به عنوان عالم دینی معرفی می نمود (۵۹۲) .

و بعد از آنکه عمر اهل البیت علیهم السّلام را به عنوان مرجع دینی و فقهی کنار گذاشت ، و به حاشیه برد ، از کعب الأحبار و دیگران درخواست کرد تا به جای اهل البیت علیهم السّلام بنشینند و زمان عمر ، بخاطر به شهادت رساندن رسول خدا صلی الله علیه و آله و عزل اهل البیت علیهم السّلام ، شاهد اختلال بزرگی در مرجعیّت بود . و این مطلب همان چیزی بود که عمر را بر آن داشت تا کعب را در مدینه نگهدارد . و به همراه خود به شام ببرد ، و برایش مجالس موعظه برپا نماید تا از وجود او استفاده شود .

و عمر

مدتی به خواندن توره مأنوس شد ، و سعی کرد در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله توره بخواند ، اما پیامبر صلی الله علیه و آله غضبناك شدند و چون عمر متوجه غضب آن حضرت نشد ، ابوبکر ناچار گردید به عمر چنین بگوید : مادرت به عزایت بنشیند ، آیا به چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه نمی کنی ؟ عمر گفت : از غضب خدا و رسول او به خدا پناه می برم .

پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمود : من توره را برای شما به صورتی سفید و پاکیزه و بی آرایش آوردم ، از آنان درباره چیزی سؤال نکنید زیرا آنان شما را هدایت نمی کنند ، و خود گمراه گردیدند ، و محققاً اگر موسی علیه السلام در میان شما زنده بود ، بر او حلال نبود مگر آنکه از من پیروی کند (۵۹۳) .

و با وجود غضب پیامبر صلی الله علیه و آله بر عمر و خواستن حضرت صلی الله علیه و آله از مسلمانان که از یهودیان درباره چیزی سؤال نکنند ، عمر در زمان خلافت خود دو لنگه درهای سؤال را از یهودیان باز نمود .

و کعب مرجع مهم مسلمانان گردید ، که درباره هر مسأله ای از توحید گرفته تا معاد و آخرت از او سؤال می کردند ! در همین فصل به سؤالهای فراوان عمر از کعب پی خواهیم برد . و با وجود آنکه ابن عوف حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر نمود ، که در آن حدیث امثال کعب را به فریب کاری

و حيله گری توصیف (۵۹۴) می کرد ، لکن عمر به کعب اجازه داد در مسجد النبی صلی الله علیه و آله مشغول قصه گوئی شود . و از آن پس آن چنان احادیث کعب و تمیم داری منتشر گردیدند ، که این دو بجای اهل البیت علیهم السّلام به ثقل دوّمی در کنار قرآن کریم تبدیل شدند . در حالی که این مطلب مخالف قول معروف عمر است که می گفت :

« حسبنا کتاب الله » یعنی فقط کتاب خدا ما را بس است .

و عمر به واسطه کعب و تمیم موفق شد از سؤالات بسیاری که مسلمانان از وی پرسیده بودند نجات یابد .

و راه دیگری که عمر برای فرار از سؤالها در پیش گرفت ، منع کردن از این سؤالها بود ، چه سؤالها از تفسیر قرآن باشد یا از عقاید دینی و همانطوری که در جای خود گفته ایم عمر مردی را که درباره تفسیر قرآن سؤال کرد کتک زد (۵۹۵) . در حالی که علی علیه السّلام به مردم می فرمود : از من سؤال کنید به خدا سوگند از من سؤال نمی کنید از چیزی که تا روز قیامت باشد ، مگر آنکه پاسخ آنرا بگویم ، درباره کتاب خدا سؤال کنید ، به خدا سوگند آیه ای نیست ... و چون صبیغ بخاطر سؤال خود درباره آیه « والذّاریات ذرواً » روزهای متعددی از خلیفه به شدت کتک خورده بود ، ابن کوّاء (۵۹۶) از امام علی علیه السّلام درباره آیه و الذّاریات ذرواً سؤال کرد . و تصوّر می کرد علی علیه السّلام نیز همانند عمر که سؤال

کننده را به شدت کتک زد و از سؤال او منع نمود، جواب خواهد داد. پس علی علیه السلام فرمود: ذاریات بادهائی هستند که گندم و جو را وقتی می رسند به حرکت در می آورد.

ابن کوّاء گفت: معنی و الجاریات یسراً چیست؟

حضرت فرمود: کشتی ها!

ابن کوّاء گفت: معنی المقسمات امرأ چیست؟

علی علیه السلام فرمود: ملائکه (۵۹۷).

و از جمله اسبابی که موجب توجه خلیفه و اهتمام او به کعب و تمیم داری و عبدالله بن سلام شد آن است که: عربهای قبل از اسلام به یهودیان و مسیحیان، چون صاحب فرهنگ و دین بودند توجه می کردند و همین توجه در بعضی از مسلمانان استمرار یافت، همانطوری که عمر اندیشمندان حيله گر را بخود نزدیک می کرد، و با آنها مشورت می نمود و از ایشان استفاده می کرد. و کعب یکی از همین اندیشمندان بود که در کنار ابن العاص و مغیره و معاویه و عبدالله بن ابی ربیع قرار می گرفت.

و این حيله گران شریعت را تحریف کرده و فتنه ها را رواج داده، و فساد را منتشر کرده و شهرها را تخریب نمودند. زیرا اساس انهدام اسلام را از نظر سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی پی ریزی کرده بودند.

پی نوشتها

[۵۳۵] تهذیب الکمال ۷۷ ج ۱۸، تذکره الحفاظ ۱۲۳۱ ج ۴، تاریخ دمشق ۳۸۷ ج ۴۲، أسد الغابه، ۲۲ ج ۴.

[۵۳۶] ألسنن الكبرى، ۱۵۹ ج ۷، أالمنصف صنعانی، ۲۷۳ و

[٥٣٧] المصنف صنعاني، ١٢٣ ١٢٦ ج ٨، ألسن الكبرى، ٢٣ ج ٣، مجمع الزوائد، ٢٨٢ ج ٥ و ١١٦ ج ٤.

[٥٣٨] المغني ابن قدامه ٨ ج ١، نيل الأوطار ٢٠ ج ١، الجامع لأحكام القرآن ٥٣ ج ١٣، المنصف، صنعاني ٩٣ ج ١، المحلى، ابن حزم ٢٣١ ج ١، المنصف ابن أبي شيبة ٨٨ ج ١.

[٥٣٩] مسند احمد ٥١، ٦١، ٦٤، ٧٤، ٨٠، ج ٢ صحيح بخارى ٧٦ ج ٨، الصواعق المحرقة ٦٢، صحيح مسلم ١٨ ج ٤.

[٥٤٠] الإسرائيليات و اثرها فى كتب التفسير، ٩١، ٩٢، ١١١، ١٤٦، ١٤٧، ١٥٣، ٢٠٧ ألبدايه و النّهايه ٢٤ ج ١، تذكره الحفاظ ٤٢ ج ٣، تفسير القرآن العظيم ١٠٢ ج ٣.

[٥٤١] تاريخ التمدن الإسلامى ٥١ ج ٣.

[٥٤٢] التراتيب الإداريّه ٤٥٤ ج ٢.

[٥٤٣] المنصف ٣٩٦ ج ٥، حديث خيثمه بن سليمان ١٣٥.

[٥٤٤] به موضوع منزلت و شأن أبوبكر در همين كتاب مراجعه كنيد.

[٥٤٥] تاريخ طبرى ٤٤٣ ج ٢، تاريخ ابن أثير ٣٢٥ ج ٢، تاريخ يعقوبى ١٢٣ و ١٤٠ ج ٢.

[٥٤٦] شرح نهج البلاغه، ابن أبى الحديد ٢٤٨ ج ١٣.

[٥٤٧] المحلى، ابن حزم أندلسى ٢٢٥ ج ١١، تفسير ابن كثير ٦٠٥ ج ٢، چاپ دار احياء التّراث العربى بيروت، منتخب التّواريخ، خراسانى ٦٣.

[٥٤٨] همان مصدر.

[٥٤٩]

به کتاب هل اغتیل النبی صلی الله علیه و آله از همین مؤلف مراجعه شود .

[۵۵۰] ألبدایه و النّهایه ۳۸ ج ۲ ، تاریخ طبری ۶۰ ج ۲ .

[۵۵۱] علل الشّراعی ، شیخ صدوق ۲۰۹ ج ۱ ، السّقیفه ، سلیم ابن قیس ۱۶۳ ، مدینه المعاجز هاشم بحرانی ۱۰ ج ۲ .

[۵۵۲] تاریخ بغداد ۲۰۸ ج ۱ ، سیره أعلام النّبلاء ۱۴۶ ج ۳ .

[۵۵۳] به کتاب هل اغتیل أبی بکر و السّیعائشه از همین مؤلف مراجعه شود .

[۵۵۴] تاریخ بغداد ۵۲ ج ۱ .

[۵۵۵] ألسیره الحلّیه ۲۳۰ ج ۱ .

[۵۵۶] ألقصاص و المذکّرین ۳۳ ، ألترااتب الإدرایه ۳۴۸ ج ۲ ، أالجرح و التّعدیل ۶۳ ج ۸ ، ألتاریخ الکبیر ۲۱۲ ج ۱ ، تاریخ ابن معین ۱۶۶ .

[۵۵۷] تهذیب الکمال ۳۱۴ ج ۴ .

[۵۵۸] ألترااتب الإدرایه ۳۳۸ ج ۲ .

[۵۵۹] ألقصاص و المذکّرین ۱۶ .

[۵۶۰] ألقصاص و المذکّرین ۹۰ ، تاریخ بغداد ۳۶۶ ج ۳ .

[۵۶۱] سوره یوسف ، آیه ۳ .

[۵۶۲] کنز العّمال ۱۷۲ ج ۱۰ .

[۵۶۳] ظاهراً به کسی گفته می شود که می خواهد خود را مطرح کند .

[۵۶۴] کنز العّمال ۱۷۱ ج ۱۰ ، ربیع الأبرار ۵۸۸ ج ۳ .

[۵۶۵] مجمع الزّوائد ، هیشمی ۱۸۹ ج ۱ .

[۵۶۶] ألقصاص و المذکّرین ۹۰ ، طبقات الحنابله ۲۵۳ ج ۱ ، تاریخ بغداد ۳۶۶ ج ۳ .

[۵۶۷] ألسنّه قبل التّدوین ۲۱۱ .

[٥٦٨] ألقصاص و المذكرين ٨٥ .

[٥٦٩] تفسير ابن كثير ، ٢٠٥ ج ١ .

[٥٧٠] سورة جمعه ، آيه ٥

[۵۷۱] أَلَدَّرَ المَثْوَر ۱۶۹ ج ۲ ، سورة نساء ، ۴۷ .

[۵۷۲] محل زندگی کعب .

[۵۷۳] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۰۲ ج ۲ .

[۵۷۴] به کتاب أَلْمَفَاخِرَاتِ زَبِيرِ بْنِ بَكَّارٍ و کتاب أضواء علی الشنه المحمّدیّه ، نوشته عالم الأزهر ، محمود أبوریّه مراجعه کنید

[۵۷۵] مروج الذهب مسعودی ۳۳۶ ج ۳ .

[۵۷۶] به کتاب : صحابه بثوب الإسلام ، از همین مؤلف مراجعه نمائید .

[۵۷۷] مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ۲۸۷ ج ۱۸ .

[۵۷۸] سورة بقره ، آیه ۱۰۹ .

[۵۷۹] بعد از آنکه ایمان آوردید .

[۵۸۰] سورة آل عمران ، آیه ۷۱ .

[۵۸۱] أَلَدَّرَ المَثْوَر ، سیوطی ۱۶۹ ج ۲ .

[۵۸۲] او از یهودیان بنی قینقاع مدینه بود ، و گفته شده است دو سال قبل از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به دست آن حضرت اسلام آورد . برقی در اصابه ، همین مطلب را نقل کرده ، ابن حجر ۳۲۰ ج ۲ ، و ظاهراً اصحاب ، همانطوری که خبر زیر دلالت می کند به سخن او گوش فرامی دادند . عبدالله بن سلام نزد عثمان که از هر طرف محاصره شده بود آمد ---- پس عثمان گفت : چرا آمدی . گفت : برای یاریت آمده ام ، عثمان گفت : نزد مردم برو و آنها را از من دور کن زیرا اگر خارج شوی بهتر از آن است که نزد من باشی . پس عبدالله خارج شد و گفت : در جاهلیت اسم من فلان بود و رسول خدا صلی الله علیه و

آله مرا عبدالله نامید ... خدا را خدا را در این مرد مبادا او را بکشید ، بخدا سوگند اگر او را بکشید ملائکه همسایه خود را می رانید و شمشیر در نیام خدا برایتان از نیام کشیده می شود و تا روز قیامت در نیام نخواهد رفت ، پس مردم فریاد بر آوردند که : یهودی را بکشید و عثمان را بکشید ، اسد الغابه ابن اثیر ۲۴۶ ج ۳ ، و در اینجا ملاحظه می کنیم که صحابه شهادت دادند ابن سلام هنوز بر یهودیت خود باقی است و از طرفی عثمان از ماندن ابن سلام در خانه خود ترسید ، زیرا مسلمانان هیچ اعتمادی بر وی نداشتند و عبدالله بن سلام در فتح بیت المقدس همراه عمر بود ، مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ۲۴۶ ج ۲ ، بنابراین عبدالله بن سلام و کعب الأحبار هر دو همراه عمر در سفر به شام بودند .

[۵۸۳] به کتابهای الدر المنثور ۱۶۹ ج ۲ ، و ضحی الإسلام ۹۷ ج ۲ ، و اضواء علی السّنه المحمّدیّه ۱۴۸ و سیر أعلام النبلاء ، ذهبی ۴۹۰ ج ۳ و تاریخ اُبی زرعه ۵۴۴ ج ۱ ، و سنن بخاری ۲۸۱ و ۲۸۲ ج ۱۳ مراجعه کنید .

[۵۸۴] أضواء علی السّنه المحمّدیّه ، محمود أبوریّه ۱۶۵ .

[۵۸۵] قبل از خطبه نماز جمعه .

[۵۸۶] تاریخ المدینه المنوره ، ابن شبه ۷ ، ۸ ، ۱۱ ج ۱ چاپ مکه مکرمه ، الإصابه ، ابن حجر ، ۲۵۶ ج ۱ ، أَلِاسْتِيعَاب در حاشیه اصابه ، ابن عبدالبرّ ۱۸۴ ج ۱ .

[۵۸۷] أَلِاسْتِيعَاب

، ابن عبدالبرّ ۴۷۲ ج ۳ .

[۵۸۸] تفسیر ابن کثیر ، ۲۰۵ ج ۱ .

[۵۸۹] به کتاب : هل اغتیل النّبی محمّد صلّی الله علیه و آله و کتاب : اغتیل الخلیفه أبوبکر ، از همین مؤلّف مراجعه کنید .

[۵۹۰] پیر خرفت .

[۵۹۱] تاریخ طبری ، ۱۴۳ ج ۵ ، الملل و النحل شهرستانی ۹۲ ، مجمع الزوائد ۹۵ ج ۹ ، ألفتنه ، سیف بن عمر ۸۴ .

[۵۹۲] الطبقات الكبرى ، ابن سعد ۳۵۸ ج ۲ چاپ بیروت .

[۵۹۳] سنن الدارمی ۱۱۵ ج ۱ ، چاپ دمشق ، مسند احمد ۳۸۷ و ۴۷۰ ج ۳ .

[۵۹۴] مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ۱۸۶ ج ۲ .

[۵۹۵] العمّال ۱۵۰ ج ۲ ، حدیث ۴۱۶۹ ، المصاحف ، ابن الأنبار ، و نصر المقدسی فی الحجّه .

[۵۹۶] که بعداً از خوارج شمرده می شد .

[۵۹۷] کنز العمّال ۳۵۷ ج ۲ ، تفسیر ابن کثیر ۲۳۱ ج ۴ ، چاپ مصر ، فتح الباری ۲۲۱ ج ۱۰ ، چاپ مصر ، تفسیر طبری ۱۱۶ ج

۲۶ ، چاپ مصر با افسر بیروت .

فصل پنجم

مرجعیت قصه گویان

مرجعیت دینی منبع بیان قوانین الهی و احکام شرعی تکلیفی و وضعی است ، و مرجع حلّ مشکلات قضائی و سیاسی و اجتماعی می باشد . و مقصود از مرجعیت دینی آن نیست که بتواند در مقابل نصوص و متون الهی اجتهاد نماید ، بلکه مرجعیت قادر است از قرآن و احادیث شریفه نص و حکم الهی را بدست آورد .

زیرا قرآن کتاب خداست و چون پیامبر صلّی الله علیه و آله از روی

هوای نفس سخن نمی گفت ، بلکه سخنان او مایه از وحی می گرفت ، حدیث هم بر این اساس ، کلام خدا محسوب می شود . و مرجعیت اهل البیت علیه السلام نیز با کلام خداوند سبحان ثابت می شود . خداوند فرمود :

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۵۹۸)

همانا سرور شما خداوند است و پیامبر او و مؤمنانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند

و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود :

أَنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي ، وَ أَحَدَهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ ، لَنْ تَضَلُّوا إِنْ تَمَسَّيْتُمْ بِهِمَا ، وَ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا إِلَّآ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۵۹۹)

در میان شما دو وزنه گرانها را به یادگار گذاشته ام یکی کتاب خدا و دیگری عترتم که اهل بیت من می باشند ، و یکی از آنها از دیگری بزرگتر است ، اگر به آن دو وزنه تمسک کنید هرگز گمراه نمی شوید و آن دوازهمدیگر جدا نمی شوند تا روز قیامت در حوض بر من باز گردند

بنابراین ثقل اهل البیت علیهم السلام طبق این نص صریح ، مساوی با ثقل قرآن است ، زیرا آنان مفسران واقعی قرآن و بیان کننده حدیث صحیح می باشند . و هدایت و قرار گرفتن در صراط مستقیم مشروط به تمسک به آن دو ، و گمراهی و انحراف مقرون به دوری از آن دو می باشد . و عمر این ولایت را در روزی که با یک نفر اعرابی

در بیان منزلت و مقام علی علیه السّلام صحبت می کرد بیان نمود و گفت : او مولای هر مرد و زن مؤمن است و کسی که علی مولای او نباشد مؤمن نیست (۶۰۰) . و در قرآن مجید آمده است که :

الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ (۶۰۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مؤمنین اولای به نفس است و همسران او مادران آنها می باشند .

و رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر خم فرمود :

آیا نمی دانید که من نسبت به مؤمنین اولی به نفس می باشم ؟

مسلمانان گفتند : آری ! حضرت فرمود : هر که من مولای اویم این علی مولای اوست (۶۰۲) و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

از علی چه می خواهید ؟ از علی چه می خواهید ؟ علی از من و من از علی می باشم ، و او ولی هر مؤمن بعد از من است (۶۰۳) و در قرآن کریم آمده است که :

وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (۶۰۴)

و تفسیر آیه آن است که آنها درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام مورد سؤال واقع می شوند (۶۰۵) .

و سخن خداوند عزیز عظیم که فرمود : الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ و این سخن مطلق است یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام امور دینی و دنیائی بر سایر مؤمنین اولویت دارند ، و این منزلت و مقام را علی بن ابیطالب علیه السّلام به سبب این گفته پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود :

هر که من مولای اویم این علی مولای اوست

قسمت اول

نیز دارا می باشد و همانطوری که از آیات و احادیث گذشته

دانسته شد ، هیچ مرجعیت دینی و دنیوی بالاتر از مرجعیت اهل بیت علیهم السّلام یافت نمی شود .

و از نکته های خنده دار و مسخره آمیز دنیا دخالت کردن کعب الأحبار در موضوع صلاحیت امام علی علیه السّلام برای خلافت می باشد ، که او صلاحیت علی علیه السّلام را رد نمود ، و صلاحیت معاویه فرزند هند را برای احراز خلافت تائید کرد ! ... (۶۰۶) و تا زنده ایم ، روزگار ، عجائب زیادی به صحنه می آورد !

لکن چگونه عمر اقدام به چنین سؤالی از کعب درباره صلاحیت علی علیه السّلام برای خلافت می کند ، در حالی که خود درباره علی چنین گفته است : او مولای تو و مولای هر مؤمن می باشد ، و هر کس علی مولای او نباشد اصلاً مؤمن نیست . (۶۰۷) .

و تمام مسلمانان این مرجعیت دینی و الهی را در بیعت غدیر تائید کردند ، یعنی در همان روزی که هر فرد مسلمانی به مولای خود علی علیه السّلام چنین عرض کرد :

بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا بَنَ أَبِيطَالِبٍ ، أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ (۶۰۸)

به به ، آفرین ، احسنت ای فرزند ابوطالب امروز مولای من و مولای هر مرد و زن مسلمان شدی .

و در حالی که مرجعیت اهل البیت علیهم السّلام بر نصوص و متون قرآن و احادیث شریف استناد و اعتماد دارد ، در همان حال مرجعیت کعب الأحبار و تمیم داری و امثال آنها بر نصوص کتابهای دروغین و احادیث ساختگی که خدا و رسول آنها را تکذیب کرده اند ، اعتماد و استناد می نمود .

و کعب به نصّ

و متن دروغینی لب گشود که به سبب آن عمر بن الحطّاب (الخطّاب) و دیگران را فریب داد ، و در این جمله خلاصه می شد « ما من شیء الا و هو مكتوب فی التوراه » هیچ چیزی وجود ندارد مگر آنکه در توراه نوشته شده است (۶۰۹) .

و کمترین مراجعه ای به کتابهای مقدّس ، دروغ بودن این حدیث را به اثبات می رساند . بعلاوه خداوند سبحان در آیه زیر دروغ بودن کتابهای اهل کتاب را اثبات کرده است .

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ (۶۱۰)

گروهی از یهودیان کلمات خدا را از جای خود تغییر داده اند

و صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله نیز دروغ بودن احادیث کعب و قصّه های او را به اثبات رسانیده اند ، و بر این شیوه راویان و حافظان و علماء ، از صحابه پیروی کرده اند .

و بخاری کعب را تکذیب می کرد ، لکن حدیث او را اخذ می نمود (۶۱۱) .

و عمر بن الحطّاب (الخطّاب) در روز پنجشنبه با این گفتار خود « حسبنا کتاب الله » یعنی کتاب خدا ما را بس است ، مرجعیت اهل بیت علیهم السّلام را رد کرد . و در این راستا جمعی از صحابه با وجود بیعتشان با علی علیه السّلام در روز غدیر ، بر اساس همین رد کردن مرجعیت دینی و سیاسی ، عمر را تأیید کردند (۶۱۲) .

و کعب الأخبار نیز به صراحت مرجعیت علی علیه السّلام را رد نمود (۶۱۳) و به رغم آنکه مرجعیت مسلمانان پیش جماعت « حسبنا کتاب الله » بر عهده خلیفه قرار گرفته

بود، لکن عمر کعب را مرجع دینی و سیاسی قرار داد، تا مسلمانان در قضایای مهم و حسّاس به او رجوع کنند، و در واقع قسمت مهمّی از امور را به کعب محوّل نمود. و در رأس قضایائی که کعب به آنها فتوی داد، و عمر در آن فتوی به او رجوع کرد، قضیّه اجتهاد شخصی در مقابل نصّ صریح بود.

و مقصود ما از مرجع دینی بودن کعب در زمان عمر آن است که، عمر در قضایای دینی مهم به او رجوع می کرد. و عمر در این کار مختار بود و هیچ اجباری نداشت. و به رغم هوش و ذکاوت عمر، کعب الأخبار در این قضیّه مهم او را مغلوب نمود، و از روی تزویر و حيله گری به عمر وحی نمود که او عالم مهمّی بوده، و بر امثال عمر واجب است به او مراجعه کنند.

و انس عربها به مسأله مراجعه به اهل کتاب در سؤالهای خود قبل از اسلام و عادت آنان بر این مطلب، و عادتشان بر طلب شفا و عافیت از آنها، باعث شد عمر بر کعب و تمیم اعتماد نماید.

علی الخصوص که کعب و تمیم هر دو به دروغ اظهار اسلام کرده، و تسلّط خود را بر علوم اهل کتاب اعلان نموده، و کتابهای مقدّس را حفظ می کردند.

و برخی از دلایل سخن ما، مراجعه عمر به این گروه در قضایای دینی (۶۱۴) و مراجعه عایشه به یهودیان « بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله

« برای طلب شفا (۶۱۵) و رجوع ابوهریره و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عمرو بن العاص در مسائل خود از اهل کتاب که در رأس آنها کعب بود، می باشد (۶۱۶) .

البته منکرانین هم نمی شویم که در بعضی اوقات عمر به علی علیه السّلام مراجعه می نمود . منتهی کعب الأحبار و تمیم و عبدالله بن سلام در قلب قدرت بودند ، با عمر به شام مسافرت کردند ، در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله تدریس می نمودند ، و در مرکز خلافت در هر جمعه ای خطبه می خواندند .

و در زمان معاویه وقتی قدرت به دمشق منتقل شد ، کعب و تمیم به آنجا منتقل شدند ، و در مسجد بزرگ دمشق خطبه خواندند . و معاویه در این مجال به روش عمر پیش رفت ، و در مسجد جامع پایتخت ، میدان را برایشان باز گذاشت ، و آنها را در دار الحکومه به خود نزدیک کرد ، و در قضایای دینی و سیاسی از آنها نظر می خواست .

البته موارد فوق ، رجوع صحابه را به علی علیه السّلام که مرجع حقیقی مسلمانان بود نفی نمی نماید ، و مسلماً مراجعه ابوبکر به علی علیه السّلام ثابت شده است (۶۱۷) .

و مراجعه عمر به علی علیه السّلام نیز به اثبات رسیده است (۶۱۸) .

و مراجعه عثمان (۶۱۹) و مراجعه معاویه (۶۲۰) و مراجعه عایشه و ابن عمر (۶۲۱) و مراجعه صحابه به علی علیه السّلام ، مرجعیت واقعی او را به اثبات می رساند . و به رغم آنکه کعب پیامبر صلی الله علیه و آله

را مشاهده نکرده ، و تمیم یک سال پیش از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مسلمان شده بود ، تمیم داری و کعب الأحبار دو مرجع مهم برای مسلمانان مدینه شدند ، که شریعت خدا را به صحابه یاد می دادند .

و معلوم نیست چگونه این دو نفر در مسجد النبی صلی الله علیه و آله قصه می گفتند و موعظه می کردند ، در حالی که بزرگان صحابه از مهاجر و انصار در آن حضور داشتند ! و تمیم در زمان عمر هفته ای دوبار ، و در زمان عثمان هفته ای سه بار ، فرهنگ مسیحیت را در مسجد النبی صلی الله علیه و آله برای مسلمانان منتشر می کرد .

و کعب الأحبار نیز با مطرح کردن تمدن یهودیت در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و در پایتخت مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله چون تمیم مشغول کار بود . در حالی که در شهر مدینه امام علی علیه السلام و ابن مسعود و ابن ابی بسر می بردند .

و مطرح کردن این احادیث دروغین از طرف این دو نفر بد سابقه و بدنام منجر به تحریف تفسیر بسیاری از آیات قرآن و تحریف احکام فقهی و اصول اعتقادی گردید .

و این دو نفر فرصت وجود خود را در مدینه غنیمت شمردند ، تا چیزی را که برایش اسلام آورده بودند تحقق بخشند .

و در مطرح کردن فرهنگ و احادیث آنان چند امر مساعدت نمود : که از جمله آن امور احترام فوق العاده عمر و ترجیح آن دو بر تمام صحابه از مهاجر و انصار در

مسأله موعظه دینی و قصه گوئی بود. و همین احترام و ترجیح به اقوال آنها وثاقت و صحت می بخشید.

و از جمله آنکه این دو نفر افکار خود را در مسجد نبوی شریف مطرح می کردند، و با این کار، هاله ای از صدق و روحانیت بر احادیث دروغینشان اضافه می گردید. و طرح این افکار پلید قبل از نماز جمعه، و در اجتماع مسلمانان، تمیم را قادر ساخت افکار و احادیث خود را به تمام مردم مدینه و زائران آن منتقل نماید، و به احادیث خود روحانیت خاصی ببخشد.

و از امور بسیار مهم آن است که برخی از مردم خارج مدینه مثل شام و عراق و یمن و یا شهرهای جزیره، به کارهایی که از خلفاء سر می زد و سخنانی که در مسجد النبوی صلی الله علیه و آله در حضور خلیفه و صحابه گفته می شد، به عنوان اینکه اینها حقایق هستند که هیچگونه شکّی در آنها راه پیدا نمی کند، نگاه می کردند! و مهمتر آنکه تمیم و کعب در زمانی به گفتن حدیث مشغول بودند که گفتن و نوشتن حدیث نبوی از طرف عمر منع شده بود (۶۲۲). و سؤال از تفسیر قرآن و همچنین سؤال از مسائل اعتقادی و احادیث نبوی جایز نبود. و در سایه همین ناتوانی صحابه از گفتن حدیث، تمیم و کعب در شهر مصطفی صلی الله علیه و آله به گفتن حدیث می پرداختند، و به این سبب تمیم و کعب به دو مرجع دینی تبدیل شدند، که

صحابه برای پرسیدن مسائل دینی خود بدانها رجوع می کردند . و حقّ درس دادن در مسجد هم فقط به آنها تعلق داشت .

البته این دور کردن مرجعیت اهل البیت علیهم السّلام به امر حکومت بود و سبب اعتماد عمر بر غیر اهل البیت علیهم السّلام نیز همین بود . در حالی که خواسته و نظر پیامبر صلی الله علیه و آله در ثقلین یعنی کتاب خدا و اهل البیت علیهم السّلام نمودار می شد (۶۲۳) و این مطلب در واقع همان چیزی است که حضرت صلی الله علیه و آله روز پنجشنبه در اثناء بیماری خود و در حجّه الوداع و در غدیر خم و سایر جاها مطرح می فرمود (۶۲۴) . لکن دیدگاه و خواسته قریش که معارض و مخالف با نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ، در همان جمله « حسبنا کتاب الله » یعنی کتاب خدا ما را بس است خلاصه می شد .

پس از آن عمر دریافت که ، کتاب خدا احتیاج به مفسّر ، و شریعت خدا احتیاج به مرجعی دینی دارد ، و به این ترتیب مسأله اعتماد عمر بر کعب و تمیم برای پر کردن این خلاء در مرجعیت تفسیر می گردد

البته عمر در برخی از مناسبات و در حلّ بعضی از مشکلات فقهی و اعتقادی و قضائی بر امام علی علیه السّلام اعتماد کرده است ، که در همین کتاب ذکر کرده ایم ، و عمر در آنجا می گوید : لولا- علی لهلك عمر (۶۲۵) . و اعتماد سرنوشت ساز دولت در مسائل مهم و خطیر و انتشار فرهنگ عمومی و احادیث

دینی هر هفته با اعتماد کامل بر کعب و تمیم صورت می گرفت . و این مطلب منافاتی با اعتقاد به برتری علی علیه السلام بر دیگرانی چون کعب و تمیم ندارد ، لکن اعتماد بر غیر علی علیه السلام بخاطر آن بود که کعب و تمیم در خط حزب قریش بودند ، و جزئی از اسرار آن به شمار می رفتند . در حالی که امام علی علیه السلام از خط رقیب آنها بود ، و ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و دیگران از اعضای دولت بودند . و علی و عباس و ابن عباس و ابوذر و سلمان و عمار در جناح رقیب قرار داشتند .

و عادت حکومتها پیوسته همین بوده است که افراد خود را بدون ملاحظه بسیاری از امور و با صرف نظر از تمام اشتباهاتشان ، با تمام قوا پشتیبانی می نمایند ، و همزمان با رقبای خود مبارزه کرده ، و آنان را از وسایل قدرت معنوی و اقتصادی و نظامی و سیاسی و غیر آنها محروم می نمایند ، و برای کوبیدن آنان خطهایشان را جستجو می کنند ، و برای کنار گذاشتن کوشش می نمایند . و کمک به کعب و تمیم و واگذار کردن مناصب دولتی به بنی امیه و محروم کردن بنی هاشم از وظائف ، خود از همین مسائل جناحی و حزبی به شمار می رود . و سیاست سبب شد کعب و تمیم به جایی برسند که حتی در خواب نمی دیدند ، و در امر سیاست چیزی بالاتر از داشتن مصالح مشترک وجود ندارد . به همین جهت عمر در

زمان خود به کعب الأحبار و تمیم داری اجازه داد در مسجد قصه گوئی نمایند ، در حالی که این کار در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر مرسوم و معروف نبود (۶۲۶) .

و به رغم آنکه عبدالله الرحمن بن عوف این حدیث که « قصه نمی گوید مگر امیر یا مأمور یا ریاکار » را ذکر می کرد ، لکن کعب به قصه گوئی ادامه داد و همیشه بر این کار مأذون بود .

کثیر بن مرّه می گوید : عوف بن مالک اشجعی در مسجد حمص جماعتی را مشاهده کرد که اطراف مردی جمع شده اند ، پرسید : این اجتماع برای چیست ؟

گفتند : کعب مشغول قصه گوئی برای مردم است ، عوف گفت : وای بر او آیا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشنیده است که می فرماید :

« قصه نمی گوید مگر امیر یا مأمور یا ریاکار و یا حيله گر (۶۲۷) »

و این چنین کعب و تمیم بجای بزرگان صحابه از شاگردان رسول خدا صلی الله علیه و آله به دو منصب واعظ و قصه گو دست یافتند ، و این مطلب با نقشه و دستور عمر اجرا شد .

و شرح حال تمیم بدین قرار است : او تمیم بن اوسن بن خارجه داری مسیحی می باشد .

ابن عبدالبر ذکر کرده است که تمیم داری در سال نهم هجری اسلام آورد و در مدینه سکونت داشت ، و بعد از قتل عثمان از مدینه به شام نقل مکان نمود (۶۲۸) .

قسمت دوم

و ابن حجر عسقلانی درباره وی چنین می گوید : او راهب اهل زمان

خود و اولین قصه گو بود و این قصه گوئی در عهد عمر اتفاق افتاد . و او گوینده قصه جسسه می باشد (۶۲۹) . و گفته شده است که تمیم داری هنگام بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از تبوک و هنگامی که با ده تن از اهالی دار به نزد حضرت شرفیاب شد ، اسلام آورد .

و نصارای شام مخصوصاً متولیان امور دین ، خبری از حضرت عیسی علیه السلام درباره ظهور پیامبری در حجاز به نام احمد صلی الله علیه و آله داشتند . و قبل از بعثت هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله با عموی خود ابوطالب به شام برای تجارت رفته بود راهبی نصرانی به پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله همین مطلب را خبر داد ، همانطوریکه یکی از راهبان شام در اثنای سفر تجاری برای خدیجه سلام الله علیها حضرت صلی الله علیه و آله را بر این مطلب مطلع نمود (۶۳۰) .

و این خبر هنگامی مورد اطمینان واقع شد که پیامبر صلی الله علیه و آله بر یهودیان و کفار جزیره العرب پیروز شد ، و بر کشوری پهناور که شامل یمن و عمان و بحرین می شد مسلط گردید ، و بعد از آنکه تمیم داری بر این مطلب یقین پیدا کرد و اسلام آوردن خود را علنی نمود ، تازه معلوم شد اهداف مادی و دنیوی او بر اسلام وی غلبه دارد ، و بر این مطلب چنین تصریح کرد :

أبوهند داری می گوید : ما در مکه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدیم و ما شش

نفر بودیم ، تمیم بن اوس و برادرش نعیم بن اوس و یزید بن قیس و أبوهند بن عبدالله گوینده همین حدیث و برادرش طیب بن عبدالله که او را رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْد الرَّحْمَنِ نَامِيد ، و فاکه بن النعمان ، پس همگی اسلام آوردیم . و از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خُوِاسْتِيم که تا قطعه ای از زمین شام را به ما واگذار نماید .

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرْمُود : هر چه را می خواهید درخواست کنید، پس تمیم گفت : به نظرم می رسد بیت المقدس و روستاهای آن را درخواست کنیم .

أبوهند گفت : و در جایی مانند بیت المقدس املاک عربها وجود دارد و می ترسم مورد قبول واقع نشود .

تمیم گفت : بیت جبرین (۶۳۱) و اطراف آن را از حضرت درخواست می کنیم .

أبوهند گفت : اینکه خیلی بیشتر است ، خیلی بیشتر .

تمیم پرسید : به نظرت کدام منطقه را درخواست کنیم ؟

أبوهند گفت : به نظرم می رسد از حضرت منطقه ای را درخواست کنیم که حصن تل و چاههای ابراهیم در آن واقع شده است .

تمیم گفت : راست گفتمی و موفق شدی .

آنگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرْمُود : ای تمیم آیا دوست داری درباره مطالبی که به همدیگر می گفتید خبرم دهی ؟ یا دوست داری من به تو خبر دهم ؟

تمیم گفت : ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، اگر شما خبر دهید ایمانمان اضافه می شود .

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

فرمود: « شما چیزی خواستید و او چیز دیگری خواست و نظری که داد چه خوب نظری است ... (۶۳۲) »

و در اینجا وجود هدف مشترک بین تمیم داری و کعب الأحبار به خوبی نمایان می شود. تمیم به ظاهر اسلام آورد تا بر بیت المقدس یا زمین بزرگی که به بین بیت المقدس و غزه واقع شده است، دسترسی پیدا نماید. او این منطقه مهم از فلسطین را در مقابل تلفظ به شهادتین درخواست نمود، و کعب نیز در مقابل اعلان شهادتین می خواست بر مناطق مقدس فلسطین دست یابد.

پس به وضوح روشن شد که تمیم و اطرافیان او اسلام خود را به همراه درخواستشان برای دست یافتن بر مناطق وسیع و مهم علنی ساختند. و پس از آن تمیم و اصحاب خود تلاش کردند با اقسام دروغ و حيله گری، هاله ای از تقدس اطراف تمیم قرار دهند، و در این تلاش رجال قریش کمک شایانی به او نمودند.

در خبر آمده است که: تمیم قرآن را در یک رکعت خود می خواند (۶۳۳) و تمیم داری یک شب خوابید و برای تهجد برنخاست تا صبح شد، پس یک سال قیام کرد و خوابید تا مجازاتی باشد برای کاری که کرده بود (۶۳۴).

و مسلماً چنین کاری محال است مگر آنکه در مخیله حزب قریش باشد.

و همچنین آمده است که: روزی با هم بودیم که ناگاه آتشی در حزه زبانه کشید، پس عمر نزد تمیم آمد و گفت: بلند شو آتش را دریاب. تمیم گفت: ای امیر مؤمنین من

چه کسی هستم و چه چیزی می باشم؟ راوی می گوید: عمر پیوسته او را فرا می خواند تا به همراه عمر برخاست، من نیز به دنبال آن دو راه افتادم، و آن دو به نزد آتش رفتند پس تمیم با دست خود مشغول جمع آوری آتش شد، تا آن آتش را به درّه وارد نمود. و تمیم به دنبال آتش به درّه وارد گردید. پس عمر مشغول گفتن این کلام شد: کسی که دید، مانند کسی که ندید، نمی باشد و این کلام را سه بار تکرار کرد (۶۳۵)

و عمر تمیم را چنین توصیف کرد: تمیم حبر (دانشمند) مؤمنان است (۶۳۶) و او بهترین مؤمنان است (۶۳۷).

و دیگر آنکه تمیم حله ای به هزار درهم خریداری نمود، و در آن شبها را به نماز مشغول می شد (۶۳۸). گویا خداوند نماز فقرا را بدون حله های گران قیمت دوست نمی دارد. و خود عمر پای درسهای تمیم در مسجد می نشست (۶۳۹). و این چنین مسجد نبوی شریف به مدرسه ای تبدیل شد که یک نفر مسیحی، دین و فرهنگ خود را در آن تدریس می کرد. و شاگردان رسول خدا صلی الله علیه و آله به دانش آموزانی برای حبر اعظم نصاری تبدیل گردیدند. و نقشه و برنامه عمر این چنین موفق شد. و کارها و گفته های عمر با تمیم جایگاه اجتماعی و دینی بزرگی را به وی عطا کرد، و تمیم داری به مرجع دینی مهمی نزد مسلمانان

تبدیل شد . و تمیم داری حدیث جساسه را روایت کرد که :

او با گروهی از اهالی فلسطین سوار کشتی شدند ، و باد آنان را به جزیره ای پرتاب نمود ، چون خارج شدند ناگهان به موجودی بزرگ با موهای بلند برخورد کردند که ندانستند زیر آن موهای بلند مرد است یا زن ! ما به آن موجود گفتیم : آیا نمی خواهی بگوئی چه شده ، آیا نمی خواهی بررسی چه شده ؟

آن موجود گفت : نه خبری به شما می دهم و نه چیزی از شما می پرسم ، لکن به این دیر وارد شوید زیرا آنجا کسی وجود دارد که احتیاج دارد به شما خبر دهد و از شما خبر بشنود ، گفتند : تو که هستی ؟ گفت : من جساسه هستم ، ما وارد دیر شدیم ناگهان در آنجا به مردی بیمار با چهره ای گشاده برخوردیم ، آن مرد که گمان می کنم مردی مورد اطمینان بود ، گفت : شما که می باشید ؟

گفتند : گروهی از عرب ها هستیم ، گفت : آیا پیامبر شما خارج شده است ؟

گفتند : آری ، گفت : شما چه کردید ؟ گفتیم : از او پیروی کردند ، گفت : کار خوبی کردند ، گفت : فارس و روم چه کردند ؟

گفتند : عربها با آنان جنگ می کنند ، گفت : بحیره (دریاچه) چه می کند ؟

گفتند : پر است و جوشش دارد ، گفت : نخل بین اردن و فلسطین چه می کند ؟

گفتند : بار داده است ، گفت : چشمه زغر (محلّی

در شام (چه می کند ؟

گفتند : آب می دهد و از آن آب بر می دارند .

گفت : من همان دَجَال می باشم ، آگاه باشید من تمام زمین را بجز شهر طَبِیْه زیر پا می گذارم .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : طَبِیْه همان مدینه است که دَجَال داخل آن نمی شود (۶۴۰) .

و این حدیث نمونه ای از احادیث دروغین و قصّه های خیالی می باشد که تمیم برای بدنام کردن اسلام و رایج کردن خرافات میان مسلمانان در مسجد النَّبِی صلی الله علیه و آله مطرح می کرد .

اما چرا موقعی که تمیم درخواست کرد در مسجد النَّبِی صلی الله علیه و آله قصّه گوئی کند عمر بر جان او ترسید ؟

مسلماً بخاطر این بود که عمر می دانست اصحاب بر شنیدن احادیث مسیحی دروغین موافقت نمی کنند .

در تاریخ آمده است که : تمیم داری از عمر بن الحَطَّاب (الخطَّاب) برای قصّه گفتن اجازه گرفت

عمر به او گفت : آیا می دانی چه می خواهی ؟ تو ذبح شدن را می خواهی ، از کجا اطمینان داری که اگر آنقدر خود را بالا ببری تا به آسمان برسی ، آنگاه خداوند ترا به زمین نزند ؟ (۶۴۱) .

و دوباره عمر چنین گفت : من می ترسم خداوند تو را زیر پای آنها قرار دهد . و أبوعاصم مرّه گفت : این ذبح شدن است و به گلوی خود اشاره کرد (۶۴۲) . زیرا عمر می دانست که تمیم اساطیر و علوم بی ارزش اهل کتاب و روایات دروغین را خواهد گفت که همین سبب

انتقام گرفتن مسلمانان از وی می شود .

و از همان اساطیر ، روایات ساختگی غار می باشد .

و گفته شده است که عمر به تمیم گفت : قبل از آنکه برای نماز جمعه خارج شوم موعظه کن . و او این کار را یک روز در هفته و فقط در روز جمعه انجام می داد و چون عثمان به خلافت رسید تمیم از وی خواست تا وقت موعظه را بیشتر نماید ، و عثمان قبول کرد و یک روز دیگر را در هفته اضافه نمود (۶۴۳) . و برای آنکه عمر خود از تمیم دفاع کند و مانع از قتل وی شود و برنامه او را در انتشار فرهنگ و علوم خود بین مسلمانان آسان کند ، اولاً خود در مجلس درس او شرکت کرد ، و ثانیاً مجلس درس او را در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد ، و ثالثاً خود شروع به سؤال کردن و احترام گذاشتن به وی نزد مسلمانان نمود .

و این زیرکی و فراست عمر در تلاش مسلمانان برای ذبح تمیم داری به حقیقت پیوست ، زیرا مسلمانان قبول نمی کردند احادیث بی ارزش تمیم را بشنوند ، و در اهداف و مقاصد او تشکیک نمودند ، و به مجرد کشته شدن عثمان تمیم به شام فرار کرد ، و درست در همان وقت کعب الأحبار نیز به آنجا فرار نمود ، تا تحت حمایت سیاسی و امتیّتی معاویه قرار گیرد . و چنانچه در مدینه باقی می ماندند ، مسلمانان آنان را به قتل می رساندند ، و در مقبره یهودیان ، حش کرکب ،

دفن می نمودند ، یعنی همان جائی که عثمان بن عفّان را در آن دفن کردند .

ابن عبدالبر می گوید : تمیم ساکن مدینه بود ، لکن بعد از قتل عثمان به شام منتقل شد (۶۴۴) . و عمر به تمیم اجازه داده بود تا روز جمعه قبل از خروج خود برای نماز جمعه ، مردم را متذکر نماید و هنگامی که تمیم از عثمان اجازه گرفت ، عثمان اجازه داد از روز جمعه مردم را دو روز تذکر و موعظه دهد و تمیم مشغول این کار بود (۶۴۵) .

و عمر به تمیم اجازه داد تا روز شنبه نیز قصّه گوئی کند . و در آن هنگام عمر چنین گفت : مردم را دور قصّه گوئی جمع می کنیم که روز شنبه یک بار قصّه گوئی کند تا شنبه هفته دیگر (۶۴۶) و تمیم داری را بر این کار مأمور کردند (۶۴۷) .

و در کنار تمیم کعب نیز در مسجد النّبی صلّی الله علیه و آله به قصّه گوئی می پرداخت ، و مسجد النّبی صلّی الله علیه و آله محلّی گردید که بجای محمّد صلّی الله علیه و آله و علی علیه السّلام (ثقل دوّم بعد از قرآن) کعب یهودی و تمیم نصرانی درس می داده و سخنرانی می کردند .

و تغییر فرهنگ مردم به طرف بدیها همان عاملی بود که منجر به گرفتاری مسلمانان و انتشار مفاسد سیاسی و اجتماعی در آینده گردید . در حالی که پیامبر صلّی الله علیه و آله با قصّه گویان مبارزه نمود و فرمود : بعد از من قصّه گویانی خواهند بود که خداوند تعالی نظر

رحمت به آنان نمی فرماید (۶۴۸).

فصل ششم

تمیم داری اولین نفری بود که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله قصه گوئی کرد

ابن عمر می گوید: عمر وارد مسجد شد، و در مسجد حلقه هائی متشکل از مردم دید، پرسید: اینها چه کسانی می باشند؟ گفتند: اینها قصه گوینان می باشند.

عمر گفت: قصه گوینان یعنی چه؟ ما آنها را بر یک قصه گو جمع خواهیم که روزهای شنبه هر هفته برایشان قصه بگویند، آنگاه تمیم داری را مأمور این کار کرد.

و زهری می گوید از سائب بن یزید شنیدم که می گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر قصه گوئی وجود نداشت، و اولین کسی که قصه گوئی کرد تمیم داری بود، که از عمر بن الخطاب (الخطاب) اجازه گرفت تا ایستاده بر مردم قصه گوئی نماید و عمر هم به او اجازه داد. و در همان حالی که عمر از تمیم نصرانی و کعب الأحبار یهودی درخواست کرد تا برای مسلمانان قصه های اهل کتاب را بیان کنند، خداوند تعالی می فرماید:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (۶۴۹) (۶۵۰)

ما بهترین حکایات را به وحی این قرآن بر تو می گوئیم هر چند پیش از این وحی از آن آگاه نبودی.

وَ كَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۶۵۱)

و ما همه این حکایات اخبار انبیا را بر تو بیان می کنیم تا قلب تو را به آن قوی و استوار گردانیم

و در این)

شرح حال رسولان (طریق حق و راه صواب بر تو روشن شود ،

و اهل ایمان را پند و عبرت و تذکر باشد .

عمر و ابن عباس در مجلس درس او نشستند .

أبو عاصم مَرّه می گوید : عمر در مجلس تمیم نشست و او مشغول قصّه گوئی بود ، پس از او شنید که می گوید : « از لغزش عالم بر حذر باشید » پس عمر خواست درباره این لغزش سؤال کند اما روا ندانست کلام او را قطع کند . او می گوید : عمر و ابن عباس با یکدیگر گفتگو می کردند ، و تمیم مشغول قصّه گوئی بود ، و قبل از آنکه از سخن گفتن فارغ شود از جای خود برخاستند (۶۵۲) .

ابن شهاب زُهری می گوید : درباره قصّه گوئی از من سؤال کردند ، پس گفتم : فقط در زمان عمر بوجود آمد ، قبلاً وجود نداشت ، تمیم از او خواست تا در روز جمعه یک مقام داشته باشد ، پس به او اجازه داد ، و باز از او خواست تا مقام دیگری به او بدهد او نیز مقامی دیگر در روز شنبه به او داد (۶۵۳) و چون عثمان به خلافت رسید مقام دیگری به او اضافه کرد ، و بدین ترتیب در هر هفته سه روز سخنرانی می کرد .

و از ابن شهاب نقل شده است که گفت : اولین شخصی که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله قصّه گفت تمیم داری بود . از عمر اجازه خواست تا مردم را یک بار در هفته به یاد خدا اندازد ، و

عمر قبول نکرد . بار دیگر اجازه خواست این بار نیز قبول نکرد ، تا اینکه اواخر حکومت عمر فرا رسید ، پس به تمیم اجازه داد در روز جمعه قبل از خروج خود برای خواندن نماز جمعه موعظه نماید . و تمیم همین را از عثمان بن عفان خواست و عثمان اجازه داد از روز جمعه دو روز را موعظه نماید . و تمیم همین کار را ادامه می داد (۶۵۴) .

و از سائب ابن یزید نقل شده است که می گفت : در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر قصه گوئی وجود نداشت .

أولین کسی که قصه گوئی کرد تمیم داری بود که از عمر اجازه خواست تا بر مردم بحال ایستاده قصه بگوید و عمر به او اجازه داد (۶۵۵) .

و ظاهراً عمر به مرد دیگری نیز اجازه داد تا در مکه قصه بگوید ، از ثابت نباتی نقل شده است که گفت : أولین کسی که قصه گفت عبید بن عمیره در زمان عمر بن الخطاب بود (۶۵۶) .

و ابن اثیر ذکر کرده است که عبید بن عمیره بن قتاده قصه گوی اهل مکه بود در حالی که بخاری او را ذکر کرده و می گوید : او پیامبر صلی الله علیه و آله را رؤیت کرده است . و مسلم ذکر کرده است که او در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله متولد گردید (۶۵۷) . و ذهبی در کتاب میزان الاعتدال درباره اش می گوید : او را کسی نمی شناسد و فقط ابن ابی ذئب از او یاد کرده است (۶۵۸)

و ابن حجر عسقلانی در دو کتاب خود، اصابه و لسان المیزان، نامی از عبید بن عمیره نیاورده است، و ابن منظور در کتاب مختصر تاریخ دمشق نیز از او ذکری ننموده است.

بنابراین اگر عبید بن عمیره، قصه گوی اهل مکه باشد، تمیم قصه گوی اهل مدینه می باشد.

و از جمله مسیحیانی که به فریب در اسلام وارد شدند و در حدیث، دروغ گفتند، ابن جریح رومی می باشد، که در سال ۱۵۰ هجری از دنیا رفت، و بخاری او را توثیق نمی کرد، و البته بخاری در این مطلب برحق بود. ذهبی در تذکره الحفاظ می گوید:

او نسبی رومی داشت و نصرانی الأصل بود. و بعضی از علماء درباره او می گفتند: او وضع حدیث می کرد (۶۵۹).

و بخاطر زیاد بودن تعداد راویان ساختگی و دروغگو حافظ دار قطنی گفته است که: حدیث صحیح در بین احادیث دروغین چون یک موی سفید در پوست گاو سیاه می باشد (۶۶۰). سپس قصه گوئی در زمان امویان پیشرفت نمود، و دروغ و افتراء بر خدا و رسول او بیشتر گردید. ابوبریده می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله صبح از خواب بیدار شد و بلال را صدا زد و فرمود: «ای بلال به چه وسیله در بهشت بر من سبقت گرفتی؟ و داخل بهشت نشدم مگر آنکه صدای زیور آلات تو را در مقابل خود شنیدم، دیروز داخل بهشت شدم و همان صدا را در مقابل خود شنیدم»

. و بر قصر مربع و بلندی از طلا رو آوردم ، پس گفتم : این قصر از آن کیست ؟ گفتند : برای مردی از عرب است ، گفتم : من عرب هستم ! این قصر از کیست ؟ گفتند : برای مردی از قریش است ، گفتم : من قریشی هستم ، این قصر از کیست ؟ گفتند : برای مردی از اَمتِ مُحَمَّدِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آله ؟ گفتم : من از اَمتِ مُحَمَّدِ هستم این قصر از کیست ؟ گفتند : از آن عمر بن الخطاب است .

و بلال عرض کرد که : ای رسول خدا هیچ گاه اذان نگفتم مگر آنکه دو رکعت نماز خواندم و هیچ گاه محدث نشدم مگر آنکه وضو گرفتم و به نظر رسید که خداوند دو رکعت نماز از من می خواهد . پس رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آله فرمود : بخاطر همین دو کار بود (۶۶۱) .

و در اینجا راوی بلال و عمر را برتر از رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آله تصویر کشید ! .

و به این ترتیب احادیث و قصه ها در فضیلت دادن صحابه بر رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آله در همه جا منتشر گردید .

و تمیم و کعب اساس و زیربنای قصه گوئی معارض با خدا و پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آله و اسلام را پایه ریزی کردند .

از عایشه نقل شده است که گفت : رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آله نشسته بود که مهممه و سر و صدای چند بچه بگوش رسید . پس رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آله ایستاد که

ناگهان حبشه را دید که می رقصید و بچه ها اطراف او بودند ، حضرت فرمود : ای عایشه بیا و نگاه کن ، پس آمدم و چانه خود را بر شانه پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشتم . حضرت فرمود :

آیا سیر نشدی ؟ آیا سیر نشدی ؟

عایشه می گوید : من برای آنکه منزلت خود را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بدانم به گفتن نه ، نه مشغول شدم . ناگهان عمر پیدا شد ، عایشه می گوید : پس مردم از دور آن زن رقاصه پراکنده شدند .

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : من به شیاطین جن و انس نگاه می کنم که از عمر فرار کرده اند . عایشه می گوید : پس از آن باز گشتم (۶۶۲).

و امثال این احادیث در زمان عمر و بعد از او وضع شدند ، که همگی آنها برای ستایش وی و بدگویی از پیامبر صلی الله علیه و آله ساخته شده بودند .

و عایشه ام المؤمنین در زمان ابوبکر و عمر منصب فتوی دهنده و مرجع دینی را بدست آورد ، و با فتوهای خود از دولت حمایت می کرد

و چون نسبت به عثمان نظر بدی داشت ، اقدام به صادر کردن فتوائی به مهدور الدّم بودن وی نمود ، و چنین گفت :

نعثل را بکشید او کافر شد (۶۶۳) . و در عمل آن مرد سیاهی که عثمان را ذبح کرد می گفت : من نعثل را کشتم .

و از احادیثی که بر دست قصه گویان و پیروان آنها به ناحق و ناروا شایع شد این

احادیث می باشند: «اگر پیامبری بعد از من باشد او عمر بن الخطاب خواهد بود (۶۶۴) و اگر در میان شما به نبوت مبعوث نمی شدم عمر مبعوث می شد (۶۶۵) .

و شاعری شعری برای پیامبر صلی الله علیه و آله سرود ، پس عمر داخل شد ، پیامبر صلی الله علیه و آله به شاعر اشاره کرد تا ساکت شود ، و چون عمر خارج شد فرمود : ادامه بده و شاعر ادامه داد ، پس عمر بازگشت و پیامبر صلی الله علیه و آله برای بار دیگر اشاره به سکوت نمود ، و چون عمر خارج شد ، شاعر درباره او سؤال کرد ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : این عمر بن الخطاب (الخطاب) است ، او مردی است که باطل را دوست ندارد (۶۶۶) .

و هدف راوی این حدیث آن است که ألعیاذ بالله رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل باطل و دوستدار باطل می باشد .

و در همان حالی که عمر بن الخطاب (ابن الخطاب) منصب قصه گوی در مسجد را اختراع کرد ، خداوند تعالی این وظیفه را منحصر به پیامبر صلی الله علیه و آله نمود ، زیرا در حدیث آمده است که :

روزی امام حسن علیه السلام عبور می کرد ، و یک نفر قصه گو بر در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول قصه گوئی گفتن بود . امام حسن علیه السلام فرمود : تو کیستی ؟

گفت : ای فرزند رسول خدا ، من قصه گو (پند دهنده) هستم .

حضرت فرمود :

دروغ گفتمی محمد همان قصه گو (پند دهنده) می باشد، خداوند عزوجل فرمود:

« فَأَقْصِ الْقَصَصَ » « پس تو قصه ها را بیان کن »

گفت: پس من موعظه کننده و تذکر دهنده هستم.

حضرت فرمود: دروغ گفتمی، محمد همان تذکر دهنده است. خداوند عزوجل فرمود: فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ « پس تذکر ده و صرفاً تو تذکر دهنده می باشی »، گفت: پس من که می باشم؟

فرمود: تو متکلف از مردان می باشی (۶۶۷).

و بدین ترتیب قصه گویان تبدیل به وسیله ای نیرومند در اختیار دولت شدند، تا اهداف خود را اثبات و دشمنان خود را دور و افکار خود را ترویج نمایند، و به درجه ای رسیدند که معاویه در روزی که برای جنگ با امام حسن علیه السلام به کوفه رفت، همین قصه گویان را به همراه برد (۶۶۸).

و پس از آن همین قصه گویان، فتنه بین شیعیان و سنیان را در بغداد به سال ۳۶۷ هجری ترویج کردند، و عضد الدوله آنان را از این عمل باز داشت (۶۶۹).

پی نوشتها

[۵۹۸] سوره مائده، آیه ۵۵، شبلینجی در کتاب نور الأبصار ۱۷۰، این مطلب را ذکر نمود و گفت: أبواسحاق احمد ثعلبی، این مطلب را در تفسیر خود نقل کرده، و به کتاب در المنثور سیوطی و کشاف زمخشری در تفسیر آیه مراجعه کنید.

[۵۹۹] صحیح مسلم، ۱۲۲ ج ۷، مسند احمد ابن حنبل، ۱۸۱ ج ۵، صحیح ترمذی، ۶۲۱

- ج ۵، ألسیره النبویه، ابن دحلان در حاشیه سیره حلبیه ۲۳۱ ج ۳، أ المعجم الصغیر، طبرانی، ۱۳۱ ج ۱، كنز العمال، ۱۶۵۱.
- [۶۰۰] به اخراج دارقطنی، در کتاب صواعق محرقة، ابن حجر ۱۰۷ رجوع شود.
- [۶۰۱] سوره احزاب، آیه ۶.
- [۶۰۲] مسند أحمد ابن حنبل ۳۸۱ ج ۴، سنن ابن ماجه ۵۵ ج ۱، سنن ترمذی ۲۹۷ ج ۲، خصائص نسائی ۳.
- [۶۰۳] سنن ترمذی ۲۹۷ ج ۲، مسند احمد بن حنبل ۳۵۶ ج ۶، خصائص نسائی ۲۴، مجمع الزوائد، هيثمی ۱۲۷ ج ۹.
- [۶۰۴] سوره صافات، آیه ۲۴.
- [۶۰۵] أ الصواعق المحرقة، ابن حجر عسقلانی، در تفسیر آیه.
- [۶۰۶] شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد ۱۱۵ ج ۳، چاپ دار احیاء الکتب العربیه.
- [۶۰۷] به نقل دارقطنی، در صواعق ابن حجر ۱۰۷.
- [۶۰۸] مسند احمد بن حنبل، ۳۸۱ ج ۴، سنن ابن ماجه، ۵۵ ج ۱، سنن ترمذی، ۵۳۳، خصائص نسائی ۳.
- [۶۰۹] أضواء على السنه المحمديه، أبوریه، ۱۶۵.
- [۶۱۰] سوره نساء، آیه ۴۶.
- [۶۱۱] تفسیر ابن کثیر ۱۰۶ ج ۱.
- [۶۱۲] مسند احمد ابن حنبل ۳۸۱ ج ۴، سنن ابن ماجه ۵۵ ج ۱، سنن ترمذی ۵۳۳، خصائص نسائی ۳.
- [۶۱۳] شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد ۱۱۵ ج ۳.
- [۶۱۴] أ الدر المنثور ۳۴۷ ج ۵، تنبيه الخواطر و نزهه النواظر

، و رام بن أبی فراس ۵ ج ۲ تا ۶ ، مسند احمد ۴۲۱ ، مجمع الزوائد ۳۹۵ ، مستدرک الصحیحین ۱۲۶ ج ۳ ، تهذیب التهذیب ، ابن حجر ۳۲۰ ج ۶ ، أسد الغابه ، ابن أثير ۲۲ ج ۴ .

[۶۱۵] ألموطأ ، مالک ابن انس ۵۰۲ ج ۲ .

[۶۱۶] تفسیر ابن کثیر ۱۰۴ و ۱۰۵ ج ۳ ، سیوطی ، در کتاب الفتیہ ۲۳۷ ، ۲۳۸ .

[۶۱۷] کنز العمال ۹۹ ج ۳ ، ألیاض النضره ۱۹۵ ج ۲ .

[۶۱۸] سنن أبی داود ۱۴۷ ج ۲۸ ، صحیح بخاری ۲۴۹۹ ج ۶ .

[۶۱۹] ألموطأ مالک بن انس ۳۶ ، ۱۷۶ ، مسند احمد ۱۰۴ ج ۱ .

[۶۲۰] ألموطأ مالک ۱۲۶ ، ألیستیعاب ۴۶۳ ج ۲ .

[۶۲۱] صحیح مسلم ، کتاب الطهاره ۲۹۳ ج ۱ ، حدیث ۲۷۶ ، فتح الباری فی شرح البخاری ، ۱۶۸ ج ۶ .

[۶۲۲] طبقات ابن سعد ۲۴۰ ج ۵ ، تاریخ ابن أثير ۱۰۷ ج ۸ .

[۶۲۳] أضواء علی السنه المحمّدیّه ، محمود أبوریّه ۴۴ ، ینابیع المودّه ، حنفی قندوزی ۵۳۶ ج ۲ .

[۶۲۴] تاریخ الإسلام ، خطیب بغدادی ۲۳۲ ، مسند احمد ۲۸۱ ج ۴ ، أتمهید فی اصول الدّین ، الباقلائی ۱۷۱ ، أالصّواعق المحرّقه ۲۶ .

[۶۲۵] ألیستیعاب ، ابن عبدالبر اندلسی ۱۱۰۳ ج ۳ .

[۶۲۶] کتاب تاریخ المدینه المنوره ، ابن شبه ۷ ، ۸ ، ۱۱ ج ۱ ، چاپ مکّه مکرمه را ملاحظه کنید .

[۶۲۷] طبرانی در أواسط مجمع الزوائد ، این مطلب را روایت کرده است ،

۱۹۰ ج ۱ ، تاریخ مدینه المنوره ، ابن شبه ۸ ج ۱ .

[۶۲۸] کتاب الاستیعاب در حاشیه الإصابة ، ابن عبدالبر اندلسی ۱۸۴ ج ۱ چاپ اول ، دار احیاء التراث العربی .

[۶۲۹] الإصابة ، ابن حجر عسقلانی ۱۸۴ ج ۱ .

[۶۳۰] تاریخ طبری ۳۵ ج ۲ .

[۶۳۱] بیت جبرین : شهری کوچک بین بیت المقدس و غزه می باشد ، و در دو منزلی بیت المقدس ، و در کمتر از دو منزلی غزه واقع شده است « مجمع البلدان » .

[۶۳۲] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ابن منظور ۳۱۳ ج ۵ .

[۶۳۳] مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ۳۱۹ ج ۵ ، چاپ دارالفکر .

[۶۳۴] همان مصدر ۳۲ .

[۶۳۵] همان مصدر ۳۲۱ .

[۶۳۶] همان مصدر ۳۲۱ .

[۶۳۷] ألبدایه و النّهایه ، ابن کثیر ۱۵۳ ج ۶ ، دلائل النبوه ، بیهقی ۸۰ ج ۶ .

[۶۳۸] مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ۳۲۲ ج ۵ .

[۶۳۹] مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ۳۲۲ ج ۵ .

[۶۴۰] مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ۳۰۷ و ۳۰۸ ج ۵ .

[۶۴۱] مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ۲۳۲ جلد ۵ .

[۶۴۲] تاریخ المدینه المنوره ، عمر بن شبه ۱۲ ج ۱ .

[۶۴۳] همان مصدر .

[۶۴۴] کتاب الاستیعاب ، در حاشیه الإصابة ۱۸۴ ج ۱ .

[۶۴۵] به نقل مقریزی ۱۲۹ ، تاریخ المدینه المنوره ، عمر بن شبه ۱۱ ج ۱ .

[۶۴۶] یعنی هفته ای یک بار ، در روز شنبه مردم را سرگرم نماید .

[۶۴۷] همان

مصدر .

[۶۴۸] كنز العمال ۱۷۱ ج ۱۰ .

[۶۴۹] سوره يوسف ، آيه ۳ .

[۶۵۰] سوره يوسف ، آيه ۳ .

[۶۵۱] سوره هود ، آيه ۱۲۰ .

[۶۵۲] تاريخ المدينه المنوره ، ابن شبه ۲۱ ج ۱ ، چاپ مکه .

[۶۵۳] ناگفته نماند كه مقام همان محلّ القای سخنرانی در حال قیام می باشد .

[۶۵۴] تاريخ المدينه المنوره ، ابن شبه ۱۱ ج ۱ .

[۶۵۵] كنز العمال ۲۸۰ ج ۱۰ ، حديث ۲۹۴۴۸ ، احمد و طبرانی در الكبير روايت کرده اند .

[۶۵۶] كنز العمال ۲۸۰ ج ۱۰ ، حديث ۲۹۴۴۸ .

[۶۵۷] أسد الغابه ، ابن أثير ۵۴۵ ج ۳ .

[۶۵۸] ميزان الاعتدال ذهبی ۲۱ ج ۳ .

[۶۵۹] أضواء على السنه المحمديّه ، أبو ريّه ۱۹۴ .

[۶۶۰] كتاب الإسلام الصحيح ۲۱۵ .

[۶۶۱] صحيح ترمذی ۲۰۵ ج ۳ ، حديث ۳۹۵۴ .

[۶۶۲] صحيح سنن ترمذی ۲۰۶ ج ۳ ، حديث ۳۹۵۶ .

[۶۶۳] تاريخ طبری ۴۷۷ ج ۳ ، ألكامل في التاريخ ۲۰۶ ج ۳ .

[۶۶۴] سنن ترمذی ، ۲۸۲ ج ۵ و طبرانی همين را در المعجم الكبير اخراج کرده است .

[۶۶۵] شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد ۱۷۸ ج ۲ .

[۶۶۶] همان مصدر .

[۶۶۷] تاریخ یعقوبی ۲۲۸ ج ۲ .

[۶۶۸] تاریخ بغداد ۲۰۸ ج ۱ ، سیر أعلام النبلاء ۱۴۶ ج ۲ .

[۶۶۹] ألبدايه و النّهايّه ۲۸۹ ج ۱۱ ، المنتظم ۸۸ ج ۷ .

فصل هفتم

كعب الأخبار و مقام مرجعیت

كعب الأخبار تبدیل به مرجعی عام برای دولت شد که خلیفه در تمام شئون دولت ، به او رجوع می کرد .

سلیمان

بن یسار می گوید : عمر بن الحطّاب (الخطّاب) برای کعب نامه نوشت و از او خواست تا منزلگاهها را برایش اختیار کند ، پس کعب برای او نوشت :

« ای امیر مؤمنان ، خبردار شدیم تمام اشیاء با هم اجتماع کردند ، پس سخاوت گفت : یمن را می خواهم و حسن خلق گفت : من همراه تو هستم و جفا گفت : حجاز را می خواهم ، بلافاصله فقر گفت : من نیز به همراه تو هستم ، جنگ گفت : شام را می خواهم ، پس شمشیر گفت : من همراه تو هستم ... (۶۷۰) » .

و عمر از کعب راجع به علی علیه السّلام و خلافت سؤال کرد و گفت : درباره علی چه می گوئی ؟ رأی خود را بگو ، و یاد کن پیش شما چه مطلبی درباره او وجود دارد (۶۷۱) ؟ .

و عمر درباره خلیفه آینده از کعب سؤال کرد ، و گفت : نزد شما امر خلافت به دست چه کسی خواهد رسید ؟ (۶۷۲) .

پیش گوئی یکی از علمای اهل کتاب مبنی بر آنکه عمر در آینده بر تمام شهرها مسلط می شود ، تأثیر بزرگی در سؤال کردن عمر از اهل کتاب داشت ، و از طرفی دیگر موقعیت فرهنگی عالی اهل کتاب قبل از اسلام در نظر بعضی از مردم باعث این مطلب می شد .

در کتابهای ابی احمد عسکری (۶۷۳) آمده است که : عمر به همراه ولید بن مغیره برای تجارت به شام می رفت ، و چون به بلقاء رسید مردی از علمای روم با او ملاقات کرد

. و مشغول نگاه کردن به او شد و بسیار در عمر نگاه می کرد . سپس گفت : ای جوان گمان می کنم نامت عامر یا عمران یا چیزی شبیه به آن باشد .

عمر گفت : نام من عمر است .

عالم گفت : رانهای خود را نشان بده ، پس عمر نشان داد و در یکی آنها خالی وجود داشت که به اندازه گودی کف دست بود ، پس از او خواست تا سر خود را نشان دهد ، پس او را طاس یافت و از او خواست تا با دست تکیه دهد ، پس او را شوم و چپ یافت .

عالم به عمر گفت : تو پادشاه عربها هستی ، پس عمر از روی استهزاء خندید .

عالم گفت : آیا می خندی ؟ به حق مریم بتول تو پادشاه عربها و پادشاه رومیان و پادشاه فارس می باشی ، پس عمر او را ترک کرد در حالی که کلام او را ناچیز می شمرد .

و عمر بعد از آن درباره آن واقعه گفتگو می کرد و می گفت : آن مرد رومی سوار بر الاغ دنبالم می آمد و پیوسته همراه من بود تا ولید کالای خود را فروخت و با قیمت آن کالا عطر و لباس خرید و به حجاز بازگشت در حالی که مرد رومی همچنان دنبالم می آمد و از من چیزی نمی خواست و هر روز دست مرا می بوسید ... (۶۷۴) .

همانطوریکه در این روایت واضح است ، عمر برده ای از بردگان ولید بن مغیره ، گردنکش قریش بود و به دست او تربیتی کامل یافت ، و

هرگز از آن تربیت دور نشد .

و کعب امر مهمی را ابداع کرد که موجب شد بسیاری از مردم پیرو او شوند زیرا می گفت : « هیچ چیزی وجود ندارد مگر آنکه در توراہ نوشته شده است (۶۷۵) » و چون مسلمانان لغت عبری را نمی توانستند بخوانند ، در دست کعب و امثال او اسیر گردیدند ، و هر آنچه را که بدان تمایل داشت و می پسندید به اسم ، قال الله تعالی فی الکتاب المقدس ، یعنی خداوند تعالی در کتاب مقدس می گوید ، نقل می کرد .

و به وسیله همین نیرنگ ، کعب مرجع مهمی برای گروهی از مسلمانان گردید و آنها را به هرجا می خواست پیش می برد . البته این مطلب درباره کسانی بود که متوجه دروغهای او نمی شدند ، اما دیگران اقوال او را به کناری می انداختند ، و کسانی که در جریان و خط کعب کشیده شدند در زمره یهودی زدگان قرار گرفتند ، و آنان حدیثی از کعب به نام پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کردند که در آن چنین آمده بود :

« از طرف بنی اسرائیل حدیث بگوئید و در آن حرجی برای شما نیست (۶۷۶) » .

و اخبار دیگر ذکر می کنند که عبدالله بن عمر بن العاص که یکی از شاگردان کعب الأخبار بود ، در جنگ یرموک به دو خرجین از علوم اهل کتاب دست یافت ، و از همان علوم حدیث می گفت ، و ابن حجر اضافه می کند که : « به همین جهت ائمه تابعین بسیاری از اخذ حدیث وی اجتناب

می کردند (۶۷۷) .

و در توره تحریف شده ، خطابی برای یهودیان آمده است که می گوید : پروردگار تو را انتخاب کرد تا برای او ملتتی خاص و برتر و بالاتر از تمام ملت‌های روی زمین باشی (۶۷۸) .

و یکی از أدله موجود نزد یهودیان که می گوید این قوم بالاتر از بقیه ملت‌هاست ، این حدیث است که می گوید : « خداوند در طول شب با یعقوب کشتی می گرفت و از دست او عاجز شد » بلکه خداوند از رهاشدن و فرار از یعقوب عاجز ماند ، به همین جهت باری تعالی ناچار شد عواطف یعقوب را به حرکت آورد ، و التماس کند تا وی را رها کند و چنین گفت : مرا رها کن فجر طلوع کرد .

پس یعقوب گفت : رهایت نمی کنم تا مرا مبارک کنی !

پس خداوند او را مبارک نمود ، و نام او را اسرائیل گذاشت . یعنی کسی که با خدا کشتی می گیرد و مبارزه می نماید !

و همین احادیث رسوا کننده و خنده آور ، در زمان کعب و عبدالله بن سلام و تمیم داری ، مرجع مسلمانان شدند و کعب و تمیم چنین احادیثی را برای انحراف مسلمانان ، در روز جمعه و بقیه روزهای هفته آنهم در مسجد النبی صلی الله علیه و آله مطرح می کردند . و این در زمانی مطرح می شد که یهودیان به مردم جهان به دیده برده نگاه می کردند ، زیرا در کتاب تلمود آمده است که : ما ملت برگزیده خدائیم ، و احتیاج به دو نوع از حیوان داریم

یک نوع حیوان زبان بسته ، چون چهارپایان و احشام و پرندگان و نوع دیگر حیوان انسانی می باشد ، و این نوع سایر امتّهای شرق و غرب عالم هستند .

و کعب در قانع کردن عمر به امور بسیاری چون رفتن به شام و نرفتن عراق و متولّی نمودن معاویه و متولّی نکردن علی علیه السلام و اهتمام به صخره بیت المقدّس و تمیز کردن آن در حالی که آن صخره بالاتر از گوساله بنی اسرائیل نبود ، موفق شد . و کعب عمر را دعوت کرد که در صورت احتیاج لازم نیست به فرمانهای خدا عمل کند ، و عمر نیز با او بر این مطلب موافقت کرد (۶۷۹) .

و در عالم الرّماده در سال ۱۸ هجری کعب به عمر گفت : بنی اسرائیل هر گاه گرفتار چنین خشکسالی می شدند به خویشاوندان پیامبران متوسّل می شدند و باران می طلبیدند .

در اینجا روایاتی وارد شده است که عمر چنین گفته است : این عموی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و برادر پدر او و سرور بنی هاشم عبّاس می باشد . و انس گفت : عمر با خدا چنین گفت : متوسّل به پیامبرت می شدیم ما را سیراب می کردی و حال متوسّل به عموی پیامبرت می شویم پس ما را سیراب کن (۶۸۰) .

و عمر از کعب الأحبار درباره شعر سؤال کرد که آیا در توره ذکر می از آن یافته است (۶۸۱) .

و از او پرسید عدن چیست ؟ (۶۸۲) .

بنابراین ثابت می شود عمر بن الحطّاب (الخطّاب) در مسائل گوناگون و متعدّدی به کعب رجوع می کرد ،

که در صفحات آینده کتاب واضح خواهد شد .

و آمدن کعب به مسجد النبی صلی الله علیه و آله و درس دادن و سخنرانی دینی او در آنجا به احادیث او نوعی قداست دینی بخشید .

و ابن کثیر در تفسیر خود می گوید : « در یک اقدام فریبکارانه خطیر ، أبوهریره و دیگران سعی کردند احادیث کعب را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دهند (۶۸۳) » .

و چون عمر به کعب اجازه می داد در مسجد نبوی شریف قصه گوئی و سخنرانی نماید ، و خود نیز پای درس او می نشست ، بسیاری از مسلمانان احادیث او را اخذ می کردند ؛ مثلا در حدیث آمده است که کعب الأخبار چنین گفت : می یابیم که در کتاب نوشته شده است ، در غرب مدینه گورستانی در کناره سیل وجود دارد که هفتاد هزار نفر از آن محشور می شوند ، و هیچ حسابی بر آنان نیست !

پس أبوسعید مقبری به فرزند خود سعید وصیت کرد که : چون به هلاکت رسیدم مرا در مقبره بنی سلمه که از کعب شنیدی دفن کن (۶۸۴) .

و بخاری در کتاب سنن خود حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را در مورد حرمت بول کردن رو به قبله و پشت به آن را ذکر نمود . و بعد از آنکه أدله زیادی در اثبات این مطلب آورد ، بلافاصله قول عبدالله بن عمر را درباره بول کردن پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت پشت قبله را ذکر کرد . زیرا از عبدالله بن عمر شاگرد کعب نقل شده است که

: برای کاری بالای خانه حفصه رفتیم ، پس دیدم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ پشت به قبله و به طرف شام قضای حاجت می کرد (۶۸۵).

و بعضی از علماء در باب « نقل حدیث و روایت صحابه از تابعین و به عبارت بهتر نقل حدیث بزرگان از کوچکترها » ذکر کرده اند که :

« أبوهیره و عبادله (مثل عبدالله بن عمر) و معاویه و انس و دیگران از کعب الأحبار یهودی روایت کرده اند ، با آنکه از روی فریبکاری و نیرنگ اسلام آورد (۶۸۶) .»

و در حدیثی دیگر که از عبدالله بن عمر نقل شده می گوید : روزی بالای پشت بام خانه خودمان رفتیم ، پس رسول خدا را دیدم که بر روی دو خشت به طرف بیت المقدس نشسته است (۶۸۷) .

و بخاری در همان صفحه حدیثی نبوی ذکر کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فرمود : هر گاه کسی برای قضای حاجت می رود ، رو به قبله و پشت به آن ننشیند (۶۸۸) .

و این چنین بخاری سم را در غسل مخلوط نمود ، زیرا ثابت کرد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ که خود آورده مخالفت می نماید . البته اگر صحیح بخاری نوشته خود بخاری باشد ، زیرا محمود ابوریّه ادّعا می کند بعد از مرگ بخاری بسیاری از احادیث کتاب بخاری تحریف شده است . زیرا بخاری قبل از آنکه کتاب خود را پاکنویس کند مرد (۶۸۹) .

اما اگر خود ، کتاب را نوشته باشد با او سخنی دیگر داریم ، زیرا همین مطالب در متّهم کردن

او به دروغ و تجاوز بر ساحت مقدّس پیامبر صلی الله علیه و آله کافی بوده ، و در هر دو صورت مطلب فوق ثابت می کند هر آنچه در کتاب بخاری ذکر شده صحیح نمی باشد .

فصل هشتم

رجوع معاویه به کعب و حمایت از وی

ابن عساکر ذکر می کند که معاویه کعب را به قصّه گفتن فرمان داد (۶۹۰) . و معاویه به همان شیوه عمر از کعب الأحبار سؤالات بسیاری می پرسید .

ابن عباس نقل می کند که : پیش معاویه بودم ، او آیه هشتاد و ششم سوره کهف را به شکلی خاص خواند ، پس من اعتراض کردم ، معاویه از عبدالله بن عمرو بن العاص سؤال کرد و او معاویه را تأیید کرد . پس ابن عباس گفت : قرآن در خانه ما نازل شده است .

و معاویه برای حلّ این مشکل ، شخصی را فرستاد تا از کعب الأحبار مطلب را سؤال کند ، و درباره کعب چنین گفت : آگاه باشید که کعب الأحبار یکی از علماء می باشد (۶۹۱) . پس معاویه رأی عبدالله بن عباس را درباره قرآن نپذیرفت و از کعب درباره قرآن سؤال کرد .

و عمر از کعب الأحبار درباره وجود شعر در توره سؤال کرد . پس کعب گفت : جمعی از فرزندان اسماعیل در حالی که بر سینه آنها کتاب انجیل قرار دارد ، لب به حکمت می گشایند و مثل ها را می گویند و اعتقاد دارم آنان از عربها می باشند (۶۹۲) .

کعب و عبدالله بن سلام مطلبی را که حدیفه درباره رو آوردن فتنه ها با مردن عمر ، گفته بود به خود نسبت دادند و

در زمان عثمان این مطلب را منتشر نمودند که : در زمان عمر چنین گفته می شد : چون کعب روایت کرد که خود به عمر چنین گفت :

« وای به حال پادشاه زمین از پادشاه آسمان »

عمر گفت : مگر آن کس که نفس خود را محاسبه نماید .

کعب گفت : تو فتنه را بر زمین زده و مغلوب نموده ای (۶۹۳) تو مصراع فتنه می باشی .

فصل نهم

کعب خداوند را مجسم نمود

ابن عباس رضی الله عنه روایت می کند که : روزی در مجلس عمر بن الخطاب (الخطاب) حاضر شدم و کعب الأخبار نزد وی بود ، به ناگاه عمر گفت : ای کعب ، آیا تورا را حفظ کرده ای ؟

کعب گفت : بسیاری از تورا را حفظ کرده ام .

پس مردی از کنار او در مجلس گفت : ای امیرالمؤمنین از او بپرس خداوند قبل از آنکه عرش خود را بیافریند کجا بود و آب را از چه خلق کرد ؟ که عرش خود را بر آن قرار داد .

پس عمر گفت : ای کعب از این علم چیزی داری ؟

کعب گفت : آری ای امیرالمؤمنین ، در اصل حکیم می یابیم که خداوند تبارک و تعالی قبل از خلقت عرش ، قدیم بود و در هوا بر روی صخره بیت المقدس بسر می برد ، و چون خواست عرش خود را خلق نماید ، تفی انداخت که دریاها عمیق و دریاچه های پر آب از آن بوجود آمد و آن گاه عرش خود را از جزئی از اجزای صخره ای که زیر خودش بود آفرید . و باقی مانده آن را برای مسجد

قدس خود بجا گذاشت .

ابن عبّاس رضی الله عنه می گوید : علی بن اَبی طالب علیه السّلام در مجلس حاضر بود ، پس علی علیه السّلام پروردگار خویش را به عظمت یاد کرد ، و بر پا ایستاد و لباس خود را تکاند ، پس عمر علی علیه السّلام را قسم داد که بجای خود برگردد ، و او چنین کرد (و کلمه « او چنین کرد » در بعضی از نسخه ها وجود دارد).

عمر گفت : ای غواص برای ما غواصی کن یعنی گوهری از دریاهاى علم و معرفت خود به ما نشان ده ، اَبوالحسن چه می گوید ؟ زیرا من تو را بجز کسی که غم ها را برطرف می کند نمی شناسم (یعنی تو هر غم و غصّه را برطرف می کنی).

پس علی رو به کعب نمود و فرمود : اصحاب تو اشتباه کردند و کتاب خدا را تحریف نمودند ، و افترا و دروغ را بر وی گشودند . وای بر تو ای کعب ، آن صخره ای که گمان برده ای ، حاوی جلال او نمی شود ، و وسعت عظمت او را ندارد . و هوائی که ذکر کردی اطراف او را نمی تواند در بر گیرد ، و اگر صخره و هوا به همراه او قدیم باشند ، باید قدیم بودن او را داشته باشند ، و خداوند عزیزتر و جلیل تر از آن است که گفته شود ، مکانی دارد که به آن اشاره شود و خداوند چنان نیست که ملحدان می گویند و چنان نیست که جاهلان می انگارند . و

لیکن خداوند وجود داشت و مکان موجود نبود ، بگونه ای که اذهان بدان نرسد و می گویم : او بود و این که می گویم « بود » این کلام ، بودنش به وجود آمده است .

و این چیزی است که از آنچه از بیان و سخن گفتن یاد داد ، می باشد . خداوند تعالی می فرماید : خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (۶۹۴) یعنی خداوند انسان را آفرید و سخن گفتن به وی آموخت . و اینکه می گویم او بود ، این از چیزهایی است که از بیان و سخن گفتن به من یاد داد تا به حجت عظمت خداوند مَنان سخن گویم و خداوند پیوسته بر آنچه می خواست قادر بود ، و بر هر چیزی احاطه داشت ، سپس آنچه را اراده کرد بدون فکری که حدوث کرده و به او رسیده باشد ایجاد کرد ، و بدون شبهه ای که در آنچه اراده کرده است داخل شده باشد و خداوند عزّ و جل نوری را خلق کرد از غیر شیئی ، و آن را ابداع کرد ، سپس از ظلمت نوری آفرید ، و سپس از نور یاقوتی آفرید و آنرا به اندازه هفت آسمان و هفت زمین ضخامت داد ، سپس آن یاقوت را باز داشت پس بخاطر هیبت او ذوب گردید و به آبی لرزان مبدل شد و تا روز قیامت لرزان خواهد ماند ، و سپس عرش خود را از نور خود آفرید ، و آنرا بر روی آب قرار داد ، و برای عرش ده هزار زبان وجود دارد ، و هر زبانی خداوند را

به ده هزار لغت تسبیح می گوید ، و هیچ لغتی شبیه لغت دیگر نمی باشد . و عرش روی آب بود و حجابهایی از مه پائین عرش قرار داشت . و این فرمایش خداوند تعالی می باشد که می گوید : **وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ** یعنی : و عرش او بر آب بود تا شما را امتحان نماید .

وای بر تو ای کعب ، اگر دریاها بنا بر گفته تو آب دهان او باشد ، عظیم تر از آن بود که صخره بیت المقدس یا هوا که اشاره کردی در آن بسر می برد ، او را در بر گیرد .

پس عمر بن الحطّاب (الخطّاب) خندید و گفت : مطلب همین است و علم این چنین می باشد ، و این علم چون علم تو نمی باشد ای کعب ، زنده نباشم تا زمانی که ابوالحسن را در آن زمان نبینم (۶۹۵) .

و برغم این برخورد ، عمر در مصاحبت کعب الأخبار و سؤال کردن از او ادامه داد .

فصل دهم

سؤال از آینده و از دجال

و عمر از کعب الأخبار پرسید که : درباره چیزی از تو می پرسم ، و می خواهم چیزی را از من پنهان نکنی .

کعب گفت : بخدا سوگند چیزی را که می دانم بر تو پنهان نمی کنم .

عمر گفت : بر امت محمد صلی الله علیه و آله از چه چیزی بیشتر می ترسی ؟

کعب گفت : رهبران گمراه کننده .

عمر گفت : راست گفתי ، رسول خدا صلی الله علیه و آله این راز را به من فرمود و مرا از آن آگاه کرد (۶۹۶) .

و در

عمل ، کعب الأحابار به همان شیوه نابود کردن اسلام به وسیله رهبران گمراه کننده که بدان اعتقاد داشت پیش رفت ، و عمر را برای حمایت از معاویه دعوت نمود ، و عمر نیز قبول کرد .

و با اندک دقتی در والیان أبوبکر و عمر در می یابیم که ولایت های بزرگ در دست رهبران گمراه کننده قرار داشت ، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را از رهبران گمراه کننده ترسانده بود .

و در عمل ، معاویه و امویان و یاران آنها مانند ابن العاص و ابن شعبه مشکلاتی برای مسلمانان بوجود آوردند که تاکنون از آن مشکلات شکایت می کنند ، و در زیر سنگینی آن دست و پا می زنند .

و عمر از مردی یهودی پرسید که صدق و راستی را در تو می بینم ، درباره دجال صحبت کن .

گفت : او را فرزند مریم بر دروازه « لد » به قتل می رساند . و در گمانم آن یهودی کعب الأحابار بود (۶۹۷) .

و در این روایت عمر به کعب الأحابار می گوید که من صدق و راستی را در تو می بینم ، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : اهل کتاب را تصدیق نکنید (۶۹۸) .

و اگر به احادیث کعب مراجعه کنیم و در تورات دقت نمائیم ، در می یابیم که احادیث کعب اُحادیثی دروغین می باشند ، که آنها را کعب به اسم ذکر کتاب مقدس بوجود آورده است .

و ما می دانیم خود تورات گرفتار تحریف شده است ، و همین امر را پیامبر صلی

الله علیه و آله ذکر فرموده است ، بنابراین چگونه کعب می تواند راستگو باشد در حالی که او همان دروغگوی معاند است و امام علی علیه السلام و ابن عوف و معاویه و بخاری و ابن عساکر و دیگران او را تکذیب کرده اند (۶۹۹) .

فصل یازدهم

کعب مردم را به کفر دعوت می کرد

روزی کعب بر عمر بن الخطاب وارد شد و عمر به او گفت : مرا خبر ده شفاعت محمد در روز قیامت به کجا می انجامد .

کعب گفت : خداوند در قرآن به تو خبر داده است . خداوند می فرماید :

ما سَلَکُکُمْ فِی سَقَرٍ... اَلْیَقِیْن (۷۰۰) کعب گفت : پس خداوند در آن روز شفاعت می کند تا می رسند به کسی که حتی یک نماز نخوانده و هیچ مسکینی را اطعام نکرده و به آخرت اصلاً ایمان نیاورده ، و چون شفاعت به این گروه می رسد احدی باقی نمی ماند که در او خیری وجود داشته باشد (۷۰۱) .

و در اینجا کعب بیان کرد که کفار و کسانی که نماز نمی خوانند داخل بهشت می شوند . و با یک روش شیطانی با بیان خود به ایمان نیاوردن و نماز نخواندن و زکوه ندادن دعوت می نماید .

و عمر بن الخطاب (الخطاب) در جایه بود ، پس فتح بیت المقدس را یاد کرد . پس ابوسلمه گفت : شنیدم عمر بن الخطاب (الخطاب) به کعب چنین می گفت : به نظرت کجا نماز بخوانم ؟

کعب گفت : اگر از من قبول کنی پشت صخره نماز بخوان ، زیرا تمام قدس روبروی تو خواهد بود .

عمر گفت : چون یهودیان نظر

دادی ، نه و لیکن به نحوی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نماز خواند نماز می خوانم ، پس رو به قبله نمود و نماز خواند ، سپس رو آورد و عبای خود را باز کرد و زباله ها را در عبای خود جارو نمود و مردم نیز جارو نمودند (۷۰۲) .

و اینکه کعب عمر را دعوت نمود تا پشت صخره نماز بخواند بخاطر این هدف بود که صخره را قبله مسلمانان و معبودی برایشان قرار دهد همانطوری که گوساله بنی اسرائیل معبود بنی اسرائیل گردید .

و گفته می شود عمر چون داخل بیت المقدس شد تلبیه کرد (یعنی : لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ) و در محراب داود علیه السَّلَام نماز تحیت مسجد گذارد . و روز بعد نماز صبح را با مردم به جماعت خواند و در رکعت اوّل سوره « ص » را خواند و در آن سجده کرد ، و مسلمانان نیز به همراه او سجده کردند ، و در رکعت دوّم سوره بنی اسرائیل را خواند ، سپس کنار صخره آمد و از کعب الأحبار درباره مکان آن صخره راهنمایی خواست ، و کعب الأحبار به عمر اشاره کرد تا مسجد را پشت صخره قرار دهد . و بنا نماید .

عمر گفت : چون یهودیان نظر دادی ، سپس مسجد را در جهت قبله بیت المقدس قرارداد ، و این مسجد امروزه به مسجد عمری شهرت دارد ، سپس خاک صخره را با گوشه عبا و قبای خود برداشت ، و مسلمانان به همراه او چنین کردند ، و اهل اردن را در بر داشتن بقیه آن

بکار گماشت .

و رومیان در آن زمان صخره بیت المقدس را چون قبله یهود بود به زباله دان تبدیل کرده بودند ، تا جائی که یک زن ، کهنه حیض خود را از زباله دان خانه خود بر می داشت و می فرستاد تا روی صخره قرار دهند .

و این مکافات و مجازات کاری بود که یهودیان در قمامه انجام دادند . و قمامه همان مکانی است که یهودیان مصلوب را در آن به دار آویختند . و یهودیان پیوسته بر قبر او زباله می ریختند ، و به همین جهت آن محل را قمامه (۷۰۳) نامیدند ، و همین نام بر کلیسائی که مسیحیان در آن محل بنا نمودند نیز کشیده شد ، و آن کلیسا را به نام قمامه اسم گذاری کردند (۷۰۴) .

و با آنکه هیچ دلیلی بر قداست صخره وجود ندارد ولی یهودیان همانطوریکه قبلاً به گوساله قارون [سامری] توجه می کردند به آن صخره نیز توجه می کردند ، و بعد از تلاش بسیار مسلمانان برای پاک کردن آن صخره از کثافات و نجاسات ، آن محل را جائی برای مسجد مسلمانان قرار دادند .

هشام بن محمد می گوید : عبد الرحمن قشیری به نقل از همسر ابن حباشه نمیری مرا خبر داد که گفت : به همراه عمر بن الخطّاب در روزهایی که به شام می رفت خارج شدیم . و در جائی منزل کردیم که به آن « قتل » می گفتند .

آن زن می گوید : شوهرم شریک ، بیرون رفت تا آب بیاورد ، پس دلو او در چشمه افتاد و از آن جائی

که ازدحام مردم زیاد بود نتوانست دلو را از آب بیرون آورد ، پس به او گفتند : تا شب صبر کن . و چون شب شد به درون چشمه رفت و بازنگشت و طول داد و چون عمر می خواست از آنجا کوچ کند نزد او رفتم و او را از مکان شوهر خود خبر دادم . پس او سه روز در آنجا ماند و در روز چهارم حرکت کرد . ولی ناگهان دیدیم شریک می آید . مردم به او گفتند : کجا بودی ؟

او نزد عمر آمد در حالی که برگ درختی در دست داشت و آن برگ به اندازه ای بود که دست او را می پوشاند ولی برگ تا پا را می پوشانید .

پس گفت : ای امیرالمؤمنین در چشمه راهی پیدا کردم ، در آن حال شخصی آمد و مرا به زمینی برد که شبیه زمین شما نبود و به باغهایی که شبیه باغهای دنیای شما نبودند و چیزی از آنرا برداشتم ، پس به من گفت : هنوز زمان او نرسیده است و من این برگ را برداشتم و آن برگ درخت انجیر است .

در اینجا عمر کعب الأحبار را صدا زد و گفت : آیا در کتابها خود یافته ای ، مردی از امت ما داخل بهشت می شود و بعد ، از آن خارج می گردد ؟

کعب گفت : آری و اگر در میان جمعیت باشد او را به تو نشان می دهم .

عمر گفت : او در میان قوم است .

پس کعب در جمعیت تأمل کرد و شریک را نشان داد و گفت : او همان

است .

و بنی نمیر تا به امروز شعار (یعنی لباس روئین) خود را سبز قرار می دهند (۷۰۵) .

و در حادثه ای دیگر کعب به عمر گفت : وصیت کن زیرا تا سه روز دیگر خواهی مرد .

عمر با تعجب گفت : الله ، آیا عمر را در تورات می یابی ؟ (یعنی : آیا از عمر در تورات هم چیزی گفته شده است)

گفت : نه ، لکن صفت و نشانه هایت را یافته ام (۷۰۶) .

اما در مورد قصه اول : توافق بین آن مرد کذاب و کعب الأحبار به خوبی آشکار است ! لکن امر عجیب آن است که چگونه عمر او را تصدیق کرد ؟

و در حادثه دوم : در کلام کعب دروغ به وضوح دیده می شود ، زیرا این دروغ را کعب بعد از قتل عمر بوجود آورد تا مردم با او و گفتارش بیشتر اطمینان کنند ! .

فصل دوازدهم

کعب حدیث دوازده خلیفه را تحریف کرد

کعب واعوان او احادیث بسیاری را به ناحق و ناروا بوجود آوردند ، از جمله آن احادیث ، حدیث همراهی و مصاحبت ابوبکر با رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار می باشد .

و کعب همچنین حدیث ناروای دیگری بوجود آورد که می گوید : خداوند از صلب اسماعیل علیه السلام دوازده قیم به او موهبت نمود که افضل آنها ابوبکر و عمر و عثمان می باشند (۷۰۷) و عبدالله بن عمر حدیث کعب را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله مستند نمود و چنین گفت :

« رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : بر این امت دوازده خلیفه خواهد بود :

أبو بكر صدیق که نام او را دریافتید ، عمر فاروق ... (۷۰۸) «

و حدیث دوازده خلیفه را بدون نام بردن اسمی ، بخاری و مسلم نقل کرده اند (۷۰۹) .

زیرا بخاری این حدیث را در سنن خود از سمره بن جندب نقل می کند، سمره می گوید : از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود : دوازده امیر خواهند بود و پس از آن رسول خدا کلمه ای بر زبان جاری کرد که شنیدم « جابر ابن سمره می گوید » پس پدرم گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید همگی آنها از قریش می باشند (۷۱۰) .

و مسلم همین حدیث را در صحیح خود ذکر نمود ، او می گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : این امر به پایان نمی رسد مگر آنکه در بین آنها دوازده خلیفه بیایند که همگی آنها از قریش می باشند (۷۱۱) .

و قندوزی در ینابیع المودّه در باب هفتاد و هفتم از بعضی از علمای عامّه نقل می کند که حدیث جابر بن سمره (۷۱۲) را روایت کرده و در انتهای آن چنین گفته است : همگی آنان از بنی هاشم می باشند . و حافظ أبونعیم در حلیه خود با سند خود از ابن عبّاس روایت کرده است که : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هرکس دوست دارد چون من زنده شود و چون من بمیرد و ساکن بهشت عدن شود که پروردگارم آن را احداث کرده ، پس باید بعد از من ولایت علی را بپذیرد و ولایت ولی

او را نیز بپذیرد و باید به ائمه بعد از من اقتداء نماید، زیرا آنان عترت من می باشند، و از طینت من آفریده شده اند، و فهم و علم، روزی آنان شده است، وای بر حال گروهی از امت من که فضل و برتری آنها تکذیب می کنند، و صله و رابطه مرا در آنها قطع می نمایند، خداوند آنان را از نیل به شفاعت من محروم گرداند (۷۱۳).

و کعب و اصحاب وی بجای عبارت « کلهم من بنی هاشم » یعنی همگی آنان از بنی هاشم می باشند این عبارت را گذاشتند: أفضلهم أبوبکر و عمر و عثمان یعنی أبوبکر و عمر و عثمان از همه آنها بیشتر فضیلت دارند. و علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید:

همانا ائمه از قریش می باشند، و در این نسل از فرزندان هاشم نهاده شده اند، و امامت بر غیر آنها صلاحیت پیدا نمی کند، و ائمه از غیر آنها صلاحیت (برای ولایت) پیدا نمی کنند (۷۱۴) و آنان همان ائمه اثنی عشر می باشند که اولین آنان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرین آنان مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد.

پی نوشتها

[۶۷۰] مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور ۱۳۳ ج ۱.

[۶۷۱] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۱۵ ج ۳، چاپ دار احیاء الکتب العربیه بیروت.

[۶۷۲] همان مصدر.

[۶۷۳] عمر، برده ای از بردگان ولید ابن مغیره بود، اقرب الموارد، ذیل ماده «

عسف « لذا أبوسفیان بعد از خلیفه شدن عمر چنین گفت : فرزندان عدی بعد از فقر و ذلت به امیر رسیدند .

[۶۷۴] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ، ۱۸۳ و ۱۸۴ ج ۱۲ .

[۶۷۵] أضواء علی السنه المحمّدیّه ، أبوریّه ۱۶۵ .

[۶۷۶] تفسیر ابن کثیر ۴ ج ۱ .

[۶۷۷] فتح الباری ۱۶۷ ج ۱

[۶۷۸] سفر تنیه ، الإصحاح ۱۴ .

[۶۷۹] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳۶۰ ج ۱ ، ۱۱۵ ج ۳ .

[۶۸۰] أضواء علی السنه المحمّدیّه ، أبوریّه ۱۶۰ .

[۶۸۱] کتاب أعمده ، ابن رستیق ۸ .

[۶۸۲] ألدّر المنثور ۵۷ ج ۴ .

[۶۸۳] تفسیر ابن کثیر ۱۰۴ و ۱۰۵ ج ۳ .

[۶۸۴] وفاء الوفاء ۸۱ ج ۲ ، چاپخانه الأداب ، تاریخ المدینه المنوره ، ابن شبه ۹۲ ج ۱ .

[۶۸۵] صحیح بخاری ۱۳۶ ج ۱ ، باب ۱۱۱ ، باب لا تستقبل القبله بغائط او بول .

[۶۸۶] أضواء علی السنه المحمّدیّه ، أبوریّه ۲۱۵ .

[۶۸۷] صحیح بخاری ۱۳۷ ج ۱ ، باب ۱۱۱ .

[۶۸۸] صحیح بخاری : باب لا تستقبل القبله بغائط أو بول ۱۳۵ ج ۱ .

[۶۸۹] أضواء علی السنه المحمّدیّه ، أبوریّه ۳۱۶ .

[۶۹۰] مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ۱۸۷ ج ۲ ، کنز العمال ، حدیث ۱۵۰۲۹ .

[۶۹۱] ألبطقات الكبرى ، ابن سعد ۳۵۸ ج ۲ ، چاپ بیروت .

[۶۹۲] أعمده ، ابن رسیق ، ۲۵ ، چاپ مصر .

[٦٩٣] مختصر تاريخ دمشق ٣٤٧ ج ١٩ .

[٦٩٤] أَلرَّحْمَن ، آيه ٣ و ٤ .

[٦٩٥] تنبيه الخواطر

و نزهه التواظر، ورام ابن ابي فراس ۵ و ۶ ج ۲.

[۶۹۶] مسند أحمد ۳۲۱، و در مجمع الزوائد، حدیث را روایت نمود و گفت: حدیث را أحمد و رجال موثق او روایت کرده اند ۲۳۹ ج ۵.

[۶۹۷] معجم ما استعجم ۴۷ ج ۴.

[۶۹۸] صحیح بخاری، ۲۱۳ ج ۸ و ۱۵۰ ج ۵.

[۶۹۹] صحیح بخاری ۱۶۰ ج ۸، مقدمه ابن خلدون، تفسیر ابن کثیر، سوره نحل، مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر ۱۳۳ ج ۱.

[۷۰۰] سوره مدثر، آیه ۴۲ تا ۴۷.

[۷۰۱] ألدّر المنثور ۲۸۶ ج ۶.

[۷۰۲] مسند أحمد ۳۴ ج ۱، و در ألدّر المنثور از أحمد روایت کرده است، ۱۵۱ ج ۴.

[۷۰۳] زباله دان.

[۷۰۴] ألبدایه و النّهایه ۶۴ ج ۷.

[۷۰۵] مجمع البلدان ۳۸۷ ج ۴.

[۷۰۶] مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر ۳۵ ج ۱۹.

[۷۰۷] ألبدایه و النّهایه ۲۸۱ ج ۶.

[۷۰۸] کنز العمّال ۶۷ ج ۶.

[۷۰۹] جابر بن سمره نقل می کند که: من به همراه پدرم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، پس شنیدم که می فرمود: بعد از من دوازده خلیفه وجود دارند، سپس صدای خود را آهسته نمود. به پدرم گفتم: کلامی که آهسته گفت چه بود؟ پدرم گفت: حضرت فرمود: همگی آنها از بنی هاشم می باشند. به مسند احمد بن حنبل، ۸۹ تا ۹۲ ج ۵،

مستدرک حاکم ، ۵۰۱ ج ۴ ، ینابیع المودّه ۴۴۴ ، و صحیح بخاری ۱۰۱ ج ۹ مراجعه کنید .

[۷۱۰] صحیح بخاری ، کتاب الحکام .

[۷۱۱] صحیح مسلم ۱۰۰ ج ۴ ، حدیث ۵ ، فتح الباری ۱۸۰ ج ۱۳ .

[۷۱۲] أَلْخُلَفَاءُ بَعْدِي اثْنِي عَشَرَ .

[۷۱۳] حلیه ، اَبی نَعِیم ۸۶ ج ۱ .

[۷۱۴] نَهْجُ الْبَلَاغَةِ اِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، خُطْبَةُ ۱۴۴ .

ضمائم

دلایل مهم همراه نبودن پیامبر با ابوبکر در هجرت

۱ دلیل قرآنی در عدم حضور ابوبکر در غار

قرآن می فرماید : « تَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ » (۷۱۵)

یعنی درباره پیامبر و راهنمای او سخن گفته و اگر ابوبکر نفر سوّمی بود خداوند تعالی چنین می فرمود : ثَالِثٌ ثَلَاثَةٍ یعنی او یکی از سه نفر بود ... بنا بر این ابوبکر کجای این ماجرا قرار داشت ؟

۲ دلیل اوّل صحیح بخاری

عمر پیوسته همراه ابوبکر بود که با سفر کردن او مسافرت می کرد و با مستقر شدن او مستقر می شد ، و أدلّه بسیاری وجود دارد که عمر با سایر مسلمانان چون داماد خود ، خنیس بن حذافه سهمی و سعید بن عمرو بن نفیل و طلحه بن عبیدالله و صهیب بن سنان (۷۱۶) و حمزه بن عبدالرحمن بن عوف و عثمان بن عفان (۷۱۷) به مدینه هجرت نمود .

لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه بعد از هجرت به آن شهر عقد اخوت بست و در همان جا بین ابوبکر و عمر برادری برقرار نمود (۷۱۸) و بخاری هجرت ابوبکر با عمر و سالم برده ابوحنظیفه را قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله تأیید

نمود، زیرا حدیثی را از ابن عمر نقل کرده که در آن چنین آمده است :

سالم مولای ابو حذیفه امامت جماعت مهاجرین نخست و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را در مسجد قبا به عهده داشت که در میان آنها ابوبکر و عمر و ابوسلمه و زید و عامر بن ربیع به چشم می خوردند .

بنا بر این مسجد قبا که در راه مدینه واقع است ابوبکر و عمر و سالم و دیگران در هنگام هجرت در آن نماز جماعت خوانده اند (۷۱۹) .

۳ دلیل دوم صحیح بخاری

و بخاری هجرت این گروه را به مدینه بار دیگر نیز در صحیح خود بیان نمود : ابن عمر می گوید :

چون گروه نخست مهاجرین به محلی در قباء وارد شدند ، قبل از قدوم رسول خدا صلی الله علیه و آله ، سالم ، مولی اُبی حذیفه امام جماعت آنها بود و قرآن خواندن او از همه بیشتر بود (۷۲۰) .

پس مسلمانان موجود در مکه به مدینه هجرت کردند و در ضمن آنها ابوبکر و عمر و عثمان وجود داشتند (۷۲۱) .

و کفار حاضر در مکه و کسانی که بعداً مسلمان شدند ، و تعصب کنندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله در هجرت وی ، در ضمن آنها بودند اعتراف به حاضر بودن ابوبکر در غار نکرده اند ، و احدی از آنان او را در رفتن به غار و حاضر بودن در کوه ثور و هجرت از مکه به مدینه ، مشاهده نکرده است (۷۲۲) .

و تمام گفته هائی که درباره حضور ابوبکر در این جاها بیان شده است ، استناد به

غیب گوئی هائی دارد که بدون اندک صحّتی در این زمینه گفته شده اند .

و در این میدان روایات دروغین اعتماد کاملی بر گفتار مغیره دارد ، و ابوهریره و انس بن مالک و عبد الله بن عمر ، همگی از او نقل حدیث کرده اند .

۴ دلیل سوم صحیح بخاری

بخاری در صحیح خود بر نازل نشدن آیه غار در حقّ ابوبکر صحّحه گذاشته است ، زیرا عایشه نزول آن آیه را در حقّ ابوبکر نفی کرده و گفته است : هیچ آیه از قرآن در حقّ ما نازل نشده است (۷۲۳) .

۵ روایت صحیح بلاذری

کرز قافی که گروه قریش را به غار رسانید ، اثر پای مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آستانه غار مشاهده نمود ، لکن او و عبد العزّی (عبد الرّحمن) بن ابی بکر اثر پای ابوبکر را در نزدیکی غار مشاهده نکردند (۷۲۴) .

و همین مطلب را راوندی نیز تأیید کرده است .

بنا بر این ثابت گردید ، پیامبر صلی الله علیه و آله به تنهائی شبانه ، از مدینه خارج و به غار وارد شده است ، پس ابوبکر در کجای این ماجرا نقش دارد .

تقیّه و روایاتی که حضور ابوبکر را در غار تأیید می کنند

نظام اموی روایت حضور ابوبکر در غار را به واسطه لشکریان طمعکار و پارس کننده به دنبال مظاهر فریبنده مادی و مناصب دولتی ، در تمام شهرها و کشورهای مسلمان نشین منتشر نمود .

و داستان سرایان اموی که متجاوز از صد هزار قصّه گو بودند ، این روایت دروغین را در مساجد شرق و غرب کشورهای اسلامی با شتاب هرچه تمامتر پخش کردند (۷۲۵) .

و برای براندازی و مقابله

با امواج معارضه اسلامی و بستن دهان علماء و راویان مخلص ، دولت فتوائی صادر کرد تا هر کس را که قائل به حاضر نبودن ابوبکر در غار باشد ، به قتل برسانند .

لذا ، علماء سوئی که در دستگاه حکومت مشغول به کار بودند ، فتوا به مهدور الدّم بودن مؤمنینی که عدم حضور ابوبکر در غار را روایت کرده اند دادند (۷۲۶).

به همین جهت راویان از ذکر کردن روایت راستین خود در حاضر نبودن ابوبکر در غار هراسان شدند ، و از روی تقیه از بیان حقیقت لب فرو بستند . و گروهی هم روایات حضور ابوبکر را به خاطر تقیه منتشر کردند.

و در قرنهای بعد ، یعنی قرن دوّم و سوّم و چهارم و ... حضور ابوبکر در غار شهرت بسزائی پیدا کرد و فقط اخصّ خواص ، چون مؤمن طاق ، دانشمند مشهور و محمّد المهدی ، مؤسس دولت فاطمیّه ، که از کوفه فرار کرد ، پرده از حقیقت عدم حضور ابوبکر در غار برداشتند .

و بزرگترین دلیل بر عدم حضور ابوبکر در غار ثور ، به همراه رسول خدا صلّی الله علیه و آله ، فتوهای ظالمانه بر مهدور الدّم بودن نفی کنندگان این حضور می باشد .

در حالی که این فقهای فاسق ، هرگز فتوا به قتل ناسزاگویان به علی بن ابیطالب علیه السّلام وصی پیامبر مصطفی و پیشوا و امام متقیان ندادند .

و السّلام علیکم و رحمه الله و برکاته

پی نوشتها

[۷۱۵] توبه ، آیه ۴۰

[۷۱۶] سیره ابن هشام ۱۲۱ جلد ۲

[۷۱۷] همان مصدر

[۷۱۸] مستدرک ۱۴ جلد ۳ ، السیره الحلبیه ۲۰ جلد ۲ ،

[۷۱۹] صحیح بخاری شماره ۷۱۷۵، باب استقصاء الموالی و استعمالهم

[۷۲۰] صحیح بخاری، شماره ۶۹۲

[۷۲۱] سیره ابن هشام، ۱۲۱، جلد ۲

[۷۲۲] به تمام کتابهای سیره و حدیث و تفسیر که در این موضوع بحث کرده اند مراجعه نمائید .

[۷۲۳] صحیح بخاری، ۴۲، جلد ۶، چاپ دارالفکر، بیروت، چاپ افست از روی نسخه دار الطباعة استانبول، سال ۱۴۰۱ هجری، تاریخ ابن اثیر، ۱۹۹، جلد ۳، الأغانی، ۹۰ جلد ۱۶، البدایه و النهایه، ۹۶، جلد ۸، ألتحفه اللطیفه، سخاوی، ۵۰۴، جلد ۲ .

[۷۲۴] فتوح البلدان، بلاذری، ۶۴، جلد ۱ .

[۷۲۵] ألقصاص و المذکرین ۳۳ ألترااتب الإداریه، ۳۴۸ جلد ۲ أالجرح و التعدیل ۶۳، جلد ۸

ألتاریخ الکبیر، ألبخاری ۲۱۲، جلد ۱ تاریخ ابن معین ۱۶۶ تهذیب الکمال ۳۱۴، جلد ۴ .

[۷۲۶] فیض القدیر، مناوی ۱۱۹، جلد ۱ حاشیه ردّ المختار، بن عابدين ۴۲۳، جلد ۴ حواشی الشروانی ۸۹، جلد ۹ اعانه الطالین ۱۵۵، جلد ۴ تحفه الاحوذی، ألمبار کفوری ۱۰۶، جلد ۱۰

فهرست مصادر

۱ تا ۵۶

۱ نهج البلاغه کلام الإمام علی علیه السلام شرح الشیخ محمد عبده دار المعرفه بیروت

۲ العهد القديم والعهد الجديد طبعه مجمع الكنائس الشرقيه بیروت

۳ قاموس الكتاب المقدس مجمع الكنائس الشرقيه مكتبه المشعل بیروت

بإشراف رابطہ الكنائس الإنجیلیه فی الشرق الأوسط الطبعه السادسه

- ٤ كتاب سليم بن قيس الهلالي، القرن الاول الهجري، تحقيق الأنصاري نشر الهادي قم.
- ٥ سيره ابن اسحاق، محمد بن اسحاق بن يسار، متوفى سال ١٥١ هجري دار الفكر بيروت
- ٦ كتاب العين الخليل الفراهيدي متوفى ١٧٥ هجري طبعه ايران عن طبعه مؤسسه دار الهجره
- ٧ الموطأ الإمام مالك بن أنس متوفى ١٧٩ هجري إحياء التراث العربى بيروت
- ٨ سنن النسائي أحمد بن شعيب النسائي متوفى ٢٠٣ دار الفكر بيروت
- ٩ كتاب الأم الإمام الشافعي متوفى ٢٠٤ دار الفكر بيروت
- ١٠ المثالب هشام بن محمد الكلبي متوفى ٢٠٦ هجري.
- ١١ مغازى الواقدي محمد بن عمر بن واقد متوفى ٢٠٧ تحقيق الدكتور ١٢ تفسير الصنعاني عبدالرزاق الصنعاني متوفى ٢١١ هجري دار المعرفه بيروت الطبعة الأولى ١٤١١
- ١٣ مصنف عبدالرزاق عبدالرزاق الصنعاني متوفى ٢١١ هجري منشورات المجلس العلمى بغداد
- ١٤ سيره ابن هشام ابن هشام الحميري متوفى ٢١٨ مطبعه صبيح مصر
- ١٥ سنن سعيد بن منصور الإمام الحافظ سعيد بن منصور بن شعبه المكي توفى سال ٢٢٧ هجري دار الكتب العلميه بيروت تحقيق حبيب الرحمن الأعظمي
- ١٦ الطبقات ابن سعد متوفى ٢٣٠ هجري طبعه ليدن ١٣٢٢
- ١٧ المصنف ابن أبي شيبة متوفى ٢٣٥ هجري دار الفكر لبنان
- ١٨ المسند الإمام أحمد بن حنبل متوفى ٢٤١ هجري دار صادر بيروت
- ١٩ كتاب المحبر محمد بن حبيب البغدادي متوفى ٢٤٥ هجري تحقيق خورشيد أحمد

- ٢٠ سنن الدارمی عبدالله بن بهرام الدارمی متوفای ٢٥٥ هجرى مطبعه الاعتدال دمشق
- ٢١ الجرح والتعديل عبدالرحمن الرازى متوفای ٢٥٦ هجرى إحياء التراث العربى بيروت
- ٢٢ الأدب المفرد البخارى متوفای ٢٥٦ هجرى تحقيق الشيخ خالد بن عبدالرحمن دار المعرفه بيروت ١٤١٦
- ٢٣ التاريخ الكبير محمد بن إسماعيل البخارى متوفای ٢٥٦ هجرى المكتبه الإسلاميه محمد أزدمير دياربكر تركيا
- ٢٤ صحيح البخارى محمد بن إسماعيل البخارى متوفای ٢٥٦ هجرى دار الفكر بيروت
- ٢٥ الإيضاح الفضل بن شاذان الأزدي النيسابورى متوفای ٢٦٠ هجرى تحقيق الأرموى منشورات جامعه طهران ١٣٦٣
- ٢٦ صحيح مسلم مسلم ابن الحجاج النيسابورى متوفای ٢٦١ دار الفكر بيروت
- ٢٧ تاريخ المدينة المنوره عمر بن شبه النميرى متوفای ٢٦٢ هجرى دارالفكر قم عن طبعه جده
- ٢٨ شرح الأخبار القاضى المغربى متوفای ٢٦٣ طبعه قم
- ٢٩ مناقب أمير المؤمنين عليه السلام محمد بن سليمان الكوفى متوفای نحو سال ٢٧٠ هجرى تحقيق المحمودى مجمع إحياء الثقافه الإسلاميه قم ١٤١٢
- ٣٠ سنن أبى داود سليمان بن الأشعث السجستانى متوفای ٢٧٥ هجرى دار الفكر بيروت
- ٣١ سنن ابن ماجه محمد بن يزيد القزوينى متوفای ٢٧٥ دار الفكر بيروت
- ٣٢ سنن الترمذى محمد بن عيسى الترمذى متوفای ٢٧٩ دار الفكر بيروت
- ٣٣ تاريخ اليعقوبى أحمد بن واضح اليعقوبى متوفای ٢٨٤ دار

- ٣٤ بصائر الدرجات الحسن بن الصفار القمى متوفى ٢٩٠ هجرى شركة طباعه الكتاب قم
- ٣٥ تفسير فرات فرات بن إبراهيم الكوفى متوفى ٣٠٠ هجرى تحقيق محمد الكاظم الطبعه الأولى ١٤١٠ ١٩٩٠م
- ٣٦ تاريخ الطبرى محمد بن جرير الطبرى متوفى ٣١٠ هجرى إحياء التراث العربى بيروت
- ٣٧ تفسير الطبرى محمد بن جرير الطبرى متوفى ٣١٠ هجرى دار المعرفه بيروت عن طبعه بولاق مصر
- ٣٨ دلائل الإمامه محمد بن جرير بن رستم الطبرى مؤسسه الأعلمى بيروت ١٤٠٨
- ٣٩ تفسير العياشى محمد بن عياش السلمى متوفى ٣١٠ هجرى المكتبه العلميه طهران
- ٤٠ العقد الفريد ابن عبد ربّه الأندلسى متوفى ٣٢٨ دار مكتبه الهلال بيروت
- ٤١ الكافى محمد بن يعقوب الكلينى متوفى ٣٢٩ دار الكتب الإسلاميه طهران
- ٤٢ الامامه والتبصره ابن بابويه القمى متوفى ٣٢٩ تحقيق مدرسه الإمام المهدي الطبعه الأولى ١٤٠٤
- ٤٣ تفسير القمى على بن إبراهيم القمى متوفى ٣٢٩ طبعه النجف العراق
- ٤٤ مروج الذهب المسعودى على بن الحسين المسعودى متوفى ٣٤٦ دار الفكر بيروت تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد
- ٤٥ كتاب المجروحين محمد بن حبان التميمى متوفى ٣٥٤ طبعه الباز مكه المكرمه
- ٤٦ المعجم الكبير الطبرانى متوفى سال ٣٦٠ إحياء التراث العربى بيروت ١٤٠٦ ١٩٨٥م الطبعه الثانيه تحقيق عبدالمجيد السلفى
- ٤٧ دعائم الإسلام القاضى النعمان

- ٤٨ فتوح البلدان أحمد بن يحيى البلاذرى متوفى ٣٧٥ مكتبه النهضه المصريه مصر
- ٤٩ عيون أخبار الرضا الصدوق متوفى سال ٣٨١ منشورات الأعلمى طهران ١٣٩٠
- ٥٠ كمال الدين الشيخ الصدوق متوفى ٣٨١ طبعه جماعه المدرسين قم
- ٥١ علل الشرائع الشيخ الصدوق متوفى ٣٨١ مكتبه الداورى قم
- ٥٢ معانى الأخبار الشيخ الصدوق متوفى ٣٨١ تحقيق على أكبر الغفارى جماعه المدرسين بقم
- ٥٣ التوحيد الشيخ الصدوق تحقيق السيد هاشم الحسينى الطهرانى جماعه المدرسين بقم الطبعه الرابعه ١٤١٥
- ٥٤ كتاب الغيبه محمد بن إبراهيم النعمانى متوفى ٣٨٠ مكتبه الصدوق طهران تحقيق الغفارى
- ٥٥ الهدايه الشيخ الصدوق متوفى ٣٨١ تحقيق الشيخ محمد الخراسانى المكتبه الإسلاميه طهران ١٣٧٧
- ٥٦ الخصال الشيخ الصدوق متوفى ٣٨١ طبعه جماعه المدرسين بقم
- ١٢٦٥٥٧**
- ٥٧ الاعتقادات الشيخ الصدوق متوفى ٣٨١ تحقيق غلام رضا المازندرانى المطبعه العلميه قم ١٤١٢
- ٥٨ من لا يحضره الفقيه الشيخ الصدوق متوفى ٣٨١ طبعه جماعه المدرسين بقم
- ٥٩ تحف العقول ابن شعبه الحرانى من أعلام القرن الرابع طبعه جماعه المدرسين بقم الطبعه الثانيه ١٤٠٤
- ٦٠ الصحاح الجوهري متوفى ٣٩٣ دار العلم للملايين بيروت
- ٦١ كفايه الأثر الخزاز القمى متوفى ٤٠٠ تحقيق السيد عبداللطيف الكوه كمرى
- ٦٢ طبقات الحنابله للقاضى أبى يعلى القرن الخامس دار المعرفه بيروت

- المسترشد محمد بن جرير الطبري (الشيعة) متوفى ٤٠٠ تحقيق المحمودى مؤسسه الثقافه الإسلاميه لكوشانبور ١٤١٥ قم
- ٦٤ مستدرک الحاكم الحاكم النيسابورى متوفى ٤٠٥ دار المعرفه بيروت
- ٦٥ المقنعه الشيخ المفيد متوفى ٤١٣ طبعه جماعه المدرسين بقم ١٤١٠
- ٦٦ محاضرات الأدباء الراغب الأصفهاني متوفى ٤٢٥ دار مكتبه الحياه بيروت
- ٦٧ الشافى الشريف المرتضى متوفى ٤٣٦ طبعه مؤسسه الصادق طهران
- ٦٨ أمالى المرتضى متوفى ٤٣٦ تحقيق السيد محمد بدر الدين النعسانى الحلبي الناشر مكتبه المرعى النجفى قم ١٤٠٣
- ٦٩ الإنتصار الشريف المرتضى متوفى ٤٣٦ المطبعه الحيدريه النجف
- ٧٠ تنزيه الأنبياء السيد المرتضى متوفى ٤٣٦ الطبعه الثانيه ١٤٠٩
- ٧١ رسائل المرتضى الشريف المرتضى متوفى ٤٣٦ تحقيق السيد مهدي رجائي دار القرآن بقم ١٤٠٥
- ٧٢ المحلى ابن حزم الأندلسى متوفى ٤٥٦ دار الفكر بيروت
- ٧٣ دلائل النبوه البيهقى متوفى ٤٥٨ دار الكتب العلميه بيروت
- ٧٤ شعب الإيمان البيهقى متوفى ٤٥٨ دار الكتب العلميه بيروت الطبعه الأولى ١٤١٠ تحقيق أبى هاجر محمد السعيد بن بسيونى زغلول
- ٧٥ السنن الكبرى أحمد بن الحسين البيهقى متوفى ٤٥٨ دار الفكر بيروت
- ٧٦ تهذيب الأحكام الشيخ الطوسى متوفى ٤٦٠ دار الكتب الإسلاميه طهران
- ٧٧ تفسير التبيان الشيخ الطوسى متوفى ٤٦٠ إحياء التراث العربى بيروت
- ٧٨ تاريخ بغداد الخطيب البغدادى

متوفى ٤٦٣ المكتبة السلفية المدينه المنوره

٧٩ التفسير الوسيط على بن أحمد الواقدي النيسابوري متوفى ٤٦٨ دار الكتب العلميه بيروت

٨٠ إكمال الكمال ابن ماكولا متوفى ٤٧٥ دار الكتاب الإسلامى القاهره

٨١ إحقاق الحق للقاضى السيد نور الله التستري المرعشى تعليق السيد شهاب الدين المرعشى مكتبه السيد المرعشى قم

٨٢ المبسوط شمس الدين السرخسى متوفى ٤٨٣ دار المعرفه بيروت

٨٣ شواهد التنزيل للحاكم النيسابوري الحسكاني القرن الخامس تحقيق المحمودى مؤسسه الطبع والنشر ومجمع إحياء الثقافه الإسلاميه قم ١٤١١

٨٤ روضه الواعظين الفتال النيسابوري متوفى ٥٠٨ منشورات الرضى قم

٨٥ فردوس الأخبار ابن شيويه الديلمى متوفى ٥٠٩ دار الكتاب العربى لبنان

٨٦ معالم التنزيل الفراء البغوى متوفى ٥١٦ دار المعرفه لبنان

٨٧ مصابيح السنه البغوى متوفى ٥١٦ الطبعة الأولى دار المعرفه بيروت

٨٨ تفسير الكشاف جاد الله الزمخشري متوفى ٥٢٨ منشورات البلاغه قم مصوره عن الطبعة المصريه ١٣٠٧

٨٩ عارضه الأحوذى شرح الترمذى ابن العربى المالكى متوفى ٥٤٣ إحياء التراث العربى بيروت الطبعة الأولى ١٤١٥ ١٩٩٥م

٩٠ إعلام الورى الشيخ الطبرسى متوفى ٥٤٨ دار الكتب الإسلاميه طهران الطبعة الثالثه

٩١ الإحتجاج الشيخ الطبرسى متوفى ٥٤٨ طبعه النجف الأشرف العراق

٩٢ إرشاد السارى لشرح صحيح البخارى ، وبهامشه صحيح مسلم بشرح النووى

٩٣ الروض الأنف

السهيلى متوفى ٥٨١ دار الفكر بيروت تحقيق عبدالرؤوف

٩٤ لسان الميزان ابن حجر العسقلانى متوفى ٥٨٢ مؤسسه الأعلمى بيروت

٩٥ تهذيب التهذيب ابن حجر العسقلانى متوفى ٥٨٢ دار الفكر بيروت

٩٦ تعجيل المنفعه ابن حجر العسقلانى متوفى ٥٨٢ دار الكتاب العربى بيروت

٩٧ مناقب آل أبى طالب ابن شهر آشوب متوفى ٥٨٨

٩٨ الأربعون حديثاً منتجب الدين بن بابويه القرن السادس مؤسسه الإمام المهدي ٧ قم ١٤٠٨

٩٩ شرح نهج البلاغه لابن أبى الحديد المعتزلى القرن السابع تحقيق محمّد أبو الفضل إبراهيم عيسى البابى الحلبي مصر

١٠٠ التفسير الكبير الفخر الرازى، متوفى ٦٠٧ هجرى تحقيق عبدالله محمّد الدرويش طبعه مصوره مكتب الإعلام الإسلامى
طهران

١٠١ المغنى عبدالله بن قدامه متوفى ٦٢٠ دار الكتاب العربى بيروت

١٠٢ معجم البلدان ياقوت الحموى متوفى ٦٢٦ إحياء التراث العربى بيروت

١٠٣ الكامل فى التاريخ ابن الأثير متوفى ٦٣٠ إحياء التراث العربى بيروت

١٠٤ أسد الغابه ابن الأثير متوفى سال ٦٣٠ تحقيق : محمّد ال...و محمّد عاشور و محمّد فايد دار إحياء التراث العربى بيروت

١٠٥ تذكره الخواص سبط ابن الجوزى الحنفى متوفى ٦٥٤ طبعه قم

١٠٦ الترغيب والترهيب المنذرى متوفى ٦٥٦ دار الفكر لبنان ١٤٠٨ ١٩٨٨م

١٠٧ تفسير القرطبي القرطبي متوفى ٦٧١ تحقيق مصطفى السقا دار إحياء التراث

- ١٠٨ المجموع محيي الدين بن شرف النووي متوفى ٦٧٦ دار الفكر بيروت
- ١٠٩ شرح مسلم للنووي متوفى ٦٧٦ دار الكتاب العربي بيروت لبنان ١٤٠٧
- ١١٠ كشف الغمّة الإربلي متوفى ٦٩٣ طبعه العراق النجف ١٣٨٤
- ١١١ مختصر تاريخ دمشق ابن منظور متوفى ٧١١ دار الفكر دمشق اختصرته
- ١١٢ نهج الحقّ العلامة الحلّي متوفى ٧٢٦ دار الهجره بقم تحقيق الأموي
- ١١٣ تاريخ أبي الفداء الدمشقي متوفى ٧٣٢ دار المعرفه بيروت
- ١١٤ عيون الأثر لابن سيّد الناس متوفى ٧٣٤
- ١١٥ نهايه الإرب أحمد بن عبدالوهاب النويري متوفى ٧٣٣ وزاره الثقافه والإرشاد القومى المصريه
- ١١٦ التسهيل إلى علوم التنزيل ابن جزى متوفى ٧٤١ دار الكتب العلميه بيروت
- ١١٧ تهذيب الكمال يوسف المزي متوفى ٧٤٢ مؤسسه الرساله بيروت
- ١١٨ ميزان الاعتدال شمس الدين الذهبي متوفى ٧٤٨ دار المعرفه بيروت
- ١١٩ سير أعلام النبلاء شمس الدين الذهبي متوفى ٧٤٨ مؤسسه الرساله بيروت
- ١٢٠ تذكره الحفاظ شمس الدين الذهبي متوفى ٧٤٨ إحياء التراث العربي بيروت
- ١٢١ السيره النبويه ابن كثير الدمشقي متوفى ٧٧٤ دار المعرفه بيروت
- ١٢٢ طبقات الشافعيه الكبرى عبدالوهاب السبكي متوفى ٧٧١ تحقيق عبدالفتاح الحلو إحياء الكتاب العربيه القاهره
- ١٢٣ تفسير ابن كثير ابن كثير الدمشقي متوفى ٧٧٤ تحقيق د . يوسف المرعشى دار المعرفه بيروت

١٢٤ البدايه والنهائيه ابن كثير الدمشقى متوفى ٧٧٤ إحياء التراث العربى بيروت

١٢٥ أعلام الدين فى صفات المؤمنين الحسن الديلمى القرن الثامن الطبعه الأولى ١٤٠٨ مؤسس آل البيت لإحياء التراث قم

١٢٦ مجمع الزوائد نور الدين الهيثمى متوفى ٨٠٧ دار الكتب العلميه بيروت أيضاً مجمع بغيه الرائد فى تحقيق مجمع الزوائد تحقيق عبدالله محمّد الدرويش دار الفكر بيروت ١٤١٤

١٤٧٦ ١٢٧

١٢٧ الصواعق المحرقة ابن حجر الهيثمى شركه الطبأه الفنیه المتّحده مصر ١٣٨٥هـ

١٢٨ حياه الحيوان الكبرى الدميرى متوفى ٨٠٨ البابى الحلبي وأولاده بمصر

١٢٩ تاريخ ابن خلدون عبدالرحمن بن خلدون متوفى ٨٠٨ إحياء التراث العربى بيروت و مؤسسہ الأعلمی بيروت ١٣٩١ ١٩٧١م

١٣٠ المستطرف فى كلّ فنّ مستظرف أبو الفتح الأبيهي متوفى ٨٥٠ وبهامشه ١٣١ ثمرات الأوراق فى المحاضرات، الحموى دار الفكر بيروت

١٣٢ فتح البارى فى شرح البخارى لابن حجر متوفى ٨٥٢ دار إحياء التراث العربى بيروت الطبعه الرابعه ١٤٠٨ ١٩٨٨م

١٣٣ عمدہ القارىء شرح صحيح البخارى بدر الدين محمود بن أحمد العينى متوفى ٨٥٥ دار الفكر بيروت

١٣٤ الجواهر الحسان الثعالبى متوفى ٨٧٥ تحقيق أبو محمّد الغمارى الإدريسى الحسينى دار الكتب العلميه بيروت الطبعه الأولى ١٤٠٦

١٣٥ الصراط المستقيم العاملى النباطى البياضى متوفى ٨٧٧ تحقيق اليهودى المكتبه المرتضويه لإحياء الآثار الجعفرية طهران

١٣٦ التحفه اللطيفه السخاوى متوفى ٩٠٢ دار الكتب

١٣٧ أسباب النزول السيوطي متوفى ٩١١ دار الهجرة بيروت

١٣٨ الإتيان في علوم القرآن السيوطي متوفى ٩١١ طبعه مصر تحقيق أبو الفضل إبراهيم

١٣٩ تاريخ الخلفاء الحافظ جلال الدين السيوطي متوفى ٩١١ دار التعاون للباذ مكّه المكرّمه

١٤٠ الدرّ المنثور جلال الدين السيوطي متوفى ٩١١ دار الفكر بيروت

١٤١ تفسير الجلالين جلال الدين المحلى ، وجلال الدين السيوطي متوفى ٩١١ راجعه مروان سوار دار المعرفه بيروت

١٤٢ كنز العمال المتقى الهندي متوفى ٩٧٥ مؤسسه الرساله السعوديه

١٤٣ تأويل الآيات شرف الدين الحسيني القرن ١٠ مدرسه الإمام المهدي عليه السلام قم ١٤٠٧

١٤٤ نفع الطيب أحمد بن محمد المقرئ التلمساني متوفى ١٠٤١ دار الفكر بيروت تحقيق يوسف الشيخ محمد البقاعي

١٤٥ مجمع البحرين الشيخ الطريحي متوفى ١٠٨٥ مكتب نشر الثقافه الإسلاميه طهران

١٤٦ مدينه المعاجز السيد هاشم البحراني متوفى ١١٠٧ تحقيق عزّه الله المولائي الهمداني مؤسسه المعارف الإسلاميه قم ١٤١٣

١٤٧ حليه الأبرار السيد هاشم البحراني متوفى ١١٠٧ طبعه دار المعارف الإسلاميه قم

١٤٨ بحار الأنوار العلّامه المجلسي متوفى ١١١١ مؤسسه الوفاء بيروت

١٤٩ تفسير نور الثقلين الشيخ الحويزي متوفى ١١١٢ مؤسسه اسماعيليان قم

١٥٠ سلسله الأحاديث الصحيحه الشيخ محمد ناصر الدين الألباني دار المعارف الرياض ١٤١٥

١٥١ سلسله أحاديثه الصحيحه الشيخ محمد ناصر الدين

١٥٢ أيضاً تهذيبها تحقيق الدكتور عبدالسلام هارون مكتبة السنّة القاهره ط. سادسه ١٤٠٩

١٥٣ السيره الحلبيه على بن برهان الدين الحلبي الشافعي دار الفكر بيروت

١٥٤ وسائل الشيعه الحرّ العاملي متوفّاي ١١١٤ مؤسسّه آل البيت لإحياء التراث بقم ، وطبعه إحياء التراث العربى بيروت

١٥٥ غايه المرام السيّد هاشم البحراني متوفّاي ١١١٤ طبعه قديمه ايران

١٥٦ تاج العروس فى شرح القاموس السيّد محمد الزبيدي متوفّاي ١٢٠٥ دار مكتبه لحياء بيروت

١٥٧ فتح القدير الشوكاني متوفّاي ١٢٥٠ راجعه يوسف الغوش دار المعرفه بيروت ١٤١٦

١٥٨ مستدرک الوسائل المحقّق النورى متوفّاي ١٣٢٠ مؤسسّه آل البيت قم

١٥٩ الغدير الشيخ عبدالحسين الأمينى متوفّاي ١٣٩٠ مؤسسّه الأعلمی الطبعه الأولى ١٤١٤ ، والطبعه الرابعه ١٣٩٧ دار الكتاب العربى بيروت

١٥٦ غوالى اللئالى العزیزیه فى الأحاديث الدينیه ابن أبى جمهور الأحسائى تحقيق الشيخ مجتبى العراقى الطبعه الأولى ١٤٠٤ قم

١٥٧ فتح الملك العلى ابن الصديق المغربى متوفّاي ١٣٨٠ مكتبه أمير المؤمنين أصفهان

١٥٨ معالم الفتن سعيد أيوب متوفّاي ١٤١٨ طبعه دار الاعتصام مصر

١٥٩ النهايه ابن الأثير تحقيق محمّد الطناجى تصوير مؤسسّه اسماعيليان قم

١٦٠ تفسير المنار الشيخ محمّد عبده والشيخ رشيد رضا متوفّاي ١٣٥٤ دار المعرفه بيروت

١٦١ الشفا بتعريف حقوق المصطفى القاضى عياض تحقيق حسين عبدالحميد نيل دار الأرقم بن أبى الأرقم

١٦٢ نور الأبصار فى مناقب آل بيت النبى المختار مؤمن بن حسن الشبلنجى دار الفكر بيروت

١٦٣ تفسير الميزان السيد محمّد حسين الطباطبائى منشورات مؤسسه الأعلمى بيروت

١٦٤ خلاصه عبقات الأنوار للسيد حامد الحسينى متوفى ١٣٠٦ مؤسسه البعثه قم ١٤٠٦

١٦٥ تفسير المراغى متوفى ١٣٧٠ إحياء التراث العربى بيروت

مارسدن جونس دار المعرفه الإسلاميه ايران ١٤٠٥

١٦٦ مأساه الزهراء السيد جعفر مرتضى العاملى دار السيره بيروت ١٤١٧

١٦٧ معجم أحاديث الإمام المهدي مؤسسه المعارف الإسلاميه الكورانى معاصر الطبعة الأولى ١٤١١ قم

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹